

مرگ استاد برشنا ...

بهترین فیلم های جهان ...

Ketabton.com



رئيس دولت و صدر اعظم در محفل فاتحه مرحوم استاد بر بننا اشتراك كردند

معارف عز تقرر حاصل كرد .
مرحوم استاد برشنا در ادوار وظيفه داری خود چه در وزارت معارف و چه در اطلاعات و کلتور همواره مورد تقدیر واقع شده و به اخذ مکافات نقدی نایل گردیده ، چنانچه در سال ۱۳۴۴ به اخذ مدال رشتین مطلا و در سال ۱۳۳۷ به اخذ نشان درجه سوم معارف نایل گردید .

مرحوم برشنا به زبانهای دری، پشتو ، آلمانی و انگلیسی وارد بود و

مختصر معرفی استاد بر شنا
مرحوم استاد عبد الغفور برشنا پسر مرحوم امیر محمد درسال ۱۲۸۵ در کابل متولد گردیده ، بعد از تحصیلات ابتدایی در مکتب حبیبیه جهت اكمال تحصیلات عالی به آلمان رفته و مدتی در رشته های مختلف آرت و رسامی تحصیل نموده ، مو ففانه به وطن عودت نمود .

استاد برشنا درسال ۱۳۱۵ بهیث معلم مکتب صنایع کابل مقرر شده و تا

راشتر کا بر مزار مرحوم سی گذاشتند .

بناغلی میرسعید بریمن رئیس اداری وزارت اطلاعات و کلتور سوا نسج مرحوم عبد الغفور بر شنا را قرانت نمود .

همچنان بناغلی غلام علی امید یکی از شاگردان مرحوم برشنا به و کالت هنرمندان افغانی از وفات استاد برشنا اظهار تأثر نموده برایش طلب مغفرت کرد .

ادبیات ، فولکلور و نقاشی مارادر این حوزه تبارز میدان و نسل جوان ما را شعورانه باخبر میساخت که فر هنگ و دانش افغانی برتری دارد ، تبارز دارد انکشاف پذیر است و با ید درست و با ایمان و ایثار برای انکشاف احیای آن جدوجهد صمیمانه و پسا ک بخرج داده شود .

وزیر اطلاعات و کلتور از خدمات صادقانه هنری ، فرهنگی و کلتوری مرحوم برشنا با قدر دانی یاد او ری

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم قبل از ظهر ۲۸ جدی در محفل فاتحه خوانی مرحوم استاد عبد الغفور بر شنا اشتراك نموده و بروج آن مرحوم اتحاف ادعیه کردند .
همچنان در محفل فاتحه مرحوم برشنا ۲۸ جدی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و فامیل مرحومی در مسجد جامع شیر پور بر گذار شده بود بناغلی محمد نعیم ، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، اعضای کابینه ، مسامورین عالیرتبه و عده زیادی از علاقمندان مرحوم برشنا اشتراك نموده بودند .
جنازه مرحوم استاد عبد الغفور برشنا نویسنده ، شاعر ، دراماتیس ، موسیقی دان و نقاش معروف کشور بعد از ظهر ۲۶ جدی در شهدای صا لحین بفاک سپرده شد .

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بعد از تدفین تأثرات عمیق بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم رانسبت وفات استاد برشنا به بازماندگان مرحومی و اهل مطبوعات و دانش ابلاغ نموده گفت :
قاید ملی ما وفات استاد برشنا را یک ضایعه بزرگ علمی و فرهنگی برای کشور خواندند .

در مراسم تشییع و تدفین جنازه مرحوم برشنا بناغلی محمد نعیم ، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، بعضی از اعضای کابینه ، عده از مسامورین عالیرتبه ، برخی از نویسندگان و ارباب قلم و جمع غفیری از علاقمندان اشتراك کرده بودند .

پوهاند نوین گفت : استاد بر شنا نویسنده چیره دست و ورزیده و با تاجر به بود که با سبک سلیس و روان و افکار عالی و ابتکاری خود موضوعات بکر را بوجود می آورد و به منصفه تحریر میگذاشت . وی یک محقق فولکلوری و ادبی بود که به اصالت کلتور و فرهنگ افغانی ایمان داشت و تمام قوت و انرژی خود را برای تبارز ارزشهای فرهنگی و مواریت با ارزش علم و هنر این سرزمین کهن بخرج داد .

پوهاند نوین اضافه کرد عشق و علاقه لایتنا هسی استاد برشنا به مطبوعات ، کلتور ، فرهنگ و هنر افغانستان گرانه نداشت گویی و ی برای هنر ، علم و ادب خلق شده بود . استعداد خدا داد وی قدرتی بود که بصورت نامرئی جریان ادب و فرهنگ مارا بسوی ترقی و تعالی میبرد .
امتیازات و اصالت فرهنگ ، موسیقی



پوهاند دکتور نوین و زیر اطلاعات و کلتور و دکتور نعمت الله پژواک و زیر معارف موقعیکه اکلیل گل را به مزار مرحوم استاد برشنا میگذارند

آثار سود مند ادبی و هنری از خود باقی گذاشته است .

وفات مرحوم برشنا علاوه از اینکه یک ضایعه بزرگ برای اهل معارف و علاقمندان هنر و کلتور محسوب میشود فقدان وی یک ضایعه بزرگ علمی نیز تلقی میگردد .

آخر سال ۱۳۲۱ بهیث معلم در آنجا وظیفه محوله را با کمال اهلیت انجام داد .

درسال ۱۳۲۲ بهیث عضو ریاست تعلیم و تربیه و در سال ۱۳۲۵ بهیث مدیر مکتب نجات و درسال ۱۳۲۹ بهیث مدیر نشرات رادیو کابل و در سال ۱۳۳۳ بصلت امر مکتب صنایع کابل و سپس بهیث مشاور وزارت

انجنیر عبدالله برشنا پسر استاد مرحوم از پیغام تسلیت رهبر بزرگ ما و حکومت جمهوری افغانستان ابراز سپاسگذاری نمود .

استاد عبد الغفور برشنا در اثر مریضی که عاید حاشش گردیده بود روزه ۲۵ جدی بمهر ۶۶ سالگی در ناآرامی و غمتون وفات کرد .

کرد و بو کالت از اهل معارف و مطبوعات کشور تأثرات عمیق خود را به باز ماندگان مرحوم می ابراز کرد .

بعد از دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف و پوهاند دکتور نوین به نمایندگی از اهل معارف و مطبوعات و به پاس قدر دانی از خدمات صادقانه مرحوم استاد برشنا اکلیل گل

قانون ترافیک نافذ شد

قانون ترافیک بعد از تصویب مجلس عالی وزرا و منظوری رئیس دولت و صدر اعظم روز ۲۵ جدی درجریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون بمنظور نظم ترافیک و جلوگیری از هر نوع حوادث که وقوع آن متصور باشد بدخل هشت فصل و پنجاه و نه ماده تدوین شده است.

درین قانون اصطلاحات ترافیکی مانند جاده عامه، ترافیک جاده، اشارات ترافیکی، علائم ترافیکی، واسطه نقلیه و غیره توضیح گردیده است.

همچنان درین قانون راجع به وظایف پولیس ترافیک و قواعد سیر و حرکت و سبایط نقلیه موادی پیشبینی شده است.

درین قانون رانندگی و سبایط نقلیه که فاقد لوازم و تجهیزات باشد منع قرار داده شده است.

به همین ترتیب قانون جدید ترافیک شامل مکلفیت های اشخاص در حوادث ترافیکی و احکام جزایی میباشد.

۲ میلیارد و ۷۳۴ میلیون متر مکعب گاز به اتحاد شوروی صادر گردیده است

دو میلیارد و هشتصد سی و چهار میلیون و هشتصد و نه هزار متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۳ از شبر غان به اتحاد شوروی صادر گردیده است.

انجنیر تیموری معاون پروژه استخراج و انتقال گاز به نماینده باختر گفت یلان صدور گاز در سال ۱۹۷۳ متناسب با سال ۱۹۷۲ میباشد.

صدور گاز شبر غان در میزان ۱۳۴۶ آغاز شده و تا ۱۰ جدی امسال چهار ده میلیارد و پنجمصد و پنجاه میلیون و چهار صد و بیست و پنج هزار متر مکعب گاز بخارج صادر گردیده است.

سیمینار آمران اطلاعات و کلتور افتتاح گردید



یوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور سیمینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات را قبل از ظهر روز ۲۴ جدی در تالار محمود طرزی در کلوپ مطبوعات افتتاح کرد.

یوهاند نوین هنگام افتتاح سیمینار ملی بنایه ای مکلفیت های وزارت اطلاعات و کلتور را توضیح نموده راجع به نقش ارزنده مطبوعات و تقدیم اطلاعات مفید و تکه در پرتو نظام جمهوریت و همچنان راجع به مسؤولیت های اهل قلم و مطبوعات بصورت مفصل روشنی ابداخت.

درین سیمینار که سه روز را دربر گرفت مطابق پروگرام راجع به مشکلات امریت های اطلاعات و کلتور برای پیشبرد مطبوعات سالم روی منافع علمی، جامعه افغانی بحث و مذاکره صورت گرفت.

قرار يك خبر دیگر:

پروگرام همکاری فرهنگی و ثقافتی بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری یوگو سلاویا برای سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ساعت سه بعد ازظهر دوشنبه ۲۴ جدی توسط یو هاند د و کلتور نوین و ز یسر اطلاعات و کلتور و بناغلی سو باجیک سیر کبیر یوگو سلاویا به امضاء رسید.

طبق این پروگرام یوگو سلاویا

یوهاند دکتور نوین موقعیکه ملی بنایه ای سیمینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات را افتتاح مینما یند.

برای افغانستان چهار سگالر شپ داده و یک فلم هنری را بوزارت اطلاعات و کلتور اعدا خواهد نمود. همچنان هیات انسابل هنری، بین مملکتین مبادله خواهد گردید. یو هاند دکتور نوین بعد از امضای پروگرام گفت:

طوریکه از متن پروگرام هویدا است افغانستان و یوگو سلاویا تصمیم دارند تا همکاری متقابل هنر و معارف ادامه و وسعت بخشند. یوهاند نوین افزود این نوع همکاری بین این دو دولت يك امر طبیعی است زیرا افغانستان و یوگو سلاویا دو مملکت بی طرف بوده و در انکشاف و تعلیم سیاست فعال و مثبت بيطرفی چه در کنفرانس های دول بيطرف وجه درملل متحد باهم همکاری نزدیک داشته اند. سیر کبیر یوگو سلاویا از عقد این

پروگرام که اولین موافقتنامه بین دولت جمهوری افغانستان و یوگو سلاویا میباشد اظهار خوشی نموده و امید کرد که همکاری بین دولتین در ساحات اقتصادی و تجارتی نیز وسعت یابد.

میوه خشک افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه

صادر میگردد

صادرات میوه خشک افغانی شامل پسته، کشمش، بادام و چار مغز در آینده قریب به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه آغاز میگردد.

شماره ۴۴

هیات افغانی که برای مطالعه بازار یابی و مذاکره در باره صدور میوه و سبزیجات افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه رفته بود عصر دیروز هنگام مراجعت به کابل ضمن اظهار این مطلب گفت: از مفکوره صدور میوه و سبزیجات در بازار های کویت، بحرین ابوظبی، عربستان سعودی و دویسی ازطرف مقامات تجارتی و تجار آنکشور هابه گرمی استقبال شده است. رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل آن به سبزیجات در بازار های کویت، بحرین ابوظبی، عربستان سعودی و دویسی ازطرف مقامات تجارتی و تجار آنکشور هابه گرمی استقبال شده است. رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل آن به

این ممالک صورت خواهد گرفت. وی نتیجه مذاکرات خود را با منابع تجارتی کشور های ساحه خلیج مشر خوانده گفت در باره صدور میوه و سبزیجات افغانی بین تجار افغانی و تجار آنکشور موافقه صورت گرفته شامل بودند.



شنبه ۲۹ جدی ۱۳۵۲ برابر با ۲۶ ذیججه الحرام مطابق ۱۹ جنوری ۱۹۷۴

مرگ استاد برشنا

استاد عبد الغفور برشنا نقاش برجسته، نویسنده و شاعر باذوق موسیقی دان و آهنگساز چیره دست دیده از جهان بخت. اود یگر در میان مانیت ولی هرگز اونه رده است. زیرا آثار درخشان او همچون اسناد ارزشمند هنری برای همیشه باقی خواهد ماند. برشنا خدماتی که در راه پیشرفت هنر انجام داده است باو جاو دانگی میبخشد.

برشنا بحیث یك هنرمند در بین اهل هنر و دانش مقام منیع دارد. آثار برشنا در زمینه های مختلف هنری واجتماعی در رشد و تکامل هنر نفوذ و تاثیر بسیار داشته و شما گردانی زیاد را در رشته های مختلف هنری تربیه نموده است.

استاد برشنا نه تنها در داخل کشور بلکه در خارج نیز چهره سرشناسی بود و آثار هنری او در نمایشگاه های جمهوری مصر، هند، نیویارک اتحاد شو روی، ایران، بلغاریا و ترکیه مورد تأیید و قدر دانی فراوان هنرمندان خار جی قرار گرفته است.

استاد برشنا آثار زیادی در نقاشی بو جود آورده و فعلا در خانه اش بیش از ۲۵۰ تابلوی نقاشی دارد که قرار است پسرش این آثار را برای استفاده هنرمندان و نقاشان بدسترس وزارت اطلاعات و کلتور بگذارد.

برشنا محقق و تاریخ نویس نیز بود و در این اواخر بالای زندگسی و هنر بهزاد نقاش معروف افغانستان کار میکرده است. کتاب مذکور که «هنر و بهزاد» نامدار برای نشر و طبع بدسترس انجمن تاریخ گذاشته شده است.

برشنا آثار زیادی را در زمینه تاریخ و فرهنگ ازالمانی به دری بزبان شیوای ترجمه نموده است.

برشنا در راه رشد موسیقی مصدر خدمات زیاد شده و کامپوز های معروفی از او در داخل و خارج شهرت فراوان کسب نموده است.

او نمایشنامه های زیادی را به رشته تحریر در آورده و در رشد تیاتر نفوذ بسیار داشته است. استاد در همین اواخر بیاد دوران جوانی درام کمیدی بنام «شربت غیرت» نوشته است.

برشنا، استاد بزرگی است که تعیین ارزش و اهمیت آثارش بسیار دشوار است. یکی از خصوصیات بارز استاد برشنا عشق و علاقه فراوان به کار و زحمت بود. او در سالهای جوانی و حتی در اواخر عمر با شور و اشتیاق به کار و مطالعه میپرداخت و با پشتکار و حوصله فراخ در فرا گرفتن و اکتساب دانش میکوشیده است.

استاد برشنا هنرمند بسیار متواضع و مهربان بوده و در مرادده های شخصی اش نهایت صمیمی و خوش قلب بود.

اهل مطبوعات، دانش و هنر مرگ استاد برشنا را یك ضایعه بزرگ خوانده و فقدان همچو یك هنرمند بزرگ را که سر تاسر حیات خویش وقف خدمت در راه هنر و دانش نمود خلابی بزرگی دانسته اند.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

صبح سرد وابر آلود روز پنجشنبه هفته گذشته وقتی بدفتر آمدیم، همه خوشحال بودیم، خوشحال بودیم از اینکه در قی از برف روی زمین پهن شده بود و هنوز هم بشت میبارید.

منظره فرود آمدن برف از پشت پنجره ها تماشا می بود، برای اینکه پس از یکسال فرود آمدن برف از آسمان برای آدم یکنواخت نیست و برای اینکه هر چیز تازه و افا کیفیت دارد و از همه بالا تر برف این مهمان آشنا پیام آور سال نیکو و حاصلخیز است.

همکاران مجله با یکدیگر می گفتند: کاش این برف برای چند روزی ادامه پیدا کند.

بعدت هاست زمستان آمده ولی برف و باخو دنیا ورده است و ... و حالا که برف می آید بگذار تا چند روز بدون توقف ببارد.

سال آینده حاصلاتی فراوان خواهم داشت و ...

و بعد هر کس مشغول کار روز مره خود میشود تا ساعت یازده بجه هما نروز برف بارید ولی در آخرین دقایق نزدیک یازده بجه و بیست و یابست و پنج دقیقه بود که فقط

دانه های کوچک برف در فضا بنظر میخورد و بعد برفباری آرام شد و دیگر نیبارید کسی از میان همکاران صدا زد دیگر برف نمی آید! همه متوجه شیشه ها شدند و اینبار تبصره ها بنحوی دیگری آغاز یافت - اگر برف نیبارد ... ؟

حتما می بارد، این نمونه اش بسودا تقدیر نیبارد که خسته شوید راستی این یکی بسیار امیدوار بود و طوری صحبت میکرد که گویی می خواست قناعت خودش را فراهم کند در هر صورت خدا زبان این دقیق را نیک و مبارک کند.

تا آخرین دقایق عصر روز پنجشنبه که این صحنه زیر چاپ میرفت برف نیبارید و حتی همان سطح نازک برف صبح هم از روی زمین پرید.

امیدواریم تا روز شنبه که مجله بدسترس خوانندگان عزیز قرار میگیرد توده های از برف روی زمین پهن شده باشد.

اسلام و زندگی

ع، هـ

اساسات حقوقی زن و شوهر در نظام خانواده

بیش از يك زن در قيد نکاح و از دواج مرد باشد و درین باره ارشاد حضرت پیامبر اسلام (ص) بعدی جدی است که در صورت عدم مراعات عدالت و ترجیح یکی بر دیگری، شوهر را مستحق مجازات شدید میخواند *

پیامبر بزرگوار اسلام، خود در میان همسرانش عدالت و برابری را در متشای کمال آن در نظر میداشت و میگفت: (خداوند این است تقسیم و عدالت من در آنچه بدست من است و در آنچه اختیار آن منحصر بقدرت تو بوده و اراده من دخالتی در آن ندارد و یا بعبارت دیگر در آنچه از دست من ساخته نیست، مرا مورد مواخذه قرار مده) *

این اظهارات آنحضرت (ص) اشاره بر آن است که محبت طبیعی و قلبی که از پرتو قدرت خداوندی بوده و اراده انسان در آن تأثیری ندارد، شامل اصل عدالت بین زنان نبوده و شوهر ازین رهگذر مواخذه نخواهد شد.

پنج - رهنمایی زن و روان نمودن او در راه حق و حقیقت و جلوگیری از نزدیک شدنش با آن محلی که جز شر و فساد از آن متصور نیست و اکنون با مطالعه این فرمان قرآنی هیچگونه ابهام و تاریکی در زمینه باقی نمی ماند: (خویش را با اهل و خانواده خویش از عذاب درد ناک آتش ... نجات بدهید) * زیرا شوهر نگهبان و سرپرست زن بوده درین راه مسؤولیت بس خطیری بعهده دارد *

شش - شوهر باید با همسرش بسک معاشرت و زندگی نیکو و پسندیده درپیش گیرد، چنانچه ارشادات متعدد قرآنی در همین مورد وارد بوده و بر قراری این دوز اساسی زندگی سعادت بخشی را در میان زن و شوهر شش تاکید میفرماید *

هفت - داشتن اخلاق نیک در برابر زن زیرا خداوند (ج) حق زن را ضمن فرمان آسمانی خویش نهایت بزرگ و انمود کرده است و همچنان تاکید و توشیح حضرت پیامبر اسلام (ص) در باره زنان خدا را از یاد نبرد زیرا ایشان در دست شما و تحت اداره شما اند آنان را با مانت خداوند گرفته اید و به کلمه خداوند، تماس با آنها را بر خویشستن حلال و روا ساخته اید (این مطلب را بیش از پیش روشنی می بخشد) *

بقیه در صفحه ۵۹

دو - فراهم آوری لباس و پوشاک برای زن قرآن کریم ضمن این فرمان خویش (و... رزقین و کسوتین) بهر راحت این حق زن را اثبات و تحقق می بخشد. سه - تهیه خانه و مسکن که اثبات این حق زن بر شوهرش، در قرآن کریم ضمن این امر آسمانی: (اسکنوهن من...) واضح و برهن شده است.

چهار - برقرار ساختن عدالت و مساوات تمام بتمام معنی در میان زنان، در صورتیکه

الف - حقوق زن:

یک - تهیه نفقه زن که بایستی از طرف شوهر شش بدون کم و کاست و بدون آنکه از اسراف و افراط بپس وی نماید، صورت گیرد و حداکثر در زمینه فراهمی شود قرآن کریم در باره چنین تصریح مینماید: (باندازه توان و قدرت مالی خویشش نفقه و خرج کنید و... خداوند بالا تر از آنچه به بنده خویش داده است، او را مورد تکلیف قرار نمیدهد) *

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

قاری عینی

خالد بن ولید (رض)

و عثمان بن ابی طلحه که آن دو نیز جهت انقیاد به اسلام رهسپار مدینه بودند مواجه شد. آن سه تن داخل مدینه شده و اردمترزل پیغمبر خدا (ص) گردیدند. چون پیغمبر خدا آنها را باین حالت دید به اصحاب خویش گفت: «مکه قطعه از جگر خود را بشما فرستاد، یعنی مردمان با عظمت آن بشما رو آورد».

خالد (رض) به پیغمبر اسلام پیش شد و گفت: ای پیغمبر خدا سلام باد بر تو! بیقین شهادت میدهم که خدائی جز او نیست و اینکه تو فرستاده خدائی.

پیغمبر (ص) جواب سلام او را داده گفت: سپاس خدائی را که ترا هدایت کرد.

خالد (رض) برایش گفت: ای رسول خدا! خود میدانی که من در مقابل حق راه عناد و دشمنی را گرفتم و با مشرکین در جنگ ها اشتراک نمودم، بخدا دعا کن که مرا ببخشد.

پیغمبر (ص) فرمود: اسلام گذشته را معفو می سازد. خدایا خالد بن ولید را ببخش و از تمامی موانعی که جهت قبول و نشر اسلام ایجاد نموده درگذر.

خالد و رفقای همسفرش اسلام را پذیرفتند اصحاب به اسلام آنها خرسند شدند، در حقیقت اسلام خالد صفت جدیدی را در اسلام که ممنوع از ایشان در راه خدا باشد باز کرد.

جنگ های آن در اسلام:

خالد (رض) از فرصتیکه باسلام گروید در تنظیم صف های مجاهدین سعی فراوان نمود در تمامی معارک اشتراک کرده پیروزی های بزرگ را نصیب جهان اسلام گردانید، جنگ های آن به دوره های سه گانه ذیل تقسیم می شود:

خالد «رض» در جاهلیت:-

موقف خالد «رض» پیش از گرایش به اسلام چنین بود که با رسول خدا «ص» روش خصمانه و دشمنانه اختیار کرده با مشرکین در جنگ هائیکه میان آنها و پیغمبر اسلام رخ داد اشتراک کرده بود چنانچه در جنگ احد جانب را ست سپاه مشرکین موقع گرفته در جنگ دیگری لوحه و شعار بزرگ کافران را در دست داشت، زمانیکه پیغمبر اسلام و یارانش جهت قضای عمره داخل مکه شده کعبه را طواف نمودند بیرون مکه بود و تاز ما نیکه حضرت پیغمبر از مکه نبراد بدانجا مراجعه نکرد.

اسلام خالد «رض»:-

خالد بن ولید «رض» در سال هفتم هجری بدین اسلام مشرف شد خداوند همهچنانیکه با اسلام آوردن حضرت عمر «رض» اسلام را قوت بخشید با اسلام خالد «رض» نیز عزت اسلام را افزود، علت اسلام وی این بود که برادرش ولید قبلا به اسلام گرویده بود و از باقی ماندن برادرش در حال کفر خیلی اندیشه داشت، ناگاه ایکه نمایا نگر دوستداری پیغمبر اسلام بوی باشد چنین نوشت: تعجب میکند با اینکه با چنین رسائی عقل توو اشغال تو رسالت او را قبول نمیکندی. و از خواست که باسلام آوردن خود هرچه بیشتر سعی بعمل آورد.

چون خالد (رض) نامه برادرش را خواند خداوند سینه اش را به اسلام فراخ گردانید و بهدین جهت ملاقات پیغمبر اسلام و مسلمانان شدن سفر کرد، در عرض راه با عمر و بن عاص

قانون اسلامی با مراعات ظرفیت و شخصیت زن، به اراده و خواهش وی احترام قابل میشود و تمایل و رغبت او را هیچگاه فراموش نمی نماید، ازینرو به (ولس) و آنکه زن تحت اداره و سرپرستی اش قرار دارد اجازه نمیدهد موضوع ازدواج او را بتأخیر انگذد و در حالیکه مردی آید که دلخواه، طلبکاروی بوده و زمینه از هر حیث برای سر پراه ساختن اینکار مساعد و شرايط معقول نیز فراهم باشد، باز هم تعللی از خود نشان داده کار ازدواج او را به تعویق اندازد *

یگانه دلیل زنده در بنیاده این است که هر انسان از غریزه جنسی برخوردار بوده و انگیزه های طبیعی و انسانی در وی پیدار است و این حقیقت ایجاب مینماید تا راهی برای پاسخ گفتن بمقتضای این غریزه موجود باشد

معروف ساختن زن از ازدواج، گمشته از آنکه کاری است برخلاف ایجابات طبیعی و غریزی انسانی، همچنان برای غیر عادی ساختن صحت و مختل شدن عاطفه وی و بالاخره متضرر نمودن عقل و فشار آوردن بر اعصاب او، عاملی بس موثر و قوی بحساب می آید و جز از دواج هیچ چیزی دیگر قادر نیست زن را ازین خطرات خرد کننده، نجات بخشد *

اسلام حق از دواج و صلاحیت انتخاب مردی مشخص را بعیت شوهر از حقوق ثابت و منحصر به فرد زن دانسته و در صورتیکه زن با ازدواج با کسی حاضر نشود هیچگونه صلاحیت و حقی بر اولیای امور زن نمیدهد تا او را در از دواج با شخصی که اصلا نسبت بوی رضایتی ندارد مجبور سازد، زیرا از دواجیکه در آن محبت و عشق نباشد، فایده همه ارزش بوده و جز بدبختی و جدایی آینده، ثمری بجای نمیدارد *

حضرت ابن عباس روایت میکند که زمانی دختری که پدرش او را بدون اجازه و رضای او و بدون آنکه نسبت به شخص مورد نظر علاقه ای داشته باشد، به شوهر داده بود، از موضوع بحضور پیامبر اسلام شکایت برد، در نتیجه آنحضرت (ص) او را اختیار و صلاحیت مجرد فرمود تا اگر بخواهد دوام بدهد و اگر نخواهد عقد ازدواج را فسخ نماید *

هر يك از زن و شوهر حقوق ثابتی بر دیگر دارند، زن بر شوهر حقی دارد و شوهر نیز حقی بر همسرش دارد که اینك حقوق هر کدام را حسب آتی بر میشمیریم:

يك آزمایش دیگر در الحاق دو کشور عربی

روسای جمهور تونس و لیبیا اخیراً اعلام نمود که برای الحاق کشور های شان بایکدیگر موافقه کرده اند. این اعلامیه بعد از مذاکرات سری بین حبیب بورقیبه رئیس جمهور تونس و معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا در جزیره تفریحی و توریستیک جربا واقع در تونس به صورت ناگهانی با اطلاع جهانیا ن رسانیده شد ، با شنیدن این خبر يك باردیگر مردم جهان عمیقاً نه متوجه جهان عرب شدند . خبر مربوطه آن تقسیم مهمترین خبر روز از رادیو ها و وسایل نشراتی جهان پخش گردید . همچنان این موضوع نزد اکثر مردم جهان يك سلسله سوالاتی را ایجاد نمود .

چه از يك سو این آزمایش در جهان عرب مکرر صورت گرفته ولی تا امروز موفق نبوده است و هم از جانب دیگر در حالیکه سایر کشور های عربی به فکر حل معضله بزرگ تاریخی شرق میانه میباشند و متوجه آنند که چطور اسرائیل سر زمین های عربی رازها کرده و به چه اساس خواهند توانست يك صلح عادلانه و دایمی را درین منطقه تاسیس نمایند ، و هم اگر ایجاد صلح ممکن نباشد چطور از اتحاد اعراب در برابر اسرائیل توسعه طلب و آله دست استفاده خواهد شد . کوته اینکه در داخل امواج عمیق و شدید این گیسو دارها ازدواج جدید تونس و لیبیا اعلان گردید .

الحاق های قبلی :

با اعلان الحاق تونس و لیبیا نخستین چیزیکه حلقه های خبیر را بخود معطوف میسازد همانا تجارب گذشته ایست که به نحوی از آنجا بین کشور های عربی بعمل آمده است .

در سال ۱۹۵۸ مصر و سوریه الحاق خود را اعلام نمودند اما این الحاق به سرعت از بین رفته و خاموش گردید . همچنان در همین سال عراق واردن فدراسیونی را تشکیل دادند که این امر محض شش ماه دوام کرده و خاتمه

بذرفت . در سال ۱۹۶۱ باز هم مصر ، سوریه و یمن به سویه وسیع تر نسبت به گذشته به تشکیل يك کانفدراسیون پرداختند ولی این اتحادیه هم در عین سال تشکیل خود از بین رفت .

والیته بخاطر خواهید داشت که مصر مساعی خود را برای الحاق و اتحاد با کشور دیگری از کشور های عربی متوقف نساخت . چنانچه در سال ۱۹۶۳ پلان دیگری درین زمینه تشکیل شد که با اساس آن بانیست مصر (به نام جمهوریست متحد عربی) ، سوریه و عراق با هم متحد می شدند اما همین پلان هم ناموفق بود .

بالاخره پلان اتحاد مصر و لیبیا بمیان آمد و برای نخستین بار فکر

است دست بازیهای خارج از جهان عرب مخصوصاً قوایی که آرزو نداشتند عرب بانیر و قوت در برابر دشمن مشترک خود اسرائیل و یا مداخلات خارجی دیگر عرض وجود کند باعث این عدم موفقیت ها شده باشد و یا شاید اختلافات فکری و عدم توافق شرایط اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوط باعث آن شده باشد و امکان دارد که پلانهای اتحاد آنقدر عالمانه و آفاقی تنظیم نمی شد و دایما برای ایجاد چنین پلانها از عجله و سرعت کار گرفته می شد و بناء به ناکامی آن میانجامید .

تجربه تونس و لیبیا :

گرچه موضوع اتحادیه و الحاق جهان در سالهای اخیر حداقل يك سابقه ۱۵ ساله دارد و بورقیبه و



قذافی هر دو شاهد همه این اوضاع بودند . اما طوریکه ملاحظه میشود اعلامیه اتحاد آنان همه غالباً وقت زیادی را در بر نگرفته و عجولانه اعلام گردید ، و علت این اعلان را از درنگاه باید مطالعه نمود . نخست از جانب قذافی و آرزو های سر کوب شده وی مبنی بر اتحاد با مصر و هم عدم مشوره سادات با قذافی راجع به شروع جنگ ماه اکتوبر سال گذشته عیسوی .

طوریکه قبلاً گفته شد قذافی آرزو داشت که تشکیل اتحادیه بین جمهوریست عربی مصر و لیبیا هرچه زودتر تحقق پذیرد چنانچه وقتی سایر پیش آمد هادر زمینه کارگر نیفتاد مارش بزرگی تنظیم شد که بر مصر فشار آورد تا اتحاد را امضا نماید . امبر خلاف پلان مارش کنندگان لیبیایی که میخواستند به قاهره برسند از طرف قوای مصری متوقف

چنین اتحادیه در سال ۱۹۷۱ ایجاد شد اما با اساس پلان مرتبه تشکیل این اتحادیه به تدریج و در داخل مراحل مختلف باید صورت میگرفت و لی طوریکه هم اطلاع خواهند داشت معمر القذافی و مردم آنکشور در پی تشکیل عجولانه این اتحادیه بودند . اعتصابات و مارش بزرگ مردم لیبیا بسوی قاهره برای تحقق دادن این اتحادیه در سال ۱۹۷۲ مویید آن است که کار تشکیل اتحادیه پلان شده بانیست تسریع می شد اما با آنهم طوریکه روزنامه نگاران گفته اند این پلان هم در ریگستانهای شمال افریقا مفقود الاثر گردید .

باین ترتیب آزمایشهای گذشته بین اعراب در زمینه ایجاد يك اتحادیه عربی در هر حال با عدم موفقیت مواجه گردید . شاید خودخواهی هایی بوده است که باعث ناکامی چنین اتحادهای شده با شد و یا هم ممکن

ساخته شدند و برای شان اجازه داده نشد به قاهره برسند و این امر خسود مقامات لیبیایی را متاثر ساخت . همچنین معمر القذافی بحیث رهبر يك حکومت انقلابی و بحیث يك عرب و مسلمان شاید غالباً این آرزو را داشت که مخصوصاً مصر از هر نوع پلان و حرکت خود در برابر اسرائیل او را آگاه ساخته و از وی مشوره خواهد جست اما به جنگ ماه میزان سادات و اسد بدون مشوره با قذافی پرداختند و این عامل دیگری بود که باعث تاثیر قذافی گردد بنابراین وی در پی ایجاد اتحادیه ای با تونس افتید .

از جانب دیگر بورقیبه در مسایل اعراب مخصوصاً معضله اسرائیل و اعراب با صلاح روزنامه نگاران عربی و شاید هم خودش راه لبرالستی را دنبال میکند یعنی طریقه ای که به هیچوجه مورد نظر اعراب نبوده و به آن اعتباری قایل نیستند . مثلاً در حالیکه می بینیم سلاح نفت بحیث مهمترین سلاح در جنگ اخیر کاربرد و مردم جهان اعم از مخالف و موافق آن به این قوت و نیرو اعتراف کردند اما بر رقیبه باری این امر را بزبان خود عربیها هم تلقی کرده و نشان داد که با آن موافق نبود . همچنان کنار آمدن با اسرائیل را چه در گذشته و چه فعلاً تایید و سفارش میکند . این نوع طرز پیش آمد و فکر تا حد زیاد بورقیبه را از جهان اعراب منزوی ساخته برد . بناء پیشنهاد قذافی مبنی بر اتحاد تونس و لیبیا شاید به بهترین نحو مورد قبول بورقیبه واقع شده باشد چه بدین طریق شاید بتواند رهبری را مخصوصاً در بین کشور های عربی شمال افریقا کمایی کند . چنانچه وقتی تصمیم خود را مبنی بر اتحاد اعلام نمودند ابراز امیدواری شد که الجزایر و موریتانیا هم به آن به پیوند ند.

بعد از روز اول :

به تعقیب اعلام الحاق لیبیا و تونس مصر از آن به نیکویی استقبال کرد اما الجزایر آنرا بباد انتقاد قرار بقیه در صفحه ۶۱

تحقیق از: ع.ح. شری

اوطی این ملت بساختن رصد خانه ای در اصفهان معروف گردید و در سالهای آخر به نسبت گسترش جنگهای ملوک الطوائفی و به نسبت سهم فتنی که در جریان حیات اجتماعی و سیاسی میگرفت ناگزیر شد در شهر های اصفهان، ری و همدان اواره گردد. تا اینکه در ۱۸۸۰ چون سال ۱۰۳۷ میلادی در شیراز همدان بعمر ۵۷ سالگی زندگی را بدرود گفت. زندگی این سینا از خلال ترجمه حالی که نوشته نوشته و نیز از خلال نوشته های شاگردش ابوعبید جوزجانی بخوبی میشو ن آشنا شد.

فرهنگ گین شرق، دانش و فلسفه یونان باستان و پیگار دواگذاری که مردمان آسیا در آن زمان بخاطر آزادی خود به پیش میبردند در شکل پیش علمی و فلسفی این سینا نقش موثری داشته است، مخصوصاً تأثیری که آثار افکار بزرگ شرق ابونصر فارابی درین زمینه داشته، توسط خودوی ذکر میگردد. این سینا در ترجمه حال خود این را که یک تعداد رساله های فارابی چون «مقاصد مابعد الطبیعه» و «نصوص الحکم» را بدقت و اهتمام خاصی خوانده و از آنها وسیعاً استفاده کرده است، موکداً اظهار میدارد. (۱)

میراث علمی این سینا:

این سینا صرف بیش از ۲۸۰ اثر است که از جمله آنها بیش از چهل اثر درباره طب، در حدود ۳۰ رساله درباره علوم طبیعی، ۳ رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی (الهیات)، اخلاق و مسائل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما



ابوعلی بن سینا فرزند نامور بلخ یکی از اندیشمندان عالیهامی است که دانش و فرهنگ شرق را در شرایط قرون وسطای در نخستین صف مدنیت جهانی قرار داد و سهم بزرگی درین راه از خود بجا گذاشت.

این سینا که در اروپا بنام او سینا شهرت دارد، در قطار متفکرین چون ابونهر و فارابی، ابوریحان بیرونی، ابوعشر بلخی، عهرخام و الخورزمی در ردیف اول قرار میگردد. او دانشهای اسکلتو پیدیست، طبیعی بزرگ، فلسوفی زرف اندیش، ریاضی، دانی جیره دست، هیئت شناس دقیق، موسیقی شناس ماهر و در عین زمان عالم و زنده طبعیات، فیلوگ نویسنده و شاعر توانا بود.

این سینا در ماه صفر سال ۳۷۰ (۹۸۰) در یک دهکده نزدیک بخارا نام «افشته» از پدری بلخی الاصل بنام عبدالله و مادر بی نام ستاره بانوزاده شد. در سال ۹۸۶ عاقله اش از دهکده به بخارا آمدند و این سینا از همان اوان به تحصیل دانش علاقه مند گردید. و دوران کودکی و جوانی این سینا مصادف با آخرین سالهای حکمرانی سامانیان مخصوصاً حکمرانی نوح بن منصور سامانی (۹۷۶-۹۹۷) بود. در آن روزگار در اثر مبارزات نولانی مردمان آسیا و بخصوص در نتیجه پیکارهایی که سرگردگی ابومسلم خراسانی جارس سرخ و مقنع بالمقابل عباسیان صورت گرفت، در آسیای میانه نخستین دولت ملوک الطوائفی دولت سامانیان بوجود آمده بود. گرچه این دولت مدت بسیار طولانی نپایید.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(۹۸۰-۱۰۳۷ م)

ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل متاسفانه از آنچه آثار ارزنده فقط نزدیک به ۱۶۰ آن بهار رسیده و عدد زیاد آن هنگام آوازی و سافرتیهای پیهم او و در جریان جنگهای ملوک الطوائفی و دیگر مصائب و رویداد های فلا گستر دستخوش حوادث و نابودی گردیده است.

در اکثر منابع چهره این سینا بیش از هر چیز، به یک طبیب نشان داده میشود و حال آنکه طبابت فقط یکی از ساحات علمی مهم او بشمار میروند. همزمان با آن این سینا فیلسوفی است بزرگ که مسائل فلسفی در زمره میراث علمی او موقع خاص وارزنده ای دارد و از همین رهگذر او را در شرق بنام «حکیم» که افاده کننده معنی فیلسوف و طبیب میباشد و نیز با لقبی احترام آمیز تر از آن یعنی «شیخ الرئیس» یاد کرده اند.

این سینا قسمت اساسی آثار خود را بزبان عربی و بعضاً بزبان دری نوشته است. اثر بزرگ او «کتاب الشفاء» در ۱۸ جلد تألیف گردیده و میتوان آنرا دائرة المعارف مهم فلسفی نامید. این کتاب از نظر محتوای خود مشتمل بر چهار بخش بزرگ: منطق، فزیک، ریاضی و متافزیک، میباشد. بخش های جداگانه این اثر بزبان لاتین و دیگر زبانهای اروپایی و شرقی ترجمه گردیده است.

بقیه در صفحه ۵۸

(۱) «الزینک السیکلوپید» بهی جلد اول ارتیکل ابوعلی بن سینا ص ۵۶ جلد اول تاشکند، ۱۹۷۱.

با آنهم در طول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتاً رونق یافتند. در مرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق، فیلوژی و تاریخ اشتغال داشتند و شاعرانی که بزبان های عربی و دری شعر میسرودند، گرد آمده بودند و دولت جوان میکوشید بقدر توان برای رشد تمام ساحات دانش و هنر زمینه مساعد بوجود آورد.

در چنین شرایطی، این سینا که از استعداد شگرفان، حافظه ای قوی، ذهن تند و ذکاوتی سرشار بهره مند بود، بفر گرفتن علوم متداول وقت آغاز نمود و هنوز در سال داشت که سر اسرافران را به عاقله سپرد و در سنین ۱۳-۱۰ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی، منطق، فقه و فلسفه پرداخت.

در آن روزگار نسبت به علوم طبیعی نوعی تعصب وجود داشت، اما این سینا از ناحیه پدر خود (عبدالله) که میگویند منسوب به فرقه اسمعیلیان بود، درین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد و این مایه آن شد تا در راه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه گام نهد.

مناقشاتی که در فامیل دانشمندان پیرامون مسائل مذهبی روی میداد در علاقه مندی بیشتر او به تحصیل دانش و تشکلی تصورات علمی او تأثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان را نیز آموخت و کوشید آنها را همه

مسیحی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق پیوند و آشنایی یافت، اما چندی بعد در اثر مخالفت دربار فزیه که ساجه نفوذ خود را طور روز افزون گسترش میداد، به هجرت مجبور شد و از طریق شهرهای ابیورد، طوس و نیشابور به جرجان رفت و در سرای قابوس بن دشمنگر به صفت طبیب معروف پذیرفته شد و با شاگرد معروف خود ابوعبید جوزجانی آشنا گردید. این سینا از سال ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ در همدان بعیت وزیر کار کرد، اما به نسبت عدم سازش با حکمران آنجا مدت چهار ماه زندانی گردید و در سال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد.

این سینا بعد از آن زندگی خود را وقف تألیف آثار علمی میکند و کتب علمی معروفی چون «کتاب القانون فی الطب»، «کتاب الشفاء»، «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» و رساله های درباره حساب، هیئت، نباتات و حیوانات و منطق و فقه فلسفی «حی بن یقظان» محصول این دوره اند.

جانبه فراگرد. بدون توجه به صفر سن زار نظر ابو عبدالله ناقلی به تحصیل فلسفه و تحت نظر حسن بن نوح القدری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت و در بجا به کار طبابت آغاز کرد.

این سینا همزمان با آموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی و فلسفی یونان باستان مخصوصاً آثار ارسطو، اقلیدس، بطلمیوس، جالینوس، بقراط، فیثاغورث، فروفریوس و دیگران را نیز بدقت و پیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد و هنوز در سنین ۱۶-۱۷ سالگی قرار داشت که بصفت حکیم طبیب با استعدادی شناخته شد.

این سینا در سال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط فراخانیان، به خوارزم که یکی از کانونهای مهم تمدن شرق بود روی آورد و در حلقه علمی علی بن امامون که از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود و حیثیت اکادمی آن زمان را داشت، شامل گردید و با دانشمندان ورزیده ای نظیر

مرگ استاد پریشان

هنرمند بزرگ، کشور

«من آرزو دارم برای نسل آینده یک

تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگذارم»

سه شنبه شب بود که دیگر دکتور نتوانست کاری بکند. قلب پریشان استاد عیداً لفقور بر شش از حرکت باز ماند و پس از ۶۶ سال جنبش و تلاش، دیگر نه حرکتی کرد و نه جنبشی و نه تب و تلاشی. با از کار افتادن این یک مشت گوشت، مرثیه

های استاد روی هم افتاد و بدنش بی حرکت شد. آنوقت بود که باز ماند گانش ناگهانی در یافتند که پریشان پیوندش را با آنها گسست و دنیايش را باد نیای آنها جدا کرد. وساعت هابعد دوستان و آشنایان

و نویسندگان و نقاشان کشور نیز دریافتند که این استاد گرانمایه از جمع آنها گام بیرون نهاده است. پریشان پس از این نه شعری زمزمه خواهد کرد و نه نوشته‌ای بر جای خواهد گزارد و نه نقشی روی کاغذ خواهد آورد.

استاد پریشان تحصیلات مقدماتیش را در مکتب حبیبیه به پایان رساند و بعد رهسپار آلمان گردید تا در آنجا در یکی از پیشرفته ترین کشورهای اروپایی طب بخواند و طبیب شود. اما وقتی پریشان وارد آلمان میگرد، متوجه میشد که او برای طبابت ساخته نشده است و نمیتواند در رشته طب تحصیل کند. چرا؟ بخاطر اینکه روح خلاق و زیبا پسند او چیز دیگری میخواهد، میخواهد که در زیبایی هاگم شود و آنچه را که از این زیبایی ها درمیابد و احساس میکند،





حالا که استاد در بین مانیت و چشم
از جهان بسته است خلای وجود او
بخوبی آشکار است؛ آشکار است
که جامعه هنری ما استاد چیره دست
و شناخته شده ای را از دست داده
است؛ استادی که جز سر بلندی وطن
و مردم و وطنش رانمی خواست



بصورت هنری عرضه کند. بهمین
جهت او اکادمی هنرهای زیبای
برلین را بر میگزیند و به فرا گرفتن
هنر نقاشی می پردازد و از برلین
به میونخ و لپزیگ میرود و دنبال
رشته بر گزیده تحصیلش را میگیرد
و موفقیت هایی کمایی میکند و وقتی
هم وطن بر میگردد کارش را آنقدر
دنبال میکند تا نقاش چیره دستی
میشود و برای هنر و مکتب هنری
خودش شاگردانی میابد.

وابستگی های استاد بر شناختن
های هنری تنها به نقاشی خلاصه
نمیشود و شاید از نظر خودش
نمیتواند، آنچه را که احساس میکند
و آنچه را که میخواهد بگوید، فقط
بارنگها و نقش ها بیان کند. دست
بکار شعر و شاعری و نو یسندگی
و حتی هیكل تراشی و آهنگ سازی
میشود و در هر کدام بنابه رو شو

برداشت و جهان بینی و سبک مخصوص
خودش به کامیابی هایی میرسد
و شهرت او از محدوده کار های نقاشی
فراتر میرود و در شاعری و نو یسندگی
و آهنگ سازی نیز نام و نشانی می
یابد. و بعد از این است که استاد
برشنا دیگر يك نقاش نیست بلکه
شاعر و نو یسنده و آهنگساز و دیگر
تراش هم هست.

اما با همه اینها، استاد بر شناختن
نقاشی استاد است و در نقاشی است
که نام آوری فراوان دارد و آثار ارزنده
و بسیاری در نقاشی او وجود آورده
است و استاد گرانمایه برای شاگردان
این رشته بوده است.

استاد برشنا در طول زندگی هنری
خود توانسته است، نمایشگاه هایی
در جمهوریت عربی مصر، هند،
نیو یارک، اتحاد شوروی، ایران،
بلغاریا و ترکیه برپا دارد و در معرفی
افغانستان و مردم افغانستان نقش
ارزنده داشته باشد.

حالا که استاد در بین مانیت و چشم
از جهان بسته است، خلای وجود
او بخوبی آشکار است، آشکار
است که جامعه هنری ما، استاد
چیره دست و شناخته شده ای را از
دست داده است، استادی که جز
سر بلندی وطن و مردم و وطنش را
نمیخواست و در مورد کارش پیوسته
میگفت:

«من آرزو دارم برای نسل آینده
يك تصویر ساده که غاری از مبالغه
رنگ و خط باشد بجا بگذارم».
این یادآوری مختصر برای استاد
برشنا و کار های او کافی نیست
هفته آینده راپور مفصلی در مورد او
خواهیم داشت.

بت با میان: اثر برشنا



روسای قبایل پاپوا با آرایش کاملاً جدید. شش تن طرف راست سو ماره رئیس و مدیران نظم جزیره میباشند.

قرن بیستم و عصر حجر

مترجم: س. ع

خواهد گردید. (البته خوانندگان محترم زوندون قاجار جدیدی گوناگون را در جزیره جومبی بخاطر دارند که سالها مملکت کانگورا که حالا بنام زاپیری یاد میشود در خاک و خون کشید) حقیقت این است که سالها هم انگیز و اندیشه از حصول استقلال کشورهای آسیایی و افریقایی نصیب مردم پاپوایی نخواهد گردید.

آنچه بعد از این سر زمین رخ بدهد همین حالا آنرا حس میکنند زیرا احداث یک میدان هوایی در اعماق جنگلها برای بهره برداری معادن و تأسیس دستگاه های ابر کشی و فارم های بزرگ زراعتی که کمپنها برای استفاده خود شان روی دست گرفته اند آرایش و سکون مردم آن نواحی را برهم زده است. همچنان ساختمان اجتماعی جامعه پاپوای که بر پرنسپ همه یکسان و مساوی (بومختل) بوده است از جانی بسیاری های مناطق حاره راه آنان اربابان آورد و آهسته آهسته بروی تپش و توبر کلوز انکشاف کرد مرض منقلبی بصورت ایپید می توسعه اختیار نمود.

در حالیکه مقهور انکشاف عظیم اقتصاد گردیده بودند مظاهر مادی ایشان را بسوی سواحل سوق داد و در نتیجه در پیغوه های ساحل به باده گساری و حساسیت مصر و ف گردیدند. توام با نوذ مفاخره مادی پرستی در دماغ مردم گشته جدید ذهنیت تازه نیز آنان را مشغول ساخت زیرا آنان مانند همه قبایل جنوب بحرا لکاهل پیش خود فیصله کرده اند که آزمی به (دو طبقه تقسیم شده یکی سپید و دو می سیاه) چون سپید ها با برادر سیاه خود از راه منافقت و تزییر پیش آمده اند و سیاهان نسبت به سپید پوستان محرومتر و عقب مانده تر باقی مانده اند. ذخایر قیمت بها که اکنون ذریعه ایاره ویا کشتی بخارج نقل داده میشود به زمین آنان مر بو ط به ایجاد سپید پوستان می باشد و لهذا باید راز این تملک ثروت عظیم را بدست آورد تا خود شان شخصا به این منابع بزرگ دسترس پیدا کنند. از این لحاظ محق شکست نیست که طبیبان و سحران در مقابل آنان مقام و منزلت بزرگی دارند. هر چند که گینه جدید در قرن شانزده کشف گردیده هنوز هم نقاط کشف نشده ای وجود دارد و حتی اکثر بومیان مردم قریه همسا به شان ویا مامور حوزه خود را بشمول سپید پوستان ندیده اند.

نخستین باری که مردم نیو گینی کشف شد در سال ۱۵۱۲ از طرف دو تن پرتگالی بنام های آنتونیو اربو و فرانسسکو بود. در سال ۱۵۲۶ و ۱۵۲۷ افسوسی دون جورج در حالیکه به استقامت جزیره تا معلوم ادویه طعم سر گران بود باین جزیره بر خورد نمود و آنرا

ژوندون

مکنند از پیشرفت نیز چیزی نمی بینند و شش کشتایی که در آن منطقه سر ما یگرا ری کرده اند نیز سعی بر آن دارند که آنان را از حد امکان استثمار کنند و نگذارند شعور مدنی و سیاسی شان انکشاف کند. آنچه المان ها در اخیر قرن نوزده و آغاز قرن بیست از این مناطق قبوه و کاکا وورا بر وگو پرا بدست می آورند امروز عین موقفی را شش کشتایی بین المللی در مورد غنایم تازه کشف شده جزایر مذکور اختیار کرده مثلاً نفت آنرا که ذریعه یک شرکت انگلیسی ویا صنایع چوبی و ماهی گیری جزایر موسوف و ذریعه شش کشتایی جاپانی استثمار گردیده است. این مو مسسات نه به پیشرفت ذهنی مردمان این منطقه علاقه می گیرند و نه حاضرند تعلیم و تربیه توسعه و نفوذ پیدا کند.

در اعماق اراضی مزروعی قبایله بوکانو پل و خایر سر شار میس لفته است و تازه حالا معادن طلا نیز کشف شده و در زیر آبهای جبه زار معادن تیل نیز بدست آمده. لاقول این دو واقعیت تضمین کننده این نکته است که گینه جدید بعد از کسب آزادی هرگز روی آرامی و امنیت را نخواهد دید. همین حالاکلاه گاهی شایع می باشد که این مناطق بعد از آزادی به سر نوشت کتا نگا موا جه



نقشه نیو گینی که موقعیت جزیره را در میان جزایر ابریان غربی و استرالیا را بخوبی نشان میدهد.

پاپوا و نیو گینی آزاد شدند. تعهدات قبایلی این دو بیکبار میرسد. که در ششده جزیره امرار حیات میکنند. و بایستی در کشور جدید التامیس نیوگینی بسر ببرند. این جزیره نشینان عصر سنگ که هنوز هم در دوره وحشت زندگی میکنند ازین انکشاف تازه بیم دارند و می ترسند چون بومیان اصلی امریکا قریانی مدنیت بشوند و نسل شان بعد از چند سال کاملاً منقرض گردد. مقاله ذیل که از مجله دی سائت ترجمه شده روشنی کافی به این حقایق می اندازد.

همانند و تاریخ اعلام آزادی شان اند کسی بتأخیر بیفتد. این مردم از عواقب این آزادی میترسند چونکه حکومت استرالیا در طی این مدت نتوانست مردم آنها را بسرای اداره یک کشور مستقل آماده بسازد. از همین لحاظ است که قبایل پاپوا مالیتری و دیگر توش خوش نیستند بیرونی کشور گینه جدید که پرنده ای روی زمین آبی ترسیم شده است به اهتزاز در آید. سوال مهمی که جلو مردم قبایله آنان ظهور میکند این است که آیا میتوانند مانند یار المان بر تابه پار لغاتی داشته باشند و آیا میتوان پیشرفت قسرون بیست را مورد استفاده قرار داد در حالیکه مردم آن هنوز در دور عصر حجر زندگی در محیط کوچک زندگانی خویش احساس آرامش

واقعا عجیب و تما شایی است زیرا فقط در فاصله چند کیلو متر و آنهم در داخل یک جزیره دو مدنیت مختلف وجود دارد یکی مدنیت کمیو ترها است و مدنیت دوم مربوط عصر حجر. و جالب تر اینکه یکی از احوال دیگر اطلاعی ندارند در پایتخت این کشور تازه به استقلال رسیده آسمان خراشها چشمها را خیره میکند ولی مردم داخل جزیره حتی نمیتوانند بایسکل چگونه راه میروند. در جلو عمارت پارلمان یک نماینده حکایت می کرد که از مدتیست گوشت انسان را تناول نکرده ولی هنوز هم احساس میکند صحتش خوب است.

حقیقت این است که موجی از عصر جدید در پسمانده ترین منطقه روی زمین به حرکت افتاده و این عبارت از تأسیس گینه جدید در اقلیم حاره بحر الکاظم میباشد. سرباز مردم این جزایر هنوز در عصر حجر قسرات دارند و ربع چارم یا تحول به عصر جدید در استانه نابودی نزدیک میشوند. و قرار است در ماه دسمبر اداره امور می زمین شان را خود شان بدست بگیرند و سال آینده کاملاً به استقلال سیاسی خود نایل گردند. تا ایندم البته جزو مستعمرات استرالیا بشمار می رفتند.

مردم گینه جدید کی حتی تا کنون این یک هزار قبایله ساکن ششده جزیره صاحب یک علامت مشترک نشده اند و نمیدانند تفاوت بین آزادی و انتقال اداره ذریعه خود آنان تا کدام اندازه میباشند این انکشافات را با احساس آمیخته با شگ و تردید میگردانند. مردم قبایله پاپوای گینه جدید موقف سنایر مستعمرات را در جهان ندارند. بجای اینکه برای حصول آزادی سعی و تلاشی بعمل آرند و بجای این که برای آزادی مبارزه برخیزند برعکس اصرار دارند بسمین و تیره باقی

گینه جدید، سرزمین گه سرشار از معادن

مس، طلا و نفت است

مردم گینه به این انکشاف

باشک و تر دید می نگرند



کلاه خود از گل و تیر از سنگ مجموع اسلحه و تجهیزات بومیان جزیره را تشکیل میدهد.

لايه هنده هزار نفر وورا بول يازده هزارتن وييدا نك هم بيش از نه هزار جمعيت ندارد.

اکثريت نفوس آنان بصورت متراکم درآباديهای محدود ومختصر که اراضی زراعتی شان وجود دارد در ريمه های شان ميتواند علاوه پيدا کند بسر ميرند. اتفاق اين با نگاه ها معمولاً به تنگای متهی ميگردد که عبور از آن دشوار و برای هريکاي نه ای غير قابل نفوذ است خوشبختی برای اينکه جمعيت موصوفه واری نام مشترک ولسان مشترک گيدند فعلاً بعيد بنظر ميرسد.

بنام پاپوا گداشت واما قسمت غربی جزیره که امروز جز و اندو نیز یسا میباشد وبنام ایر یان غربی موسوم است یکتس از کاشفان بنام یورگواپریس مربوط به اسپانیا کشف و آنرا به نیو گینی موسوم ساخت واین بدان جهت که با سر زمین گینه واقع غرب افریقا اشتباه شده بود.

بالا خره انگلیسها در سال ۱۸۸۴ قسمت جنوب شرقی جزیر را کشف ووز آنجا مرکز تحت الحما یکی خود را قایم کردند. درآغاز جنگ جهانی اول استرالیا باعدم بیمیلی اداره نیو گینی آلمانی را بدست گرفتند. و در سال ۱۹۲۱ رسماً تحت حمایه استرالیا اعلام شد و دارا یی المانها بهعبارت جریمن جنگ جهانی به فروش رفت. به این ترتیبی مها جریمن بیگانه در آنجا موقعیت حاکمه را اشغال کردند که امروز نیز تعداد شان به پنجاه هزار تن بالغ میگردد که هر چند دو فیصد مجموع نفوس آن منطقه را تشکیل میدهند معیناً کنتسول تمام ساحات زندگی را از پولیس گرفته تا تجارت در دست دارند. در حالیکه چینیهها تجارت کوچک را پیش میبرند. در سال ۱۹۴۲ بالا خره جاپا نیپا جزایر مذکور را اشغال کردند و در سال ۱۹۴۹ کنترول پاپوا و نیوگینی به استرا لیا واگزار شد به عنوان اینکه سر زمین مذکور را به مرحله ترقی و پیشرفت عصر حاضر برسانند ولی حکومت استرا لیا به تعهدات خود هرگز وفا نکرد و آنان را بهمان شکل و مو قعیت اجتماعی سبا بق گذاشت و اینک حالا که موقع آزادی کامل آن مردم فرا رسیده این اعمال و فرو گزاشت خویش معلوم

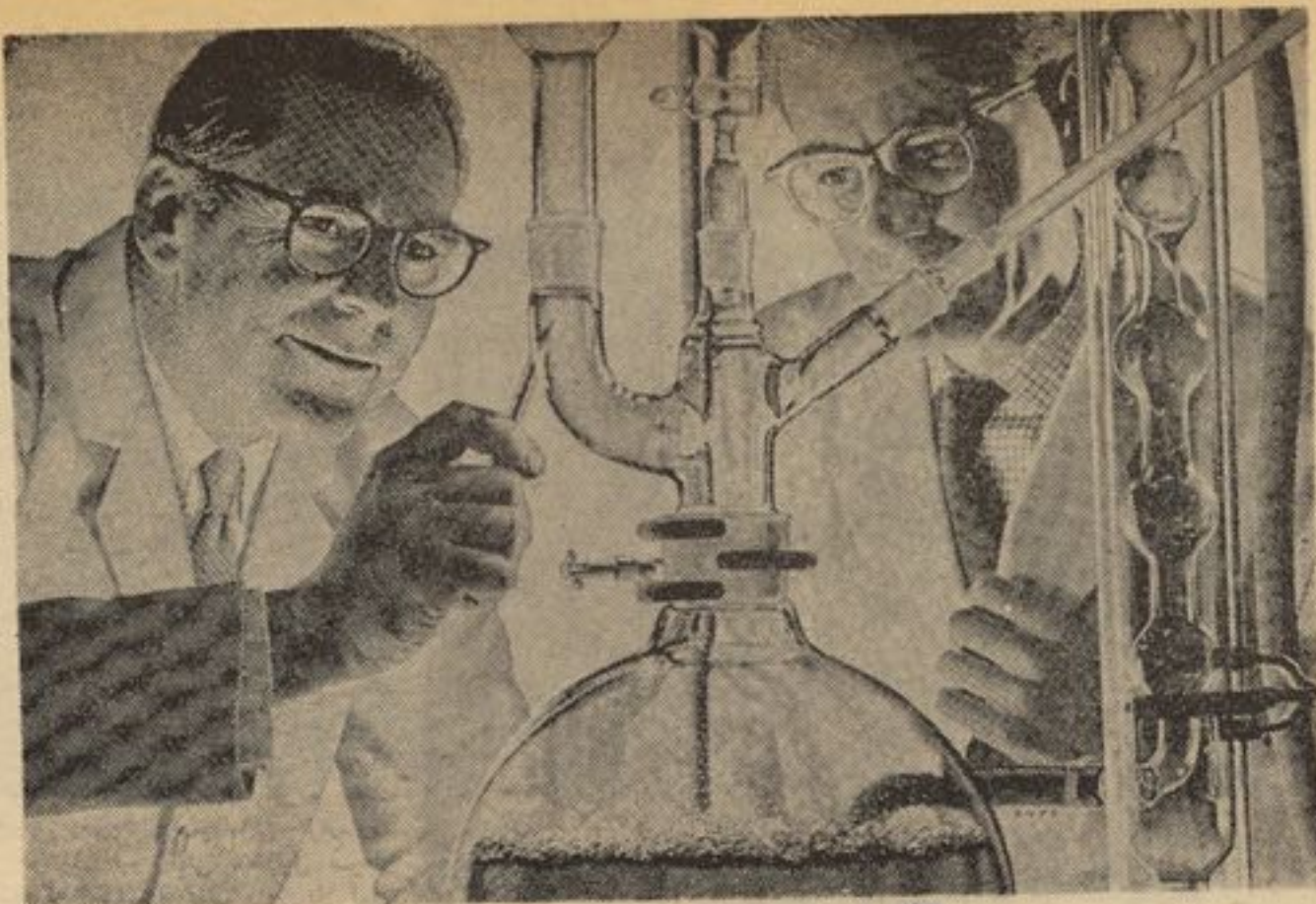
طیما نمیتوان مسئولیت تمام این بد بختی ها را به عهده حکومت استرا لیا انداخت بلکه طبیعت نیز با این مردم سر مهر و الفت نداشته است. گینه جدید بعد از گرینلند دو مین جزیره جهان است و هشتاد هزار کیلو متر مربع مساحت آن می آید ولی در تمام این ساحه بزرگ دو نیم میلیون تن زندگی میکنند شهر های وجود ندارد حتی پایتخت آن بنام پوزت مور زمینی شصت هزار جمعیت دارد شهر های به اصطلاح بزرگ دیگر آن از قبیل



بو میان عصر اتم مانند اجداد شان همچنان از تیرو گمان استفاده میکنند

مثانه کبني تونيزی او پکبني راغو نديزی او کله چه مثانه د که شی په جدار باندی یی فشار راو ږی اوسری احسا سوی چه باید هغه تخلیه کړی دادرارو رنگ ژپروالی ته ورته دی او البته کله یی رنگ زیات اوکله لږوی. مگر که چیری درنگ بدلون یی زیات او رنگ یی اوبستی وی، باید سمدستی ډاکتر ته مراجعه و شی. دادرار انداز په خلیو ویش ساعت کبني دوه او یونیملیترو ترمنځ ده چه زیات عوامل کولای شی اندازه یی واپوی اوددغی ازمونی له مخی ډاکتر کولای شی دپنستور گی وضع رو بڼانه کړی.

بله از موینه چه دپنستور رگی دسلامتی او یاپه هغو کبني دکومی ناروغی داحتمال په باره کبني کپری په ادرارو کبني دلیو مین داندازی



پنستورگی د انسان په بدن کبني دیوی حساسی تصفیه خانی حیثیت لری

ټاکل دی. په طبیعی ادرار کبني له ډیری لږی اندازی نه پرته، البو مین نشته اولکه چه پخوا وویل شو دویو په تصفیه کبني البو مین په وینو کبني پاتی کپری، نو له دی امله په ادرارو کبني دلیو مین مو جودیت دپنستور گی دنارو غی دلیل کیدای شی.

دادرارو از موینه دسلو لو او مکروبو دمو جودیت له پلوه، کله کله دډاکتر له خوا توصیه کپری. په طبیعی ادرارو کبني مکروب او سره اوسپین گلبول نشته حال دا چه په ادرارو کبني دمکرو بو او کثافاتو مو جودیت دادراری دستگاه دغفونت نینه ده.

دپنستور گی په نارو غیو کی دویو ازموینه هم ضروری ده، داځکه چه په دغسی یو حالت کبني دویو دښوری اندازه له طبیعی حد څخه زیاتپری طبیعی اندازه یی په یوه لیتر وینه کبني له ۱۵ څخه تر ۳۵ سانتي گرامو پوری ده. البته ځینی

اویوه ترشحی تل څخه جوړ شوی دی چه دا درار لارو ته ختمپری. په دغو لږو کبني تصفیه عملی کپری په دی ډول چه دویو غټ مو لیکولونه لکه پروتین، سره گلبول اوسپین گلبول چه د وینو جوړولو د پاره ضروری دی، پاتی کپری مگر په هغه کبني اوبه او محلول مواد لکه مالکه او قند دغروقو له جدار څخه تیر شوی اونلونو ته ننوزی په نلونو کبني دننه بیا ددو هم خل ډپاره دجذب عملیه اجرا کپری او په دی ډول په سلو کبني ۹۹ اوبه او تقریبا ټول سوډیم، کلور او قند اوبه سلو کبني ۴۰ تر ۷۰ پوری ښوره بیرته وینوته چډپری او پاتی برخه یی په ادرار تبدیلیږی. دغه ټول عملیات ددی سبب کپری چه وینه له اضافی او زهری موادو څخه پاکه شی په دی ډول دویو تر کیب همیشه په هغه ثابت اندازه کبني چه دانسان دژوند دپاره لازمه ده، پاتی کپری. ادرار له مخصوصو لارو څخه په

دپنستورگودبره چه شی ده اوو لی منځ ته راځی؟ پنستورگی ولی پریزی اوددغه پر سوب علت څه دی؟ څه وکړو چه چلی پنستورگی روغی رمټی وساتو اود بدن دغه عجیبه تصفیه خانه خو ندی وساتو؟

پنستورگی دوه دی اود لو بیا غوندي شکل لری او اوږد والی یی له ولس سا نتي متر څخه زیات نه دی اود ستون فقرات په دواړو خواو کبني پراته دی. دینی خواپنستورگی دکبني خواپه نسبت ټیټ واقع شوی دی. هر پنستورگی دتصفیسی دستگاه له یو ملیون واحدو څخه جوړ شویدی چه هرواحد دنفرون په نامه یادپری په دغه وېد واحدو نو کبني وینه تصفیه کپری او زیاتی مواد یی دادرار په شکل له ټاکلو لارو څخه دفع کپری. هر نفرون له یوه شریانی لږودوینسته درگونو

آیاپو هیری چه دنری ډیره حساسه او عجیبه تصفیه خانه ستاسی پخپل بدن کبني ایښودل شویده. دتصفی دغه دحیرت وړه دستگاه چه هره ورځ ۱۷۲۸ لیتره وینه تصفیه کوی او هغه داضافی اوز هری موادو له سره خلاصوی، پنستورگی نومپری ښایی دغه رقم زمونږ په نظر زیات راشی. خودا یو حقیقت دی، ځکه چه پنستورگی دهغو وینو په دریمه اویایو په څلورمه برخه چه له زړه څخه راوژی، رااخلی اوبه دی ډول په هره دقیقه کبني ۱۲۰۰ سانتي متر مکعبه وینه پښور گوته ننوزی.

عفو بتونو ته په بی اعتنایی وکتله شی .
دادرداری دستگاه عفو نت .

مخکښی مووویل چه ادرارمکروب
 نلری : وادرداری دستگاه دمکرو پونو
 په مقابل کښی ټینگه ده . سره ددی
 هم کله کله عفونت پښتور گو ته لار
 پیدا کوی . عفونت یادو ینو له لاری
 یاد ښکتنی مجرا له لاری ځان
 پښتور گوته رسوی . دغه نا رو غی
 په ښځو او هلکانو په تیره بیانجونو
 کښی زیاته ده اود پیدا کیدو علت
 یی په ښځو کښی امیند واری ده چه
 دادرارو درکود سبب کیږی او په
 ماشو مانو کښی ددوی دکنا فا تو
 سره دادرارو دمجرا ککړ والی دی .
 وروستیو څیر نو ښو دلی ده چه دغه
 نارو غی په ماشومانو کښی زیاته
 ده او زیاتره نه تشخیصیږی او که
 تشخیص او تداوی نشی ، وروږو
 مزمن کیږی او پښتور گی دنیمکړی
 خواته درو می .

په لویانو کښی دد غی نارو غی
 نښی ښایی دتبی اولی زی سره یو
 پاتی په ۵۸ مخکی

خواته ځی . دپښتور گی دغه مز من
 پر سوب تر زیاتی مو دی پوری نه
 پیژندل کیږی او ناروغ له لسوڅخه
 تر شلو کلو پوری له دغی نارو غی
 څخه خبر نه وی . ځکه چه پښتورگی
 تر زیاتی مودی پوری خپله وظیفه
 سر ته رسوی او کله چه یی وضع
 بالکل گټه وده شی ، دنارو غی نښی
 راپر سیره کیږی .

په دغسی حالت کښی تشخیص
 له پلوه ، ښایی غوره نښه دادرارو
 زیاتو الوی وی چه سړی دشپي
 خوځله دهغه ددفع کولو دپاره له خوبه
 را وینيږی . دویوزیات فشار اودغه
 راز دستر گو دلیدا ختلال هم له عفو
 نښو څخه دی چه ناروغ دی ته متوجه
 کوی چه باید ډاکتر ته مراجعه وکړی
 اوبالا څره دوینو دفشار زیاتوالی
 دزړه دنیمکړ تیا سبب شوی اویا
 دوینو دتوتید په اثر دمړینی سبب
 گرځی . دپښتور گو دپر سوب څخه
 مخنیوی د عفو نتو نو په تیره بیا
 دستونډی دپر سوب تداوی ده اوله
 همدغه امله نه ښایی چه دغه ډول

ځکه چه رنگ یی سور او ښتی او
 هغی اوبو ته ورته وی چه غو ښی
 پکښی وینځلی شوی وی . دغه نښی
 کله کله بشپړی نه وی او زیاته موده
 ښایی ستر یا او بی اشتها یی په شکل
 راپر سیره شی . په هر حال دوینو
 وادرارو ازموینه تشخیص څرگندوی
 ځکه چه په اد را رو کښی دطبیعی حالت
 په خلاف البو مین اووینه شته اود
 وینو دښوری اندازه هم زاته وی .

دپښتور گی پر سوب که څه هم
 خطر ناکه ناروغی ده . خوله ښه مرغه
 دغی دتداوی امکان ډیر دی او په
 سلو کښی له ۸۵ څخه تر ۹۵ پوری
 نارو غان یی ښه کیږی په ماشومانو
 کښی درو غیدو اندازه له دغه حد
 څخه هم لوړه ده او په سلو ۹۸ یی
 پوری رو غیږی .

ډاکتر ددغی نارو غی په تداوی
 کښی دما لکی او غوښی اندازه
 محدود وی اوداو بو اندازه تنظیموی
 که ناروغ ددغی نارو غی له سره
 پوره خلاصه نشی ، په دغسی یو
 حالت کښی پښتورگی دمزمزم پر سوب

نوری مختلفي از موینی هم شته چه
 دلته یی له یادو نی څخه ډډه کوو .
 له پښتور گو څخه عکاسی رادیو
 گرافی دپښتور گی دنارو غیو
 دتشخیص سره مرسته کوی اودډیری
 د«سیتو سکوپ» په وسیله
 دمثانی کتنه دغی دنارو غیو
 دتشخیصو لو او په ادرارو کښی
 دوینو دمو جودیت دعلت درو ښا نه
 کولو دپاره ډیره ارزښتنا که طریقه
 ده او داهغه نل دی چه یو څراغ پکی
 ایښودل شوی او په مستقیمه تو گه
 مثانی ته ننو زی .

دپښتور گو پر سوب څه شی دی؟
 مونږ دغه جمله پیژنو او ډیر ځله
 مواوریدلی ده . په ۱۸۳۶ کال کی ریچارد
 برایت نومی ، انگلیسی ډاکتر له لس
 کلنی څیړنی څخه وروسته په دی
 وپو هید چه په دغی نارو غی کښی
 د عفونت نقش له یاده نشو ایستلای
 مگر په خواشیني سره باید اعراف
 وشی چه دغی دتداوی توان
 نشته او کله کوم
 ناروغ یی هم له سره خلاصیږی ،
 ددغه ښه والی کیفیت ور ته څرگند
 نه دی . نن ورځ هم څه دپاسه دیوی
 پیړی له تیر یدو وروسته مونږ هم
 دهمغی جملی بیاو یلو ته مجبور یو
 دپښتور گو پر سوب زیاتره له
 عفونی نارو غیو څخه دوی یا خلور
 هغی وروسته څرگند پری اوداهغه
 موقع ده چه داصلی نارو غی نښه
 نه وی پاتی شوی . له زیاتو څیړنو
 څخه څرگنده شو یده چه مکروب
 په مستقیمه تو گه دپښتور گو په
 پر سوب کښی برخه نلری . باید
 وویل شی له دی امله چه مکروب یو
 خارجی جسم دی ، بدن دهغه په
 مقابل کښی انتی کیور ایجادوی .
 نوځکه عفو نتو نه دپښتور گو په
 پر سوب کښی غیر مستقیمه بر څه
 لوبوی . دغه ناروغی د عفو نارو غیو
 لکه دستونډی ددرد او پر سوب نه
 دوه یادی هغی ورو سته پیدا
 کیږی .

دنارو غی شروع کله کله ناڅاپی
 وی . دتبی سر خوږی یی اشتها یی
 خوابدی اود مخ اود ستر گو ښو
 دپر سوب په نښو سره پیدا کیږی او
 دمخ پر سوب ورو ستنی نښه ده چه
 د اندیښنی سبب گرځی او سړی
 دډاکتر کتنځی ته بیایی پر سوب
 کله زیات وی او په ټول بدن باندی
 خور پری ، په دغه حالت کښی
 دادرارو اندازه کمه شوی اورنگ
 یی هم اوږی کله کله دادرارو درنگ
 بدلون ، د ناروغ د ویری سبب کیږی

شماره ۴۴



عرصه فعالیت قاجا قبران تنگ و تنگ تر میشود

در کمر بند شخصی بیش از یک سیر تریاک

و در پنج کریت سالتة تقریباً سه هزار اسپول وجود داشت

راپور از: طنین

در ردیف جرایم میتوان یکی هم از قاجاق نام برد که این اداره موظف است تا جلو آنرا گرفته و نکندارد تا این عمل ضد ملی ادا مه پیدا نماید.

در حالیکه مدیر انسداد قاجاق پیاله جای بمن تعارف کرد و تلفونی را جواب گفت به سخنان خویش چنین ادامه:

قاجا قبران با فعالیت های نامشروع خویش صد مه شدیدی بر پیکر اقتصادی کشور وارد کرده و منافع ملی را فدای هوس های شخصی خویش مینمایند آنها که برای نیل به این هدف شوم خویش خطر ناکترین اعمال اقدام میکنند بزرگترین درد سر را برای پولیس بیار می آورند.

خو شبختا نه بابو جود آمدن رژیم نوین ملی ما که هدفش جز منافع ملی چیز دیگری نیست و با از بین رفتن شرایط نا مطلوب و ضد ملی گذشته دیگر بساط استفاده های شخصی و فرار از چنگ قانون چیده شده و مجا دله دامنه داری مقابل این گونه اعمال که با منافع ملی ملت افغان سرو کار دارد با جدیت تمام به جریان افتاده.

خوب بنماغلی مدیر انسداد قاجاق! طوریکه گفتید مجرمین با پیشرفت جامعه سوویه ارتکاب جرم خود را نیز تغییر میدهد آیا درین اواخر تغییری در ارتکاب مجرمین دیده میشود یا خیر؟

بلی طوریکه معلوم است تکنیک قاجا قبران تغییر خورده چنانکه دیده شده قاجا قبران مثل گذشته نمی توانند اموال قاجاق را راسا به

به همه معلوم است که انگیزه های جرمی از بدو بوجود آمدن اجتماع دامنگیر بشر گردیده و با پیشرفت مادی و معنوی و ارتقای زندگی بشر سوویه ارتکاب جرم مجرمین نیز از شکل بسیار ساده خود به اشکال مغلق تبدیل گردیده است مرتکبین این گونه اعمال همیشه

کسانی اند که اعتماد و حاکمیت بر نفس ندارند تبارز همچو اعمال به عنوان جرایم مختلفه مورد بحث و دلچسپی قانون قرار گرفته و توسط قوانین موضوعه که متضمن حیات اجتماعی و امنیت عامه است حدود جزای آن توضیح شده است.

موظفین امنیتی که تطبیق کنندگان قانون میباشد غرض جلو گیری از وقوع جرایم، اصلاح مجرمین و عبرت اشخاص دیگر و با در نظر داشت تغییر سوویه مفاسد اجتماعی مجادله خود را شدت بخشیده و مرتکبین را به پنجه قانون می سپارد.

لوحه ای بخود جلب کرد ایستادم و دقیقانه خواندمش به جای که میخواستم رسیده بودم داخل اتاق شدم دیدم عقب میز شخصی در حالیکه عینک سفید به چشم داشت و موهای خرمایش به سفیدی گرائیده باخونسردی مصروف صحبت بایکتن از اعضای شعبه بود.

نزدیک رفتم پرسید:

چیزی می گفتید؟

خود را معرفی کردم در حالیکه در سیمایش جدیت به نظر میخورد مرا به نشستن بالای کوچی که در پهلوی میز ش قرار داشت دعوت کرد.

از آمر قاجاق می پرسم:

درین روزها که پولیس برای انسداد قاجاق و دستگیری قاجا قبران به اقدامات جدی متوسل شده لطفاً راجع به فعالیت های شعبه قاجاق وزارت داخله معلوماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه دارند.

درین اواخر اخبار گرم و جالب توجه از قاجاق و قاجا قبران در روزنامه ها و جراید کشور به نشر می رسد که هر یک آن از فعالیت و جدیت پولیس در برتوان نظام جمهوری حکایه میکند ژوندون برای اینکه خوانندگان خود را به جریان گذاشته باشد نماینده خود را برای تهیه راپوری موظف ساخت. اینک مصاحبه خبر نگار ژوندون را با بنماغلی محمد ظاهر مدیر انسداد قاجاق و ماندانی عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله تقدیم خوانندگان محترم مینمائیم.

رفتم سراغ مدیر انسداد قاجاق وزارت داخله. وقتی از دهلیز ها میگذشتم دقیقانه لوحه های دروازه هارا از نظر می گذشتادم تا اتاق مورد نظرم را هر چه زود تر بیابم.

زیرا قبلاً آنجا نرفته بودم نظرم را





لاری که بامهارت تام در آن تریاک مخفی شده بود

کدام سرای و یا حویلی در داخل شهر بیارند از نیرو اولاً اموال را در مناطق خارج از شهر و یا به عبارتی دیگر اطراف یاد هات نزدیک شهر آورده و بعد از آن کم کم آنرا در بازار بفروش میرسانند.

و هم طوریکه درین اواخر دیده شده قاچاقچیان به عوض وسایل عصری ترا نسیپورتی مثل موتور و غیره از قافله حیوانات استفاده می کنند زیرا موتور ها همه تحت مراقبت شدید پولیس قرار گرفته و اگر هم استفاده می پرند قاچاقچیان بسیار مخفی در موتور ساخته و بعد از آن به این عمل مبادرت می ورزند.

لطفاً قاچاقچیان مخفی را اندک تشریح بدهید.

در یکی از لاری های که چندی قبل بدست پولیس افتاد در حصه بالای سیت با چنان مهارت خریطه های تریاک چیده شده بود که در نگاه اولی ولو هر قدر هم انسان متوجه می شد آنرا نمی توانست حدس بزند مخصوصاً بوی تریاک را کمتر میشد استشمام کرد زیرا در عقب موتور چار راس گاو حمل میشد که بوی و تعفن گاوها بوی تریاک را از بین میبرد.

تا آنکه یکتن از بریدن های فعال این شعبه متوجه آن شده و آنرا کشف نمود.

این خود میرساند که قاچاقچیان در هر مرحله تکنیک های خود را تغییر میدهند.

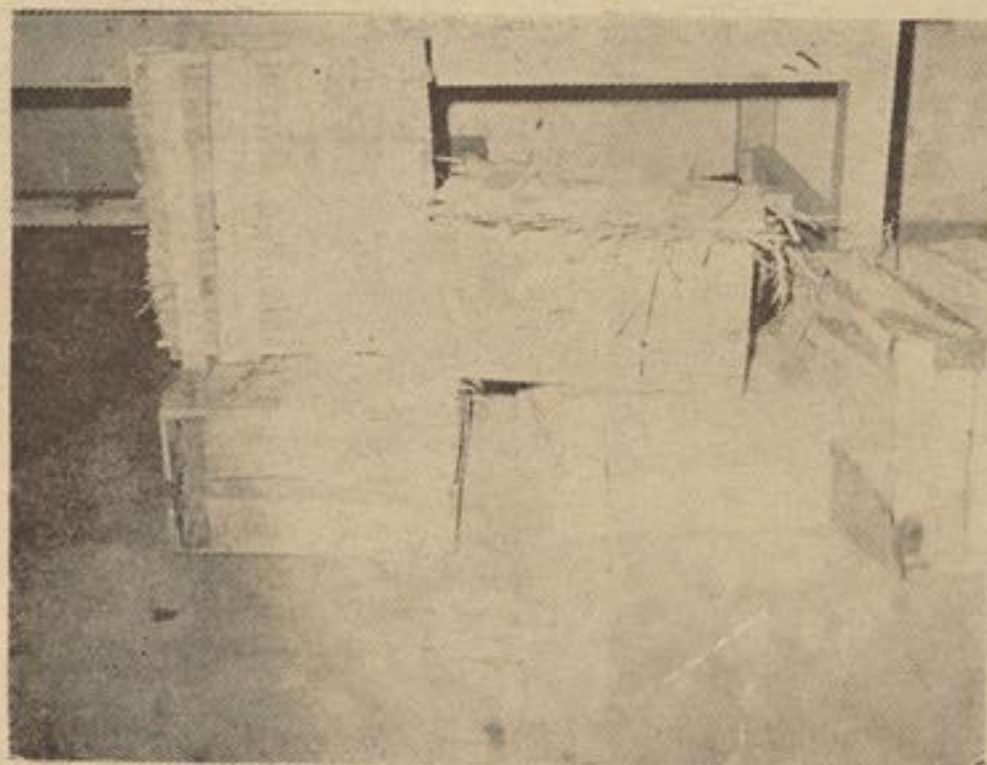
تکنیک جدید دیگری که آنهم درین اواخر توسط پولیس کشف شد عبارت از استفاده از کریت های میوه است. بطوریکه چندی قبل

به این کار ها مبادرت می ورزند یا خیر؟

بلی من خود درین اواخر شاهد دو تن از قاچاقچیان تریاک بودم که با چهره های بسیار معصوم در داخل موتوری نشسته و میخواستند تریاک را حمل کنند.

لطفاً در مورد این دوشخصانندکی مفصل تر صحبت کنید.

موظفین انسداد قاچاق که همیشه در تلاش هستند و گاهی به تفتیش وسایل و وسایط نقلیه میپردازند در حصه ماهیپر وقتی موتوری را با سوارهای آن مورد تفتیش قرار دادند شخصی را که «نور جان» نام داشت با هفت کیلو و ۳۰۰ گرام تریاک در حالیکه همه تریاک هارادر خریطه پلاستیکی انداخته و بدور کمر خویش بسته و کیش بدور سر



کریت های مالته که در آن امپول های دوا بود

هم موجود است در حالیکه کمتر دیده شده مالته از قندهار به کابل بیاید توجه پولیس را بخود جلب میکند و پولیس بعد از جستجو در می یابد که در کریت ها دواهای تقلبی وجود دارد بقسمیکه در پنج کریت مالته مجموعاً «۲۸۷۹» امپول ستیرو مایسین و پنج قلم ادویه دیگر گذاشته شده بود.

بنیای علی مدیر انسداد قاچاق لطفاً بگوئید: با تدابیر لازمه ای که درین اواخر از طرف پولیس گرفته شده و عرصه فعالیت قاچاقچیان تنگ گردیده و آنها نمی توانند به آن جرئت سابقه دست بکار شوند و آنطوریکه لاری های مواد و اموال قاچاق را میبردند حالا نمی توانند حمل کنند آیا اشخاصی انفرادی خود داشت موظفین این اداره آنرا گرفتار کردند و عجب اینکه رفیقش

بدست پولیس افتاد.

تدابیر لازمه امنیتی که درین زمینه گرفته شده از چه قرار است؟
تدابیر لازمه امنیتی در سرحدات میدانی نهایی هوائی، خطوط ترانسپورتی با در نظر داشت پرسونل تجهیزات و وسایل و اجرات مقتضی بعمل آمده و در آینده نیز طبق ایجابات و وسعت بیشتر کسب خواهد کرد و کدام خلا برای استفاذه قاچاقچیان با قس نخواهد ماند.

باید علاوه کرد که مجادله با این دشمن ملی و اعمال ضد منافع مردم کشور نه تنها وظیفه قوای امنیتی است بلکه وظیفه انسانی و وجوبه ملی همه و وطنپرستان بوده و قانون نیز این خدمت قابل قدر اطلاع دهندگان را که جان خود را بخطر انداخته و جلو اعمال قاچاقچیان را میگیرند نادیده نگرفته و اطلاع دهنده با ادامه اطلاعیه های موقت که منجر به گرفتاری اموال قاچاق گردد میتوانند از مفاد مادی قانونی بر خوردار گردند.

بعد از آن رو بطرف یکتن از همکاران نزدیک خود نموده را پوری را که وی ترتیب داده بود گرفته و پس از قرائت آنرا برای من سپارید.

این راپور که بطور بسیار مختصر اقلام مواد قاچاقی را که در ظرف پنج ماه اخیر بدست پولیس افتاده نشان میدهد که قرار ذیل تشریح شده:

۱- رخت بابت از قبیل زری- گلشن- مخمل- نیلون- جرسی ممل الوان «۹۴۶۳» توپ.

بقیه در صفحه ۶۳



این خریطه های پلاستیکی مملو از تریاک است که بچنگ پولیس افتاده است

دو صد مین

سالگره مکتب هنر

سحر آفرین رقص

شاگردان این مکتب با اولین بوسه خورشید صبحگاهی به پایکوبی آغاز میکنند

رقاصه‌ای که نقش شعرغنائی و دراماتیک بازی می نمود، ریاست آنرا برعهده گرفت، بدست آورد. و بعدها این راه توسط جویندگان

شیوه های نوین هنر بآلت، بخصوص یکتترین که برای اولین بار لقب هنرمند مردمی را به دست آورد دنبال شد. آگاهی روشن، نبوغ و استعداد این زن باشیوه هاوتکنیک های جدید افق هنر بآلت را گشاده و روشنتر ساخت.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ این مکتب توسط الکساندر کورسکی که خودش با لرین معروف بود، دو باره سازی شده او نسل جدید رقصان با آلت را پرورش داد. نقش پر شی از هدایت کنندگان این هنر در راه شکوفایی آن ارزنده و غیر قابل فراموشی است.

بعد ها، مکتب هنر سحر آفرین رقص در لنینگراد، آرمی و روسی سرشت هنر بآلت مسکو گذارد.

در این مکتب اکنون ۶۰۰ شاگرد به فراگیری و آموزش هنر طریف و سحر آفرین رقص مشغول می باشند. برخی از ایشان از دور دست های کشور آورده شده و در آسایشگاه آرا می زندگی می کنند.

در این مکتب حتی بالیرین های آینده کشور های دیگر به فراگیری این هنر می پردازند. این مکتب اکنون شهرت و آوازه بین المللی دارد. در اتاق های

زیاد و کوچک منزل سو ماین عمارت بسیاری مواقع انسان شاهد قرار داشتن بازیچه های کودکان در پهلوی پوتمای مخصوص رقص بآلت می باشد. اطفال با وجود

تمرین های مشکل و طریف باز هم کودکان اند.

عمارت باشکوه و زیبایی که از آنسوی پنجره های زیبا و درخشانده اش همیشه نور

گرم رقص و ساز به بیرون نفوذ می نماید، متعلق به مکتب هنر سحر آفرین و لطیف رقصی می باشد که در کناره دریا مسکو بنا یافته است. در روی تالار ها بلورین آن دخترک هاویچه ها زیبا باندام های لطیف و شکننده شان هر روز برقص و پایکوبی

میرد از ند تا روزی بتوانند مانند بالیرین های معروف یولانو، پلتنسکایا و فید یچف روی صحنه بزرگ بآلت جهانی برقصند و قصه ای را بنمایش گذارند. در سن هشت سالگی این «چوپه های قو» آشیانه های خود را ترک می نمایند تا بروی دریاچه های زیبا بچمند.

تاریخ این مکتب بسال ۱۷۷۳ زمانی که شورای قیومیت شهر مسکو تصمیم به برپا نمودن صنف رقص بآلت نمود، می رسد. سی و دو سال بعدتر این صنف به مکتب تئاتری که کارش پروراندن هنرمندان تئاتر، رقصان بآلت و موسیقی دانان آرکسترا بود، بدل شد. نقش عمده در راه گشایش این مرکز هنری و بخصوص در هنر بآلت را در تاریخ

این هنر، ادام گلوزوسکی که معلم هنر رقص بود بازی نمود. او با جرات و تهور درونمایه های جدید را برای هنر تئاتر و بآلت پذیرفته و سعی نمود تا از هنرمند مردمی جانمایه هایش را سیراب سازد.

در آن روزها، اکثر پایکوبان و چمن دمان بآلت به شیوه تئاتری هنرشان را نمایش میدادند و روی همین دلیل است که مآثرات آنرا تا سال هابعدی از لحاظ روانی و شخصیت سازی دیده می توانیم.

این مکتب راه های جدید و معقولش را در دهه سوم قرن گذشته زمانیکه سنکو و اسکایا



درسی از رقص کلاسیک



بالت «بهاره» اثر باخ



هنکا مینکه کودگان در تالار رقص زیر رهتای مینا می‌ورزید. شان به سرین می‌پردازند. از پنجره‌های بزرگ نور طلایی رنگ خورشید اندام‌ها و پیکرهای زیبای شان را بوسه می‌زند. از همین لحظات، کار روزانه شان آغاز می‌شاید. این کار تا هنگامیکه آنان به‌ذروه شهرت مانند بالرین‌های معروف چون یولانوا پتسیکا یا ویا فد یچف بر سنده ادامه دارد.

روز تحصیل در این مکتب طولانی‌تر از مکتب دیگر است. در بعضی مواضع درس تا شب دوام می‌یابد. به‌خصوص این‌جاست در زمانی که شاگردان بر ای نمایش آماده می‌شوند، پیش می‌آید. توجه اساسی به رقص کلاسیک می‌گردد. درس‌ها از حرکات ساده آغاز می‌شود.

در اینجا رقص‌های که در آن‌ها حرکت معین، به نمایش گذاشته می‌شود.

در کنار درس‌های اختصاصی و معین برای شاگردان مضامین صنف متوسط تدریس می‌شود. البته فضا را بیشتر روی

تاریخ تئاتر، ساز، باله و دیگر هنرهای ظریف وارد می‌شود. آنان از موزیم‌ها دیدن نموده به نمایش‌های فیلم‌ها و دیگر نمایش می‌روند. بعد دیدار شان در یک ساعت درسی مخصوص با شور و علاقه مورد بحث، مناقشه و گفتگو قرار می‌گیرد.

معلمان ورزش‌ها و هنر با آن که خود شان روزی بالرین معروف بوده و یا هم اکنون می‌باشند درس‌های شان را پیش می‌برند و طبقه آنان در پهلوی آموزش هنر ظریف رقص این می‌باشد تا روح یک همشهری خوب را در وجود شاگردان بپرورانند.

ممکن جالب‌ترین بخش آموزش آنان را تمرین روی صحنه بسازد. این مکتب خودش دارای تماشاخانه بزرگ و مجهز

با تمام وسایل می‌باشد. ماه یک بار خود مکتب، نمایشی را ترتیب می‌دهد. شاگردان گاهی در پست‌های تئاتر نمایش داده دست به سفرهای در گوشه و کنار کشور می‌زنند. این گونه سفرهای هنری خیلی آموزنده می‌باشند. آنان با تماشاچیان دیدار می‌کنند و از همان کودکان با مسایل بزرگ و در هم پیچیده زندگی آشنا می‌شوند. در بعضی مواقع این مکتب هنری سفری بخارج می‌نماید.

در سال ۱۹۶۷ شاگردان مکتب جایزه (گراوند هر یکس) را در پاریس بدست آورد. برخی از شاگردان این مکتب هنری جایزه‌ها و مدال‌هایی در خارج به دست آورده‌اند. چندی قبل آنان از سفر ایالات متحده بر گشتند و مطبوعات آمریکا آنان را به نیکی استقبال کردند.

همین مکتب است که شهرت بین‌المللی برای هنر باله شوروی به‌پهرا آورده و بسیاری شاگردان آن، برستیف شامخ این هنر در جهان دست یافته‌اند.

پس جشن دو صدمین سالگرد تأسیس این مکتب با گذشته دور خود با شکوه جلوه می‌نماید.

بهترین فیلم‌های جهان

از گل احمد زهاب نوری

● دو صد فیلم امریکایی، اروپایی و آسیایی،
عنقریب از طریق افغان فلم توریڈو نمایش داده
می‌شود

● فلم‌متاعی است هنری و فرهنگی، نه تجارتي،
همین جنبه تجارت باعث شده، تا فلم‌ها از راه هنرو
فرهنگ منحرف شود.
● برای اصلاح و تنوع در نمایش سینماهای شهر
پروگرام‌های ترتیب‌سیگردد.



دیدن فلم‌ها می‌روند و هر يك، به
قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله
برداشتی میکنند و فیصدی کثیر بی
سواد درین میان نقش بیشتری دارند
آن‌ها روز نامه نمی‌خوانند، از
مجله خبری ندانند کتاب و مطالعه
نزدشان مفهومی ندارد و از همین
سبب، از تحولات و دیگر گونی‌های
بیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی
دارند و سینما یگانه وسیله‌ای است
که گوشه‌های از جهان را، در برابر
دیدشان میگذارد. حال اگر فلم‌های
سینماها، خوب و آمو زنده باشد،
تأثیر آن مثبت و اگر جنبه تجارتي و
منحرف کننده آن بیشتر باشد وای بر
حال این گروه و این تماشاگر...
با بمیان آمدن جمهوریت در
کشور، این موضوع نیز از نظر
دولت بدور نبود و وزارت اطلاعات
و کلتور، برای بهتر شدن نمایشات
سینماهای ما، گام‌های برداشت
مقرراتی طرح کرد، لویجی ساخت
و هیات‌های را، به هر سو فرستاد،
نازمینه بهبود توریڈو و تولید فلم‌را
فراهم سازند.

سینما یگانه محل سرگرمی
مردم ماست، تنها تفریگاهی است
که پیران و جوانان ما، آن را سراغ
دارند، اطفال آن را می‌شناسند
و فامیل‌ها، میتوانند، ساعتی
سرگرم شوند.
و این سینما، این وسیله سرگرمی
عامه، که همه به آن علاقه دارند، در
ذهان مردم ما، تأثیر عجیبی دارد.
تماشاچیان سینماهای ما را همه
طبقات، تشکیل میدهند. روشنفکر-
ان، طبقه باسواد، اطفال و کودکان
و بالاخره گروه کثیر بی‌سواد، به



افغان فلم، در مورد توریڈو فلم در
گذشته گفت:

— فلم متاعی نیست که آن را،
بتوان از يك مرجع بدست آورد، از
همینرو، تا جرات قبلا از هر جا و به
هر وسیله‌ای که میخواهند فلم
می‌خریدند، گرایه می‌گرفتند و
وارد کشور میکردند بعضی فلم‌ها
به صورت غیر مجاز وارد کشوری
شد، دسته‌ای از دادن تکس و
محصول فلم‌ها، به وسایل مختلف
فرار میکردند فلم‌به انتخاب خود
تاجر بود و درین انتخاب، او هیچ
مکلفیت و مسئولیتی نداشت، گاهی

کمپنی‌های فلم برداری از توریڈو فلم
شان، به این کشور خبر نداشتند
و اصلا اجازه نمایش آن را نداده
بودند... این‌ها، همه
معضلاتی بود که از یکسو باعث شده
بود، تا فلم‌های تجارتي، در کشور بازار
گرمی پیدا کند و از جانب دیگر،
درد سرهای برای موسسات
مسؤل بوجود بیاورد.

بنا غلی آصفی افزود:
دولت برای دفع این نا بسامانی
ها، تصمیم گرفت تا توریڈو فلم، در
انحصار موسسه افغان فلم شود و
روی این تصویب، بعد ازین، فلم

نبردوی پرده سینماهای ما



از همه نقاط دنیا، صرف از طریق افغان فلم توريد ميشود و پس می پر سم:

توريد فلم طوری انحصاری و از طریق افغان فلم، آیا قیمت تمام شد فلم هارا، برای کشور ما بلند نمی برد؟

وکیل ریاست افغان فلم میگوید: نه... بلکه این عمل باعث میشود، تا فلم ها چه کرایه و چه خریده شده، نسبت به گذشته

ارزان تر تمام میشود.

در گذشته بطور مثال، یکی از تاجران فلم، فلم هندی را انتخاب میکردند و در صدد توريد آن میشود

تاجر دیگر ما قیمت آنرا بلند ترمی برد و تاجر سوم حاضر می شد تا از دو نفر اولی، قیمت بالاتری بپردازد، که این عمل صحنه داو طلبی را به وجود آورده و قیمت فلم را، به نفع کمپنی دو تا سه چند بلند می برد.

اما حالا، که توريد فلم صرف از طریق این موسسه صورت می گیرد، دیگر داو طلبی و رقابت های گذشته بمیان نخواهد آمد، تا سبب فرار اسعار ما شود.

سوال دیگری را در مورد فلم های که بعد از این وارد می شود مطرح میسازم، بنیاد علی آصفی آنرا چنین پاسخ میدهد:



کلودیا کاردیناله

شود و در عوض فلمهای توريد می گردد، تا جنبه تربیوی و هنری آن بیشتر باشد همچنان صورت نمایش سینما ها، نیز اصلاح میگردد برای نمایش، در سینما های کشور پروگرامهای تنظیم میشود تا مانند لطفاً ورق بزنید

فلم متاعی است هنری و فرهنگی نه تجارتی همین جنبه تجارتی دادن به فلم ها، سبب شده تا فلم از راه کلتوری و هنری بودن منحرف شود. بعد از این از نمایش فلم های تجارتنی تا حد امکان جلوگیری می



شون کاتری در دو چهره

تماشا چیان سینما های مارا همه طبقات، تشکیل میدهد. روشنفکران، طبقه باسواد، اطفال و کودکان و بالا خره گروه کثیر بی سواد، به دیدن فلم ها میروند و هر يك، به قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله برداشتی میکند و فیصدی کثیر بی سواد درین میان نقش بیشتری دارند آن ها روز نامه نمی خوانند، از مجله خبری ندارند، کتاب و مطالعه نزدشان مفهومی ندارد و از همین سبب از تحولات و دیگر گونی های پیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی دارند و سینما یگانه وسیله یی است که گوشه های از جهان را، در برابر دید شان میگذارد.

گذشته، يك سینما همیشه به نمایش يك نوع فلم نیر دازد، بلکه با نمایش فلم های مختلف تنوعی را برای تماشاچی به وجود آورد. وی می افزاید:

سینما هاز، نظر تخنیکسی درجه بندی شده و برای هر سینما نظر بنظر درجه و کتگوری اش اجازه نمایش فلم های معین داده میشود.

درین باره توضیح بیشتری می خواهم، از می گوید:

نخست سینما ها را، از نگاه ساختمان، ماشین آلات و ازو

راحتی تماشاچی بررسی کرده و بعد به هر سینما، فلمی را - به نمایش می سپاریم، که مطابق ایجاب پالیسی و تماشاچی آن باشد.

بنیاد علی صمد آصفی این سوال را که: آیا برای توریید فلم از هر مملکت فیصدی هایی قایل شده اید

پانه، میگوید:

- بلی!... در گذشته همین آزاد بودن توریید فلم، در پایین آمدن، سطح فلم های تورییدی تاثیر مهمی انداخته و حتی فلم های تبار تسی هندی، همه سینماهای کشور را، پر ساخته بود.

او می افزاید:

در لایحه جدید توریید فلم، برای هر مملکت محدودیت های وضع شده و فلم، مطابق این پرو گرام، وارد میشود.

همچنان، از ممالکی که قبلا فلم، به کشور ما وارد نمیشد، نیز فلم هایی توریید و نمایش داده خواهد شد.

اخیرا هیاتی مرکب از نمایندگان خبره و با صلاحیت وزارت اطلاعات و کلتور، برای انتخاب و توریید فلم، به بعضی کشور های شرقی و غربی سفر کرده بودند، بنیاد علی آصفی درین مورد میگوید:

- این هیات، به منظور انتخاب و خریداری فلم به افغانستان، موظف شده بودند، هیات ضمن سفر به يك عده ممالك آسیای و اروپایی دو صد فلم را انتخاب و قرار داد توریید آن را بستند.

همچنان این هیات زمینه تهیه فلم



رابرت میچم

جان وین

هانری فوندا

دانشگاه تهران - ۱۳۶۱ - سال ۲۲

شرقی را کمیشن موسسه افغان فلم بود .
فلم های جدید که این موسسه از کمیتی های معروف جهان کرایه و قرار داد کرده است، قسما از طریق زمین و هوا، وارد افغانستان شده و دارد .
تعداد دیگر آن نیز، در آینده نزدیک بروی پرو گرام کمیتی های مولد، وارد می شود .
همچنان این موسسه تهیه دو فلم هنری را نیز در سال جاری مد نظر دارد .

پرو گرام های منظمی انجام می دهیم تا هر سینما طور عادلانه از انواع فلم ها، استفاده کرده بتواند .
بقول بنیاعلی آصفی، در گذشته دوازده فیصد عاید هر فلم اروپایی را بیست هزار افغانی از هر فلم

های مشترک - افغان فلم را، با ترکیه و بلغاریا مطالعه کرده و با بعضی کمیتی های فلمبر داری این دو مملکت تماس گرفت .
می پرسیم:

فلم تحت چه شرایطی و چگونه به افغانستان آورده میشود؟ وکیل رئیس افغان فلم در زمینه اینطور توضیح میدهد:

- یکنوع توریید فلم، بصورت کرایه است. در فلم های کرایه که شامل امتیاز نمایش و استفاده از کاپی فلم است، مسئولیت تلف شدن و صدمه دیدن «پرنت» فلم بدوش ما است .

قسم دیگر توریید فلم در کشور این است که کاپی فلمهای جدید یا مستعمل، با امتیاز نمایش آن بصورت دائمی خریداری میشود .

قرار است که فلم های مستعمل به زبان اصلی شان نمایش داده شود و فلمهای جدید در آینده با تهیه ماشین آلات دو بلاز در خود کشور قسما دو پله شود .

وی قیمت تمام شد یک فلم را، اینطور وانمود میکند:

- خریداری یک فلم هندی یا از ممالک شرقی دیگر، برای ما، از یک هزار و پنجصد، تا دو هزار و پنجصد دالر تمام میشود و به همین ترتیب کرایه یک فلم اروپایی بین ششصد الی هزار دالر، نظریه فلم میرسد البته در موارد استثنایی و نظریه سویه هنری فلم این قیمت قابل تغییر است .
بنیاعلی آصفی سوالی را در مورد قیمت تکت سینما ها، اینطور جواب میدهد:

- همین تکت های فعلی نیز، به عقیدت من، برای تماشاچی محیط ما، از نگاه اقتصادی، بلند است در آینده نیز کوشش می شود، تا قیمت تکت سینما ها، به همین معیار ثابت نگهداشته شود .

وکیل موسسه افغان فلم، احصائیه سینما های کشور را، بیست و چهار سینما وانمود کرده میگوید:

- از آن جمله دوازده سینما در کابل و دوازده سینمای دیگر، در ولایات می باشد، که ما توزیع فلم را، به همه سینما ها، روی





«سیتیجیتارای» کار گردان پرآوازه سینمای بنگال که غالباً با کارگردانان برجسته غربی مقایسه میشود.

در همین هنگام در کلکته، مرکز یک ایالت قحطی زده، «بیمل روی» در فلم «راه نوین» تصویر موثقی از هندوستان دوران جنگ به دست داد.

سینمای هندوستان در نخستین سالهای آزادی با اشکال کمبود سرمایه و کارشناس روبه رو بود هنگامی که «جریان نهر» در سیاست داخلی و خارجی پایه گرفت موضوع ساختن و مسایل حیاتی اجتماعی و اقتصادی در آثار فلم سازان بزرگ هندوستان اندیشمندانه مطرح شد.

هنگامی که ساختن استعماری نا پدید گشت، چشم سینما با تعمق بیشتری به زندگانی مردم خیره شد و سینما آهسته آهسته شروع کرد به اینکه جامعه را از نظر روانی احیا کند فلم «دو بیگانه کا ز مین» اثر بیمل روی، فلم «نان» و «مادر» اندیا، اثرهای محبوب خان و فلمهای خواجه احمد عباس کارنامه های موج نیوریالیزم به شمار می تواند رفت. این فلمها مصیبتهای دهقانان هند بلای بیکاری و دشواریهای استثمار را در کارخانه ها و به یک سخن، فجایع گذشته استعمار را روی پرده آورد.

در همین زمان دو کارگردان بنگالی بنام های ریت و یک چنک و میری نال سن بر مأموریت اجتماعی سینما بیشتر فشار آوردند و خواستند سینما را از حالت سرگرمی آفرینی خالص بیرون آرند.

یکی از مسایل پیچیده ای که جمهو ریت تازه به آزادی رسید هندوستان با آن روبه رو بود، کشمکش های مذهبی و ملی و شو. نیزم محلی رهایی بخشد. حکومت درین تلاش برو سایل مفا همه گروهی و بالا تر از همه بر سینما زیاد تکیه کرد.

ژوندون

وفلمبرداری فلمها را نیز خود به دوش میگرفت. در سال ۱۹۲۰ صنعت فلمسازی هندوستان در بمبی متمرکز شد. سینما به شکل تصدی سود آفرینی انکشاف کرد و ازین نظر صنعت بارچه باقی این شهر را نیز پشت سر گذاشت.

فلمهای که ساخته میشد، اشکال گوناگونی داشت، ولی همه از نمونه های غربی اقتباس میشد این دوره، یک دوره «ترقی» تکنیکی و «تنزل» هنری بود. صنعت فلم سازی هندوستان که در کنترل بریتانیا بود، به شیوه «باز یگر سود آفرین» روی آورد استدیو ها برای جلب تماشاگران اعلاماتی میساختند چون: «دوشیزه امیرلین افسو نکر در فلم قربانی» یا «فلم خون آشام با شرکت دو شیزه اقبال بی احساس» یا «دوشیزه مودنی در فلم نقاب وحشت در خشش گیرایی دارد».

با همه اینها، در همین هنگام، یعنی در دهه بیستم بود که تهداب فلمهای واقعگرای هندوستانی گذاشته شد. به طور مثال، در فلم پر آوازه «مشعل آسیا» اثر «همیا» نسورای «ادمهای عادی هندوستانی» با کارهای روزانه شان روی پرده آمدند.

هنگامی که جنبش آزادیبخش های اوج گرفت، هیجانات حلقه کارگر هندوستان در سینما بیشتر باز تاب یافت و گروه «نیوریالیست» های هندوستان پایه میزدان گذاشتند.

در میان این گروه، به درجه او «کودکان زمین» نام داشت و خاطره های قحطی بنگال غربی را باز میگفت.



دلپ کمار هنرمند محبوب هند

اول از خواجه احمد عباس نام می توان برد که نویسنده و کارگردان است و تقریباً در همه جا او را می شناسند. یکی از نخستین فلمهای

گردان با استعداد از طرف استدیوهای بزرگ لندن برای کار دعوت شد. در حدود صد فلم داستانی ساخت او متن فلمها را خودش مینوشت

مگر او این دعوت را نپذیرفت و تا هنگام مرگش، یعنی خزان سال ۱۹۴۴ در کشور خودش باقی ماند. در درازای این مدت «راج پهاکی»



از مجله «نیو تایمز»

ترجمه «وز»

سینما

در هندوستان

در سال ۱۹۱۳ «دندی راج پها» لکی نخستین فلم داستانی هندوستان را ساخت. این فلم «راجا هریش چندرا» نام داشت. درین فلم هیچ زنی نقش بازی نکرده بود و عنعنه تیاتر هند درین فلم نگهداشته شده بود. بدین معنی که نقش زنان را نیز مردان به عهده داشتند. نکته مهمتری در باره فلم «راجا هریش چندرا» این بود که نخستین قهرمان فلم هندی را معرفی کرد.

یک مجله چاپ لندن به نام «بایا اسکوپ» که غالباً از پیشرفت فرهنگی درین مستعمره بریتانیا پشتیبانی میکرد، این فلم را خیلی ستود. ولی چگونه یک سینماگر هندوستانی را لندن تحمل میتواند کرد؟ این پدیده استعمار را به تشویش انداخت. از همینرو کار.



از بالا به پائین ممتاز - زینت افان - هماملینی

فلم «رز منا وپو تمکین» از فر آورده های سینما بی اتحاد شوروی بود .
 هنکا می که ستیا جیت رای رادر خانه اش ملاقات کردیم ، تصویری از «سرگی ایز نشتین» کارگردان فلم «از مها وپو تمکین» را روی میز ش دیدیم .
 ستیا جیت اری گفت : «این تصویر ، یگانه تصویریست که در خانه من وجود دارد .»
 در واقع ، نشانه های فلم «ارمنای پوتمکین» را در کارهای ستیاجیت مشا عده می توان کرد : همان برداشت از زندگی و علاقه برای دادن تصویرهای موق و مطابق به زندگی .
 طرح فلم پر آوازه «پتیر پنچالی» از نوشته یک سر معلم بنگالی اقتباس شده بود . فلم از یک خانواده نادار بر همن ، وکودکی که در انتظار پدر یست که به دنبال کار رفته ، و دختری که ناگهان میمیرد و آخر ین پیکار با فقر سخن می گوید .
 در پایان فلم می بینیم که خانواده مصیبت زده بر یک کراچی سوار است و در میان گل ولای موسون آهسته به جلو می رود . سر انجام این کراچی از نظر ناپدید میگردد .
 بقیه در صفحه ۵۷
 صفحه ۲۳

کارگردانی به نام بی، آر، چوپرا، در فلم خودش بنام «دهر ماپوترا» سا ندو اتحاد میهن پر ستانه را تقاضا کرد. به همین صورت ، موهن سبیکل در فلم «دهلی جد ید» این مسایل را به شکل طنز آمیز مطرح نمود .

سینمای هند از آغاز تا سال ۱۹۷۲ در حدود دوازده هزار فلم ساخته است . ازین میان بیشتر از چل فلم، که پس از آزادی هندوستان ساخته شده است ، در فیستوالهای جهانی جوایزی به دست آورده اند در هندوستان پنج هزار سینما وجود دارد و فلمهایی به چارده زبان هندوستانی در آنها نمایش داده می شود . شماره سینما روان هندوستان هر هفته سی میلیون نفر است .

وزیر اطلاعات هند پس از یک نمایش گفت «وظیفه ما این است تا این کشور پر نفوس و مغرور را با همه امیدها و نیازهایش مدرن بسازیم ما گامهای اساسی را در بسیاری از زمینه ها گذاشته ایم و سینما یکی ازین زمینه هاست .»

مرد سحر آفرین

سال ۱۹۵۶ بودو یک جشنواره فلم به پایا نش نزدیک میشد . سالون سینما تقریباً خالی بود بعدا یکی از روز نامه ها در باره فلمی که آن روز نشان داده میشد ، نوشت که



دلپ کمار

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

هیات دانان قدیم معتقد بودند که عطارد دور فلک را به مدتی قدری کمتر از یکسال طی می نماید ولی امروز ثابت شده است که حرکت انتقالی عطارد به دور آفتاب ۸۸ روز زمین یا بحساب دقیقتر ۸۷٫۹۶۹ روز است تقریباً از یکصدسال باینطرف عقیده داشتند که حرکت وضعی عطارد در مدت ۸۸ روز صورت میگیرد یعنی هر روز آن برابر یکسالش می باشد و از اینجا معلوم میشود که فقط یکطرف عطارد همیشه به

سوی آفتاب است یا بعبارت دیگر یکطرف آن دایما روشن و روز است و طرف دیگرش همیشه تاریک و شب است و بنابر این عطارد، ساعت و روز و هفته و ماه و بالاخره تقویم ندارد. ولی امروز بو سیله را دار در یافته اند که عطارد در مدت ۵۹ روز به دور محور خود گردش می کند و این کشف جدید بر عقیده سابق خط بطلان کشید و البته حاجت بگفتن ندارد که سمت روشن آن بسیار گرم و سمت تاریک آن بسیار سرد است و اگر نزدیکی آنرا به آفتاب در نظر بگیریم با ملاحظه اینکه نور و حرارتی که از آفتاب میگیرد لا اقل پنج برابر نور و حرارتی است که زمین از آفتاب کسب می کند، شدت گرمای قسمت روشن آن دست کم در حدود سه صددرجه خواهد بود.

عطارد قمر ندارد و حرکتش بدور آفتاب در یک مدار بیضوی است و حجم آن یک ریست و سوم حجم زمین و کشافتش ۱۶ و قوه ثقل آن در سطح برابر چهار بر ده قوه ثقل زمین می باشد.

عبور عطارد از برابر آفتاب :
زمین در هر سال، دو بار از امتداد عقدتین مدار عطارد میگذرد.

عبور از برابر عقده صعودی در ۱۸

شده است. دانشمندان امروز از مشاهدات بو سیله تلسکوپ، دریافته اند که عطارد نیز مانند ماه دارای آهله است یعنی هلال و تربیع و بدو محاق دارد و این آهله ثابت میکند که عطارد هم مثل ماه و زمین جسم کیره ایست که از خود رو شنایی ندارد و نور خود را از آفتاب کسب میکند همچنان دریافته اند که سطح آن نا هموار است و شش در صد از نور آفتاب را منعکس میکند (ماه ۷ درصد نور آفتاب را منعکس می نماید).

مصریان و هندیان و یونانیان قدیم، عطارد را به سبب اینکه بعد از غروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب دیده میشود، ذوستاره جداگانه می دانستند و برای هر کدام نا می گذاشته بودند، مصریان آنرا به نامهای «ست» و «کوروس» هندیان بنامهای «بو ده» و «را هینه» و یونانیان بنامهای «آپولون و هرمس» می نامیدند. نام دری عطارد تیر است و چون منجمان احکامی آنرا ستاره دانشمندان و از باب قلم پند آشته اند در ادبیات ما از آن مکرر به (دبیر فلکی) تعبیر

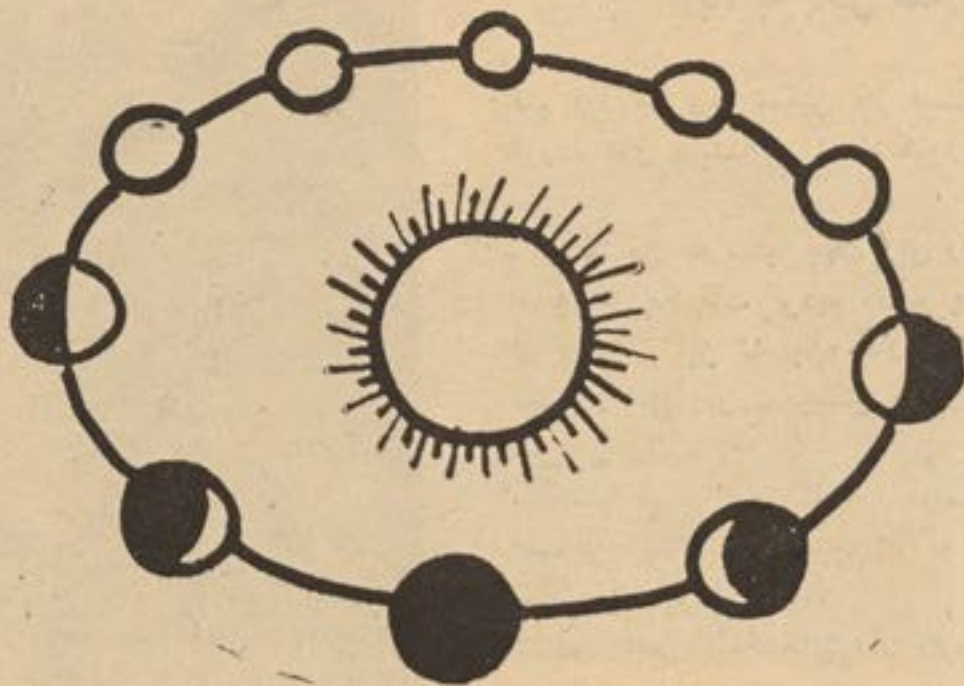
زمین و ماه را تا اندازه ای شناختیم و اکنون وقت آنست که بادیگر سیارات منظومه شمسی کمی آشنا شویم و سپس به اصل مطلب که بحث در باره تقویم و احکام نجومی است بپردازیم :

عطارد یا دبیر فلک :

در هیات قدیم، عطارد را دومین سیاره می دانستند که به عقیده قدما گردا گرد زمین طواف میکرد همچنانکه ماه را اولین سیاره می نامیدند :

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل ولی در هیات امروز، که آفتاب مرکز منظومه شمسی محسوب می شود، عطارد اولین سیاره نزدیک به آفتاب محسوب میشود.

این سیاره که تقریباً ۴۸۵۲ کیلو متر قطر دارد و فاصله متوسطش از آفتاب ۵۸ میلیون کیلو متر است یعنی از ۴۶ میلیون کیلو متر تا هفتاد کیلو متر تغییر می نماید و دو ریش از زمین در موقع نزدیکی به کره ارض ۸۲ میلیون کیلو متر و در موقع دوری از زمین ۲۱۷ میلیون کیلو متر است فقط صبح ها قبل از طلوع آفتاب در سمت شرقی آسمان و شبها بعد از غروب آفتاب در قسمت غربی آسمان دیده میشود به خصوص اگر فصل بهار یا خزان باشد بهتر و روشن تر به نظر می آید.



اهله عطارد

کلینیک امراض روماتیزم قلبی

● طبق پرسنل های و قایوی تاسیس این

کلینیک یک عمل اقتصادی کتلوی مؤثر و

دوامدار است

● بیشتر مرخصانیکه به این مرض مصاب

میباشند بین سنین ۵ تا ۲۵ سال عمر دارند

● غرض از تاسیس چنین کلینیکی و قایه

نمودن مردم از امراض قلبی خاصه روماتیزم

قلبی است .

و چون واکسن برای دفع ووقایه این مرض وجود ندارد بنابراین بهتر است که بوسیله نشتات رادیو و جرایم مردم را متوجه این نکته گردانیم که زمینه را برای بروز این

بیماری فراهم نسازند و کوشش کنند که با عوامل موجود در رهنمایی کلینیک روماتولوژی خود را در برابر این مرض و قایه نمایند .

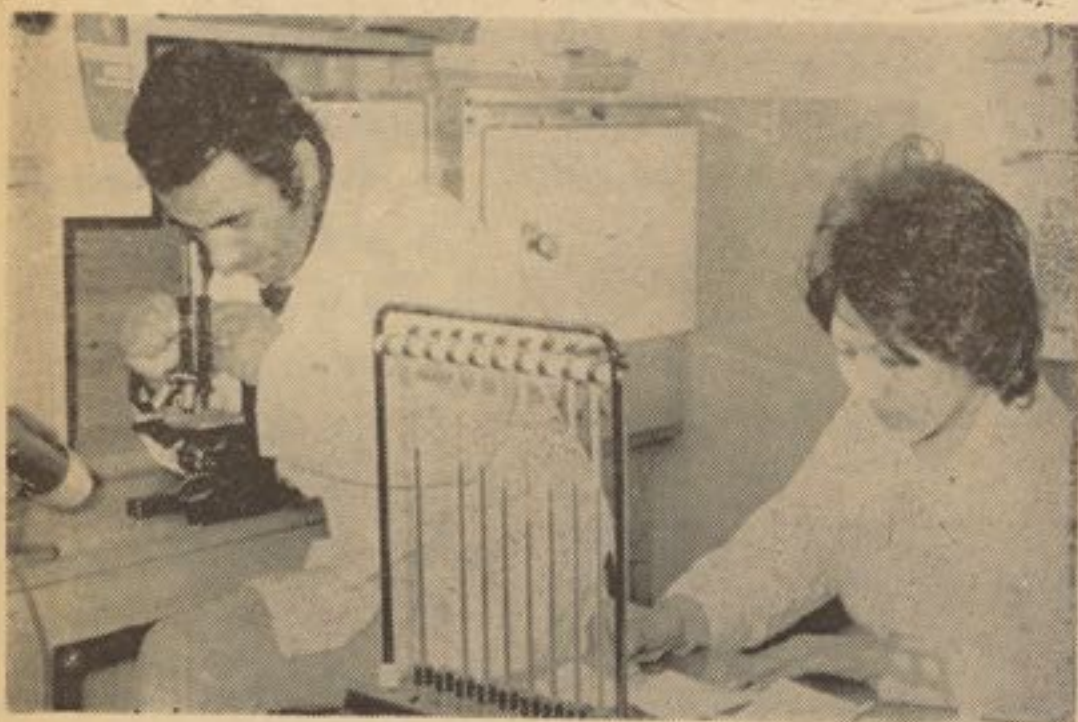
دکتر مکمل در قسمت عملیات قلبی به داخل کشور توفیق کردند که :

وزارت صحیه تصمیم دارد سرویس (کار دیو لوزی) را با کلینیک صدری انکشاف

خدمات از زمینندی در قسمت مردم انجام دهد بهین جهت میکوشد که کلینیک های مختلف برای معالجه امراض مختلف بوجود بیاورد که کلینیک روماتولوژی از آن جمله است .

خوشبختیم که میتوانم بگویم حالاکه این کلینیک افتتاح شده یکی از آرزوهای وزارت صحیه بدین وسیله بر آورده شده است .

غرض از تاسیس این کلینیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خصوصاً روماتیزم قلبی است .



لایراتوار کلینیک اوموتو لوزی

بیشتری بدهد و با ایجاد امکانات پولی این سرویس بزودی آماده و فعال خواهد شد و اضافه کردند :

اگر شرایط مالی ایجاد کند وزارت صحیه در آینده قریب در تمام ولا یات بزرگ و مراکز پر جمعیت با دایر نمودن کلینیک روماتولوژی مریشان امراض قلبی و مخصوصاً آنانیکه مصاب به روماتیزم قلبی هستند خدماتی انجام خواهد داد .

تاسیس چنین کلینیک هانه تنها برای صحت مردم خدمت میکند بلکه طبق پرسنل های و قایوی عملی است ، اقتصادی، مؤثر و دوامدار .

بناغلی دو کتور مکمل گفتند . این کلینیک هفته دوبار برای معالجه مریشان آماده خدمت میباشد باید علاوه کنیم که این کلینیک تنها برای شاگردان مکتب بوده بلکه تمام مریشانی را که ناراحتی قلبی داشته باشند و به آن

مراجعه کنند تحت تدای قرار میدهد و برای مرض بی بضاعت علاوه از معاینه و تدای ادویه مورد ضرورت آنها را نیز خواهد داد و مجانی معالجه شان خواهد کرد .

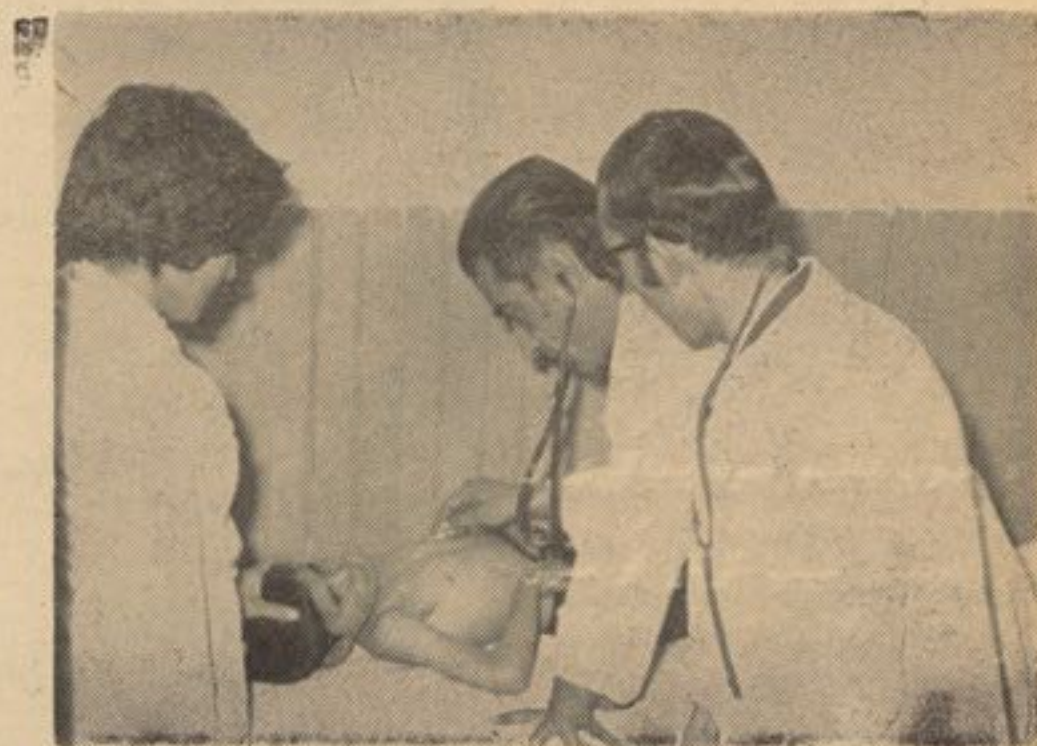
سابقاً بیماری که به مرض روماتیزم قلبی گرفتار میشد نسبت به موجود نبودن وسایل علمی و فنی ناچار بود با قبول مصارف گزاف بخارج مملکت مسافرت نماید . و البته برای

مردم بی بضاعت تحمل چنین مصرف فوق العاده مشکل و حتی نا ممکن بود ولی دولت جمهوری با تاسیس این کلینیک خدمتی ازینگونه بیماران انجام داده است و برای تدای چنین مریشانی اقدامات مفیدی انجام داده است . وزارت معارف در تهیه جای برای کلینیک با وزارت صحیه همکاری کرده است .

بناغلی مکمل مریشان مصاب به امراض قلبی ممکن است به چند نفر برسد ؟

فعلاً درین قسمت احصایه دقیقی وجود ندارد ولی میتوانم بگویم که این مرض بیشتر در اطفال و جوانانیکه سن شان بین ۵ تا ۲۵ است بیشتر دیده میشود میتوانیم بگویم که در امراض قلبی منازل غیر آفتابی و نقاط نمناک و مرطوب و غذای صحی و لباس ناکافی عموماً عامل بوجود آورنده این مرض است . ولی متوجه باید بود روماتیزم قلبی بعلمت مصاب شدن مریشی به روماتیزم ، سفلیس ، دفتری و نثریشانی گلون بوجود میآید .

چندی قبل خبر افتتاح کلینیک روماتولوژی برای وقایه از امراض قلبی خاصه روماتیزم قلبی چاپ شد خبر نگار ژوندون برای مصاحبه ای به ملاقات بناغلی مکمل رئیس عمومی صهی وزارت صحیه رفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند و آنچه در زیر میخوانید فشرده همین مصاحبه است .



دکتر معالج حین معاینه یک طفل

د عطر جنو وړ مولیو نی

هر وار به یې په خپلې ښځې باندې سترگې ولگیدلې نو زړه به یې وموښودل شو. او به زړه کې به یې دا خبره تیره شوه.

— آه چه پنځه کاله ژوند خو مړه به مې داری سره تیر شو پنځه کاله یو عمر دی خو خدای (ج) په ما باندې څومره تور اوله خوارو سره تیر کړ. دانه شنه، دا ماشو مان ... دوی یوه ورځ ماو ژنې ..

اوله همدې اندېښنو سره به لکلیا او بوختو هغه هره ورځ یوه بانه لټوله چه خپله میرمن ورنه او هغه وڅوړی. هره ورځ به یې ماشومان وهل او به روح کې یې هره شیبه یو تو فان روان و.

کله کله به یې له خانه سره داسوچ کاوه چه که یوه ورځ هغه خپل کورته راوړی، او مینه ورسره وکړی نو خنګه به یې. خو سمداسه به یې سترگې دخپل خوار ژوندانه په بیلو بیلو برخو ولگیدې.

هلته یو زوړ کټ چه یوه نری او زړه نالېچه یې پرته وه، لیده هاخوا ته به یې دوه زړه یخدانونه تر سترگو شول چه له زړو او شکیدلو کالیونه ډک وو او هلته یې یوڅو زړه لوښی او کپړی تر نظره را تلل او چه داصحنې به یې ولیدې لاسې به یې زړه شین شو او خلق به یې تنګ شو. خپل ذهن به یې لدی خواره ماحول نه واړوه. او داسوچ به یې له خانه سره وکړ چه یوه ښکلې ماڼۍ وی او پدی ماڼۍ کې یوه ارته خونه ددی از تی خونۍ په یوه گوټ کې دی له کپړ کې سره چه مخ په بن خلاصیږی یو گوټ ایښو دل شوی وی. هلته به دیوه

او هیلو به یې زړه نه کیده چه ولاړې هغه له هرڅه نه کرکه احسا سوله. له خپلې میرمنې نه چه سترگو او خیرۍ یې گونځې پیدا کړې وی. لاس او پښې یې چاودیدلې وو او وینمستان به یې تل خیرن اوچې. له خپلو ماشومانو سره یې مینه نه احسا سوله.

هغه پاک ستره او ښکلې ماشومان غوښتل هغسې ماشو مان چه سره اوسین وی او یا کی جامې یې په خانو نو کې وی. هغه دخپلو خیر نو ماشومانو څخه چه به شلیدلو کالیو پوښل شوی وو، کر که در لوده له هغوی سره یې مینه نکو له ارمغوی یې نه ښکلول.

سړی ته کور یو کو چنی جیل و. هغه به چه مانتام دی کو چنی جیل ته راغی نو داسی به ور ته ایښودله چه څوک یې په مری باندې پونده ږدی هغه نوی هوا، آزاده هوا او تازه هوا غوښتله. هغه ته دمیرمنی سوړ اود لوگۍ بوی ښه نه ایښیده.

هغه غوښتل چه دعطرو وړمې په سپرمو کې ستون کړی. هغسې وړمې چه په دفتر کې دننه د هغسې له ځان او چامو نه لټیدلې. خو همدا چه هره شبه به دسړی میرمن دهغه خنګ ته پر یوتله نویو سوړ اودود غږن بوی ترینه پور ته شو. دسړی سابه یې بنده کړه او مخ به یې له ښځې نه واړاوه نژدی بهو چه چپغه کړی.

له هغه وخته چه هغی دسړی په ژوند کې خپله خیره ښو دلې وه نو کور او ژوند ورته ډیر تور او کرکجن ایښیده. له خپلې ښځې او خپلو بچیانو سره یې خبرې نکولې. اوچه

به دهغی تصویر دسړی سترگو ته مجسم شونو زړه به یې په کوکو وژپل. هغه به یې هره ورځ لیدله او چه سړی کار هم کاوه، هم د هغی لپاره و. چه سهار وختی به دفتر ته ولاړ نو به یې دغولی برس راواخیست او دفتر غولی به یې ښه جار وکړ. او په تیره بیا به یې دهغی مین خو څو واړه ور ته په صافی باندې پاک کړ چه و به خلید او چه د حاضری وخت به شو نو هغه به سره لاسه نورو مامور ینو دفتر ته راغله نو لو به له سړی سره سترې مشی و کړه.

او ټولو به ټوکی ټکالی ورسره وکړی او بیا به په خپل کار لگیا شول. سړی به ددفتر په یوه گوټ کې، ناست و او دهغی دمیز خواته به یې کتل. ښایې د هغی به زړه کې یوه ورځ هم نه وی کر خیدلې چه ددفتر دغه پیاده ولې دو مړه ور ته گوری او ښایې هم چه هیلو یې خیال به ماغزو کې نه وی نخیدلې. هغه ډیره خوشاله پیغله وه.

له ټولو سره به یې خندل. هن له سړی سره یې هم یوه نیمه ټو که کوله. اوچه هر وار به دسړی سترگې دهغی لوڅو او سپینو پوندو یو ځان ته ور ښکلې نو تر غوړو به سور کیده او بیا به یې ستر یې کشته اچو لی. اوله ځان سره به یې لا اندېښنه پیدا کیده چه څوک یې دیواږ خیرۍ مینی په پټ راز پوه نشی.

او زمانه همداسی به تیریدوه. دسړی نور کور ته زړه نه کیده اوچه سهار به شونو دمار غه به شان به یې وروڼه خلاص کړل او والوت به خو چه مانتام به دکور خواته روان شونو به پښو کې به یې دمه نه وه

سړی یوځل بیا په مراوی کتوسره دښځې خیرنو، چاودو او گو نخو لاسونو ته وکتل او بیا یې په زړه باندې دغوصی اوقهر یوه لیو نسی خپه راغله. په قهر سره یې ور ته وویل.

— له تاسو سره هیلو ډوډی خوند نکوی!

ښځې به غم جته تو که ور ته وکتل لاس لکه چه له خپلو خیرنو او چاودو لاسونه شرمیږی. په غدرغوښتونکی لېجه یې ور ته وویل.

— څه خبره ده؟ ته ولې دا سی شوی یې. هره ورځ آښ پاتی لټوی خیریت خو دی؟

خوسړی ځواب ور نکړ. اوسترگی یې بیا دښځې په ټټر باندې ولگیدی هغه سینه وچه او هیلو کیزه وه. له بڼه چه ډنگره وه، داسی ښکاریده چه گواکې لا پیغله شوی زده او تې یې ندی کړی. خو اصلي خبره دا وه چه ښځې دری بچیانو پیخی له کاره ایستلی وه او دتیو ښکلا اوتازگی

یې پیخی له منځه وړی وه. او سړی ته د هغی ښکلې اوله هو سجنو تیو سره سینه وریاده شوه. د هغی تیو یو یو ډول رپړد در لود او چه هر وار به یې گام اوچتاوه نوبه یې ښکلې تی وریږیدل او دخوانانو په زړو نو

کې به یې یو اور بل کړ. دسړی په سترگو کې دهغی ښکلې اودسپوړمې دښکلې په شان خیره نخیده. دو ه غټی توری سترگی، تور گن او اوږده وینمستان او دنګه ونه. اوچه هر ور

پاسنه او ښکلی پالنک دپاسه له هغې سره پروت وی ...

اوچه داسوچ به یې کولو نو په شونډو باندې به یې یوه یې روځه موسکا وگډه داسې لکه چه دخپلو هیلو او آرزو گانو پای او انجام وینی اودا خیالو نه تل دهغه به ذهن کی وو او دږه خونه یې ور ډکه کړی وه اوشپې ور ځی یې له همدې خیالونو سره تیرو لی

خوپه تیره بیا هغه مانبام چه کورته راغی سخت خور یده. هغې خپل یوزوږ کمیس ور کړی و چه خپلی ښځې ته یې ور کړی دهغې زړه سخت ور ته سو زیده. هغې ویل چه گڼې دابه له سړی سره مرسته وی. خو همدا چه کمیس یې کور ته راوړ او ښځې ته یې ور کړ نو هغې په بدسولی سره ترینه واخیست او ژرژر یې په غاږه کی واچوی. همدا چه ښځې هغه واغو ست نوسړی ته لاسی هم غوصه ورغله. آخر دهغې کمیس دښځې د پښو تربیویو پوسړی و. هماغسې عطر جنه وزمه ترینه پورته کیده. سړی ته پدی غوصه ور غله چه هغه جلوه یې نه درلوده چه دهغې په خان کی یې در لوده په غوصه یې وویل.

— وباسه ... ژر کمیس وباسه که نه اوس به دی ککری در ماته کړم... ښځې په اریانی سره ورته وکتل او ورو یې پوښتنه وکړه — دادی ماله ندی راوړی څه ؟ سړی په غوصه ورته وکتل او چیغه یې کړه — نه! داوړ کمیس پکار د چه بنیادم واغو ندی، نه ستا په شان خوسې. ژر شه او ویی باسه ... دا کمیس هډو تاته ندی جوړ شوی.

ښځې ژر او له عاجزی نه په ډک انداز کی کمیس تر غاړې وړیست اوسړی ته یې واچوه. هغه په پیره واخیست. په خپلو موټو کی یې کښیکود. او چه ښځه دډوډی راوړو لپاره ووله نو یې په خپل قهر پوری جوخت کړ او خوځو واره یې بوی کړ او بیایې په سترگو پوری ومو ښود تر سترگو یی تر یې تر می اوبښکی بهیدلی. خوچه

ښځه یې بیر ته راتله نو هغه ژرژر خپلی او ښکلی پاکې کړی ... ښځې کمیس به میخ باندې وځړاوه. خو دسړی سترگی ترینه نه غړیدلی. تر هغو چه خوب یوړ ...

یوڅو ورځی سړی له کمیسه سره عادت اخیستی و. هغه به هر سهار اوهر مانبام هغه لیده چه دمیخ دپاسه ځړول شوی. او زړه یې وړ ته خوشاله و. دهغه ټولی هیلی او بشپړی آرزو گانې په هماغه کمیس کی ټو لی شوی وی. دهغه هر څه وروسته تر هغې هماغه کمیس و.

اوپه شپو شپو به دلیو نیو په شان له خو به را کښینا ست او کمیس به یې ښکلاوه. تر هغو چه هغه ستر ویر او مصیبت پوری راغی ...

هغه ورځ مانبام همدا چه سترگی ستومانه له کساره راغی نو لاسم ناست نه و چه سترگی یې دمیخ خواته ولاړی. خو کمیس یې په خپل ځای ونه لید. په پیره یې ښځې ته ورغړ کړه.

— کمیس چیری دی ؟

ښځې له یې اهمیتي نه په ډکه لېجه ور ته وویل.

— هغه می وران کړی او ماشوما نو ته می دوه کمیسو نه جوړ کړل. اولایې دا خبره نه وه خلاصه کړی چه دسړی در نده خیبره یې پر مخ ولگیده. اوسړی دلیونیو په څیر رمبازی وهلی او ښځې ته گو ا ښ کاوه.

ښځه اریانه پاته ده چه څه وکی او خه وویي. هغه پدی نه پو هیده چه پدی کمیس کی څه راز تغبنتی دی. اوسړی ته هغه شپه تر نیمو شپو خوب نه وړ ته. ښځه هم ځگړویدله ځکه چه په مړه گیلوه یې و هل خو پلې و و هغه شپه همدا چه آخر خوب ورغی، نو یې خوب لیده چه هغه چا به چری باندې توکړی تو کړی کړیده سړی یوه خوا، پښی یې بله خوا اوځان یې بله خوا پراته دی. هره خوا به وینو سره ښکاره ری اوسړی چیغه کړه اوله خو به



کینا ست.

سړی خولی یې په تندې باندې ناستی وی. دی پر یشان خوب هغه سخت ډارو لی و ...

دهمدی شپې په سبا همدا چه دفتر ته ولاړ او بیاما مورین راغلل نو سړی و لیدل چه هغې له خانه سره یوه قوټې چاکلیټ راوړی او په مامورینو یې ویشی هک پک پاته و. ټولو مامورینو وړ ته وویل چه چای دم کړی. هغه لا چای نه و راوړی چه له هری خوا په هغې باندې دمبارک دی شه کوژده اور ښت وشو دسړی غړی وتښتیدل او پوه شو چه د خیالو نو پیغله یې له لاسه وتلی ده. سړی یې چور لیده، په خبری نه پوهیده او گنگس و.

خو واره د مامورینو غوصه یی راغله. خو هغه په خپلو سو چو نو کی ډوب و.

هغې ته به یې چه کتل دپخو ا په شان یې خبره نه وه. هغه پخوا یې سادگی یې ته در لوده شو ندی یې نن سړی کړی وی اوپه سترگو یې هم څه تور دارو موبښلی او پوری کړی وو.

سړی ورځ تر غرمی وړ سو له. خو وروسته تر غرمی و چه هغه آمر ورو غو ښت. په غوصی سره یې و پوښته.

— ته ولی دومره ښځو ته گوری... ټول آمران له تانه سر ټکونه کوی

اوسپین سترگی دی بو لی. دسړی ژبه ونښتله. هیڅ نه پوهیده چه دا خبره چا آمر ته کړی ده.

خوچه وروسته تردوه وړ خو له هغه دفتر نه تبدیل شو نوی آمر د انصیحت وړ ته وکړ.

— سړی ډیر ښځو ته نه گوری. اوایل چه سړی پوه شو چه د خیالونو او خو بونو پیغلی ی آمر ته سر ټکونه کړی یده چه ډیر وړ ته گوری او خپلی سپینی سترگی نظر دهغې په سپینو او ښکلیو پوښو غړوی خو دسړی په نوی دفتر کې ډډه نه لگیده.

هغه د پیغلی عطرجنسی وږمی غو ښتلی.

روزنه‌ای بسوی نارکیپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

شب از نیمه گذشته است و مهمانانی که من دعوت کرده ام هنوز پشت میز غذا خوری اند. روی میز بیشتر به میدان جنگ دیده ای مانند است تاروی میز غذاخوری. هیچ چیز سر جای خودش نیست، همه چیز درهم و برهم است.

دختری که روبروی من نشسته است، سرفه کوتاهی میکند و بعد سگرتی از روی میز بر میدارد، سعی میکند روشنش کند موفق نمیشود، مردی که همراهش آمده است گوگرد میزند و سگرت را روشن میکند، دختر بغض او تشکر می‌خواهد روی مرد را ببوسد، نمیتواند، نیم خیز میشود و همین که از جایش بلند میشود تعادل خودش را از دست میدهد یک گیلان و دو بشقاب را روی فرش اتاق می‌اندازد و صدای شکستن آن در فضای آلوده و دود گرفته اتاق می‌پیچد. محسن خان غر میزند و میگوید:

- اکبر! مواظفش باش. کسی که نمیتواند نباید زیاده روی کند. آنوقت نگاهی بصورت من می‌اندازد و میگوید:

- لیلا! چرا ساکتی؟ تو مثل اینکه...

حلو حرفش را می‌گیرم و میگویم:

- برای من کافی است. بعد یکی از تکه های پیراهنم را باز میکنم و میگویم:

- هوا زیاد گرم شده .. نگاه محسن خان پائینتر می‌لغزد و روی تکه ای که باز کرده ام متوقف میماند

من شراره های هوس را از نگاهش میخوانم. بدون هیچ حجابی دستش را با طرف من دراز میکند و دستم را در دست میگیرد و میگوید:

- لیلا!... لیلا!... من ... دستش را با ملائمت عقب می‌زنم و میگویم:

- محسن خان! شما میخواستید چیزی بگوئید!

لبانش را باخنده باز میکند و میگوید:

- بلی، بلی!... میخواستم بگویم، هوای اتاق واقعا گرم شده، دلم

میخواهد در حویلی چند دقیقه قدم بزنم.

باتمسخر میگویم:

- در حویلی؟! ولی این حویلی مثل حویلی خانه شما نیست، نه کلبی دارد و نه سبزه ای و نه جایی برای قدم زدن.

قهقهه اش اوج میگیرد:

- عیب ندارد. هوای بهتر از اتاق

که دارد.

آنگاه از جایش بلند میشود و میگوید:

- راهنمایی ام نمیکنید؟

از جایش بلند میشوم و میگویم:

- چرا؟

بعد از پشت میز بلند میشوم و دست محسن خان را که نمیتواند درست

سرپایش بند شود میگیرم و هر دو

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند

لیلا عزیز!

من ترا از نزدیک ندیده ام، ولی درد من، قصه اندوه بار زندگی من ورنجی که متحمل میشوم بیان سرگذشت غم ناک توست. باین تفاوت که غمناکه تو در مجله ای به چاپ میرسد و تو با خواندن آن تا اندازه ارضا میشوی و در دلت تسکین میابد. همانطور یک شاعر و نویسنده احساس درد ناکی را که نشانه از رنج خودش و محیطش است روی کاغذ می آورد و احساسات و حالات روحی اش را بدینوسیله انعکاس میدهد.

تو نیز قصه زندگی ات را می نویسی قصه ای که ممکن است داستان زندگی بسیاری از دختران معصومی که فریب هوسهای زود گذر را خورده اند، باشد.

و اما من، از تو بیچاره ترم میدانی چرا؟ برای اینکه من تا بحال نتوانسته ام قصه این فریب و گناهی را که مرتکب شده ام بنویسم و تصمیم هم ندارم بنویسم چرا که، وقتی قصه ای ترا میخواهم گمان میکنم ایشمه مصیبت بر من گذشته است و نامه های که تو دریافت میداری در من نیز موثر است و برای مدت ها پنجه های غم و درد را از دلم دور نگه میدارد.

حتما تا اینجا نوشته من پرسش های در ذهن تو بیدار شده. بهتر است آرام باشی.

اینطور فکر کن که عین را می‌را که تو رفته ای منم تعقیب کرده ام منتها نامه ها فرق می‌کند حتی آدمهای و چهره هاییکه مسیر زندگی ترا تغییر داده اند یکی است تفاوت در شکل قصه است.

من این سطور ناجور و کوتاه را بخاطر آن برایت نوشتم که زندگی همین است. هر کس غمی دارد و به اندازه توان و استعدادش آنرا متحمل و پذیرا میشود. ولی واقعیت اینست که در جریان زندگی این حوادث پیش می‌آید. اگر سر تا سر زندگی ساده باشد یعنی پای غمی و قصه دردی در میان نباشد اصلا زندگی نیست.

تا نظر تو چه باشد کاش میتوانستم بتو کمکی بکنم تا این از درد و رنج تا حد زیادی میکاست

(ف - ن از غزنی)

از اتاق بیرون میرویم.

بیچ بیچ نامفهوم دیگران را میشنوم، اما چیزی از آن نمی فهمم.

من بی اعتنا به سرگوشی دیگران از راهرو میگذرم و با اتفاق محسن خان

قدم به حویلی میگذارم. هوای بیرون جان تازه ای بمن می بخشد و وقتی به وسط حویلی، جایی که نه سبزه دارد

و نه درختی میرسم، دستم را از دست محسن خان بیرون میکشم و میگویم:

- شما باین حویلی و باین خانه باید آشنایی زیادی داشته باشید.

زبانش را روی لبان خشک شده اش میگرداند و میپرسد:

- چطور؟

- چطور؟! شما مگر دوست نزدیک پدرم نبودید؟ باید باکنج و کنار این خانه آشنایی کاملی داشته باشید، درواقع این خانه را مثل من باید بشناسید.

ابلهانه نگاه میکند و میگوید:

- پدرت! دوست نزدیک پدرت! ها... بلی... باید این خانه را بشناسم...

دست لرزانش را داخل جیبش میکند و قطعی سگرت باز نشده از آن بیرون می آورد و در حالیکه سگرت را میان دلبش میگذارد، دو باره تکرار میکند:

- پدرت، دوست نزدیک پدرت! من چیزی نمیگویم و چشم در چشمش میدورم. برق خاموش

نگاهش را، مثل آتش مرده ای که زیر خاکستر شود، برویم می‌پاشد و باز میگوید:

- پدرت! ها، بلی پدرت...

بعد سکوت میکند و من با عجله می‌روم:

- خوب، پدرم چه؟...

لبخند بی مقصود می‌میزند:

- لیلا! چه لزومی دارد، دنبال این افسانه را بگیریم، من پدرت را یک بار دیدم، فقط یکبار. آنهم چند سال پیش...

تو آنوقت ها خیلی کوچک (بقیه در صفحه ۶۲)



کوت. دلچسپ. خواندنی

جایزه‌ای برای خوش خوابی

کلوپ ها وانجمن‌های زنان واقع جایزه ای برایش اعطا کنند در نتیجه در یکی از شهر های امریکا تصمیم جایزه و لقب ملکه خوش خوابی را به

پیرزن ۶۷ ساله ای دادند که روی یکی از دراز چو کی های باغ عمومی

شهر بخواب رفته، و دزد زرنکی هم دندان های ساختگی او را از دهنش

بیرون آورده فرار کرده بود.

به این پیر زن ۶۷ ساله يك تشك پلاستیکی و يك عدد تخت خواب و يك

جفت دندان ساختگی به عنوان جایزه داده شد تا بعد از آن آرامتر و راحتتر



گرفتند تا ملکه خوش خوابی را در بین زنان آن شهر انتخاب کرده، بخوابد.

کشتی اتمی

تا چندی پیش تنها از سه کشور بزرگ جهان یعنی شوروی، امریکا و آلمان که صاحب کشتی های



بزرگ اتمی زیردریائی اند نام برده میشد. ولی درین اواخر کشور جاپان

نیز موفق بساختن کشتی اتمی زیر دریائی شده که بدینتر تیب بعد از آن چهارمین کشور ی که همچو کشتی های دارند، عرض اندام نموده است.

وسيله‌ای جدیدی

برای پولداران

اخیراً يك شرکت امریکایی که مصرف تهیه اسباب بازی و وسایل تفریحی است، وسیله ای جدیدی ساخته است، که در نوع خود بی نظیر است. این وسیله که بشکل حیوان ساخته شده، طریق استفاده از آن به قسمی است که: هر کسی بخواد از آن استفاده کند بالایش می نشیند و با فشار دکمه مخصوص حیوان برادر می افتد. هر کت این حیوان ۱۸ کیلو متر در ساعت است.

گفته میشود که این اختراع جدید که در بین تما می وسایل تفریحی



عکس جالب

کپسول‌های برای رانندگان

از جمله مشکلاتی که يك درپور

همیشه به آن موا جه است مسئله پنجر شدن و کم هوا یی داخل تیوپ

هست که باید ساعت هارا برای رفع این مشکل صرف کند، اما اخیراً يك شرکت آلمانی کپسول ی اختراع

کرده که میتواند، سه تیوپ را بطور عادی هوا بدهد، و طریق استفاده از آن به قسمی است که هر گاه

تیری پنجر شود و یا کم هوا، کپسول را در محلی که تیوپ از آن هوا میگیرد، گذاشته بدین طریق

هر قدر هوای که ضرورت باشد، داخل تیوپ میشود و بهترین مقدار این

کپسول در بست که از ضایع شدن وقت جلوگیری میکند. ممکن این وسیله بزودی به بازار عرضه شود.



که تاکنون ساخته شده مقام اول را اختیار کرده و بیشتر مورد استفاده ترومندان قرار میگیرد.

بطری های مخصوص صیکه در يك محل مناسب حیوان نصب گردیده به وسیله جدید نیرو بخشیده او را به حرکت می اندازد.

عهد شکن

هنگامیکه اشکریزان و خاموش با قلبهای
نیم شکسته از هم جدا شدیم گونه‌ات
شکون و سرد شد .

وبوسه عایت از آن هم سرد تر .
سپنم صبح در پیکر فر سوده‌ام سرماریخت
وبوسه یخ زده تو سر های توانسوزی را که
اکنون حس میکنم برآیم بارمغان آورد .

همه عهد عایت را شکستی و دو گوشه
مل آلود شبرت تن شستی ، من اینک نام ترا
از زبانها می شنوم و از تنگ آن بخود می لرزم
زیرا تو نام خویش را به بهای تنگ شاعر
خریدی . هنگامیکه جدا می شدیم نالیدم :
قلبم را پس بده و تو روی گردانده گونه
برآروختی و گفتی : هدیه رانمی توان پس
داد و من باز گشتم و از نیمه راه گسین
گفتم :

من هم خاطره ترا پس نخواهم داد !

«لرد بایرون»



زیر نظر گل محمد ادیبیار

هماز

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ز خشم به روی می زند مشت

زان دیر سفر که رلت از من
غوزه زن و عشوه ساز دده
دارم به بهانه های مانوس
تصویری از او به بر کشاده

لیکن چه گریستن چه طوفان؟
خاموش شبی ست ، هر چه تنه است
مردی در راه میزند بی
واوازش فسرده برمی آید
تسای دگر منم که چشم
طوفان سرشک می کشاید

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
از خشم به روی می زند مشت

گل شب

می خندی و باز می کشایی لب
همراه تو ناله می کند بادی
«امشب چه شب عمیق آرامی است
درو نه نوازشی ، نه فریادی»

ناگه لب تو بوسه می سوزد
چون برگ گلی زینش زنبوری
در گام من و تو - هر دو - می پیچد
زان بوسه تنب طعم انگوری

لبهای تو رنگ تازه می گیرد
از لذت بوسه دیده می بندی :
«امشب چه عمیق آرامی است !»
می گویی و زیرکانه می خندی

هنگام سپیده دم که اردکها
از بام افق ستاره برجسته
در بستر ماهی های مهتابی
از دور ، دو سایه را یکی بینند
«نادر پور»

وقتی که چراغ ماه روشن شد
وقتی که گل ستاره ها روئید
وقتی که نسیم شور دریا ها
کف های سفید آبرا بوئید

تنها و برهنه باز می آیی
باعطر بنفشه ها و نرگس ها
لبهای برنگ زنده آتش
بازوت برنگ تفتت مس ها

برمی شود از تن تو آغوشم
چون بستر ابر از تن خورشید
می خندی باکرشمه می گویی
کی می شود این ستاره هارا چید ؟

من میگردم به آسمان خاموش
تومی تگری به چشم من حیران
بلک من و تو بزی می افتد
چون بال دو مرغ در شب باران

زمزمه

در غریب شب این سوخته دشت
من و عم . . . چه بر من بگذشت

ای عطش در رنگ من جاری باش
شعله زن دود من کاری باش

رنگ غم سوخته ، ای دیشه من
بهک از طاول اندیشه ی من

دشت شب تاخته ام خاموشم
مرج خود باخته ام مدهوشم

طفل آواره شبر خوابم
تشنه خویشتنم ، گردابم

برگ پائیز بدست بادم
ریخته ، سوخته ، بی بنیادم

کاروان سوخته جاوشم
دربدر زمزمه ای ، خاموشم

گره کور غمم بازم کن
قصه پایان دود آغازم کن

ای توکم ، نامعلوم ، ای نایاب
کنگ تا معلومی را در یاب

دست پیش آر که رفتم از دست
دامم گیر که هیچم در هست

من و تو چیست ؟ من و من باشیم
جوگویری و تمنای نمی

من و چیست ؟ من و من باشیم
روح تنگ آمده از تن باشیم

بگریزم و به هم آویزم
عطشی در عطش هم ریزم

نفسی در نفس من بفشان
بکشانم ، بچشانم ، به نشان

بشمان بر سر بازار مرا
جان فدای تو ، بیزار مرا

سبک بد نامی بر جانم زن
کوس رسوایی ، بر بام زن

زندگی چیست ؟ سراب است ، سراب
نفس پاشیده بر آب است ، بر آب

عشق خوانده دل فرسیدن
کفن ماتم خود پوشیدن

آرزو نمودن دشت جنون
ناش از عشق و شرابش از خون

چند پیرست سعادت در قاف
نغمه ش لاف ، همه لاف و کراف

مرهم سوختن از ساختن است
چه قدری که همه باختن است

زندگی چیست ؟ مرا یاد بده
آنچه میدانم بر یاد بده

توتیایی تو بچشانم کش
تشنه ام ، تشنه بی آتش ، آتش

تشنه بر ریشه جان دوخته ام
دل به هر شعله غم سوخته ام

باد آواره نمودنم
بدر پاشیده به سنگستانم

برق میشود یخین دازم
بر سیمرغ غم ، بگدازم

پیش از آن لحظه که نابود شوم
شب شوم ، شعله شوم ، دود شوم

در غریب شب این سوخته دشت
گرگی برزدو نالیدو گزشت

«رحمانی»

از من شعر میخواهی

نگاهت شعر میخواهد
تو خود شعری
به آن سیمینه پیکر
گرازل پیکرتراش قدرتش از سیم خام آراست
و شاید از برای مدح و تحسینش
ز عاشق شعر میخواهی
تو خود شعری
به آن رخسار گلگون که نازکتر از گلبرگ است
به آن یکدسته سنبل گزیت در دامن آویزد
نگاهت شعر و جشمت شعر ساز و سنبل موی
یکایک شعر موبایند و با اینهم
به افسونت
بجادویت

بزیبائی و طنازی و باهر چشم و ابرویت
بر بچهره ! تو از من شعر میخواهی
«سر شار روشنی»

بان چشمان پر افسون
بان آواز جادویی
بان زیبایی و سیمین تنی و فتنه انگیزی
تو از من شعر میخواهی
خدایا این چه افسون است
چه شعر است این سخن سازی
که با آن مرمرین پیکر
بت آشوبگر - شوخ - تمنا ساز - راحت سوز
از من شعر میخواهد
تو خود شعری
نگاهت

نرگس افسونگر - چشمان شهبانیت
دودیوان شعر مرغان زدن دارد
و با این جمله شعر
از این دل بشکسته از غمها

از دل گذشته يك چوره چشم مرا نگاه
 بکند و نگاه هایش مرا میخوردن حالی ندارم،
 آینده‌ای ندارم . زندگی من یکپارچه گذشته
 است و يك چوره چشم هائیکه مرا نگاه
 میکند و نگاه هایش مرا میخورد .
 من ناخود آگاه قلم را روی کاغذ می‌کشیدم .
 برای لحظاتی بدون آنکه خودم متوجه باشم
 اینکار را میکردم . من غرق در افکارم بودم .
 این دست هایم به‌اراده خورشید اینکار را
 میکردند . دست های يك نقاش مهم تر
 از چشم ها و افکار اوست . و در آخر اراده
 خورشید را پیدا میکنند . اگر بتوانید مرا
 تماشای بنامید .
 خوب من ! الان متوجه میشوم . ببینم
 دست های من چه کرده بودند . حالا خطوط
 روی کاغذ برجسته تر بنظر می‌رسید . و من
 نگاه می‌کنم ها! درست! آن خط های منحنی
 از دو جانب منتهی میشود . به دو خط مستقیم
 فرورفته . این دو خط منحنی کوتاهی را
 موازی به هم طی میکرد و بعد پایین تر می‌آمد .
 و بعد درست . بعد هر دو يك خط منحنی
 معذب روی خورد . و بطرف پائین می‌آمد
 و خوب !
 چی شده! این تصویر يك انسان باید
 باشد . من این دو منحنی رابه هم وصل
 می‌کنم . و تمام میشود ها! این دو منحنی
 در جانه به هم وصل میشود و جانه ای پدید
 می‌آید . مصمم !
 این تصویر نه چشم دارد و نه هم هیچ
 چیز دیگری . ولی این يك خط منحنی معذب
 کشیده کافیست که بی حالی کند این مرد
 بی اختیار .
 دوست داشت . من همیشه ناکام می‌اندم .
 این خط منحنی معذب هم همیشه می‌لرزید .
 و این زوزه سوم پدرم هم در دالان خاطرم
 همیشه انعکاس نمی‌یافت .
 من بخودم توجه میشوم . ها! این
 تصویر مردی چهره را باید تمام می‌کردم .
 من چه‌احتمالی بودم . من چه ساده به گذشته
 ها . به تاریکی های این گذشته ها غرق
 میشدم .
 من باید این تصویر را تمام میکردم .
 نه ویر این مردی چهره را بسا آن چنانچه
 مصمم اش .
 انگشتان من روی کاغذ می‌لغزد . حالا
 انگشتان مردی پشانی قرار دارد . چه
 پشانی غریب ! مثل پشانی پدرم !
 الان دودسته خطوط معذب در قسمت پائین
 پشانی رسم شده . ابروهای درشت و معذب .
 مگر نه اینکه ابروهای پدرم هم درشت و
 معذب بود .
 خوب ! چه میتوانم بکنم ؟! حالا که پدرم
 اینقدر مرا تسخیر کرده بود !! من باید چشم
 ها را رسم میکردم . دو بیضی سفید و بعد دودانه
 سیاه در بین این دو بیضی سفید . در يك
 لحظه دو چشم . دو نگاه خشمگین از روی کاغذ
 از زیر آن ابروهای معذب بمن دوخته شده
 بود و حالت این نگاه ! تعجب ؟ نه ! حیرت ؟
 تحقیر ؟ شاید . تنفر ؟ بلی ! تنفر تنفر !
 و خدا میداند این تنفر رامن چطور کشیده
 بودم . خوب مگر نه اینکه من معجون این
 تنفر را از پدرم به ارث برده بودم . و
 این معجون حالا در ورای این خط هانجم
 می‌یافت .

يك نقش و

بی‌چهره مردیست مصمم ! چانه مصمم چانه مصمم
 پدرم .
 من آنقدر این خط منحنی معذب کشیده
 را بیاد می‌آورم که الان ناخود آگاهانه آنرا
 روی کاغذ آورده بودم . این خط منحنی معذب
 که در خاطر من برای این نقش بسته بود . من
 همیشه به جانه پدرم چشم می‌دوخته . این
 خط منحنی معذب که وقتی پدرم می‌خندید
 لرزه در می‌آمد . و من این خط منحنی معذب
 را که می‌لرزید می‌دیدم . نه ! من جرات
 نداشتم بالاتر . به چشم های پدرم نگاه کنم .
 می‌ترسیدم در يك لحظه برق چشمان پدرم
 اوج شعله های خشمش ، مرا بسوزاند و به
 خاکستر مبدل کند . نه من تحمل آن نگاه
 های خشمگین پدرم را نداشتم . در این حال
 من فقط يك چیز را می‌دیدم . این خط منحنی
 معذب را که می‌لرزید . و در آن حال از صدای
 نعره دوردستی آگاه بودم . باصوت غمور
 و دورگرای .
 - توجوجه سگ ! توجوجه سگ !
 توجوجه سگ هرزه . و من این نعره را از
 دوردست هامی شنیدم . و این خط منحنی
 معذب را که جانه پدرم بود می‌لرزید و می‌دیدم .
 بعد این صداها در دهان گوش هایم فرو
 میرفت . و در دالان خاطرم انعکاس میکرد .
 و من متوجه میشدم . این چوجه سگ هرزه
 من بودم که ناکام مانده بودم . و این خط
 منحنی معذب که می‌لرزید جانه پدرم بود
 که هیچ چوجه سگ هرزه را که ناکام بماند

و این لب هابن لبخندی زد و من می‌دیدم .
 و بعد آن خنده پدرم را می‌شنیدم . خنده
 پر زورت پدرم را که در دهان خانه ما انعکاس
 می‌کرد و در دهان گوش های من !
 - هه هه هه هه
 - ها ها ها ها
 - هی هی هی
 - هه هه هه هه
 - اوه اوه اوه اوه .
 پدرم به قافیه من خندید . پدرم با این
 خنده هایش هر چه نفرتی را در دلش ازین
 دنیا و مردمش داشت سرساختالی میکرد .
 و باخروش خنده اش امواج نفرت را در
 خانه هامی برافروخت . و من وادم از امواج
 این نفرت استنطاق می‌کردیم . خانه هایك
 کابوس بود و خنده های پدرم آهنگ آن



این کابوسی که پدرم از پدرکلانش به ارث برده بود. بعد مادرم را که دختر با نشاط و ستان بود به این کابوس آورده بود. و من در این کابوس چشم به دنیا گشوده بودم. آن شب که آن شب ده سال پیش به من داد پدرم به ناله تبدیل شده بود. پدرم سرطانی شده بود. زهر آن معجون نفر

اورا بالاخره از یاد آورده بود. پدرم دیگر ضعیف شده بود. و دیگر نمی توانست قه قه بخندد و باهی های نفیر بگشودنفرش را بیرون ببرد.

«الا پدرم در اوج نفرش دست و پا میزد. یک مردابی که تمام محتوی آن زهر بود. و ناله میکرد. از درد ناله میکرد. ناله سرد و غم انگیز»

و بعد این ناله هم به زوزه تبدیل شد. زوزه شومی که بگوشی خنده بود. شبیه زوزه سگی که مرگ را در دودمی اش ببیند و از ترس زیاد نتواند صدایش را بلند کند. بعد این زوزه هم خاموش شد و سکوت همه جا را گرفت. و ما به این زوزه سکوت گوش فرادادیم. این سکوتی که زوزه های پدرم را در دلش داشت و آن بامیس میداد. و من به مادرم نگاه میکردم. قیافه پیرمادرم. چهره پیرمادرم. و هوای پیرمادرم و احساس میکردم که مادرم هم این زوزه سکوت را می شنید.

و حالا این تصویر با آن چانه مصمم! با آن شیارهای پیشانی با آن ابروهای تند، با آن نگاه های پرنفرت، با آن استیلا جقدر شبیه پدرم بود ها.

گری روی پدرم در اتاق من سرگردان بود و الان آمده بود و خودش را روی کاغذ کشیده بود. فقط برای اینکه مرا مسخره کنند. با این لبخند، با آن نگاه. و بعد آن نفیر از دل تاریک گذشته ها برین ست.

مرا بین که ساینس می خواندم. من در فاکولته طب دوس می خوانم. در آن دالان های طویل زیرزمینی فاکولته. ما انسان ها را تسلیخ می کنیم. درست مثل یک ماشین اتصالی بدن شان را از هم جدا می کنیم. و یک هاوی هایشان را درست مثل سیم های موتر حساب می کنیم و بعد به هم پیوند می دهیم. وظایف هر کدام از این سیم های بدن انسان را بدانی می گیریم.

این تارها با نوسان های درونی احساسات را به دماغ انتقال می دهد. درست همانطور که یک سیم جریان برق را به داخل ماشین انتقال میدهد.

و بعد صدای استاد آناتومی را می آید. انسان فقط یک ماشین است! یک ماشین.

درست! و حالا من در این اتاق تاریک دوری این کتاب ها، آن جمجمه که استاد به من هدیه کرده بود تا سرش مطالعه کنم، و این تصویر و این دیوار و سوسه می شود، درست است که خاطره پدرم خوش آید نبود و لسی حالا گذشته. مرا بین که فکر میکردم روح پدرم داخل اتاق شده و بعد روی این کاغذ در قالب این تصویر حلول کرده. چه احمقانه!

من به خودم می خندم. دروازه به شدت باز می شود. من سرم را بر میگردد. مادرم با وحشت بمن خیره شده. چرا مادر؟

نوشته: مسعود راحل

یک تصویر

من نگاهم را از تصویر برمی گیرم. و به این دیواری می دویم. این دیواری که هیچ حرکت نمیکرد. این دیواری که نمیدانم چگونه با سنگدلی پدرم ارتباط میگرفت. الان این دیوار سیاه بود و اسرار آمیز. اتاق هم تاریک بود.

من هروقتی به اتاقم می آیم پنجره ها را می بندم. بعد در روی این دیوار خط نوری ظاهر میشود. من سرم را برمیگردانم. مادرم هست. که سرش را از بالای دروازه داخل کرده. و درون اتاق را می نگرند.

داود! اینجا کسی هست! نی مادر!!

مادرم مکث میکند. گویی او هم به سکوت گوش میدهد.

پس تو یاکسی کب می زدی؟ هیچکس مادر! من کب نمیزدم.

ولی من شنیدم تویی گفتی... نان چند دقیقه بعد تیار میشود.

من به خودم فرو میروم. این صدا های درونی من آنقدر هایلند بود که حتی مادرم هم آنرا شنیده بود!

نه مادرم خیالاتی شده بود. درست همانطوریکه من خیالاتی شده بودم. چه حماقتی! در یک لحظه من این تصویر را با گذشته ام. با این گذشته تاریک ارتباط میدادم. و فکر میکردم روح پدرم بر کاغذ این تصویر بیک نوری حلول کرده. چه خرافاتی!

داود! تو خندیدی؟! بلی! ولی بسیار بلند خندیدم مادر!! مادرم مکث میکند. گویی می خواهد مطمئن شود که خنده من مانند خنده پدرم در سکوت انعکاس نمیکند.

بسیار بلند عزیزم! مثل پدرت. «مثل پدرت» «مثل پدرت». این جمله گونه ای برای لحظاتی در انکارم اینطرف و آنطرف می رود. تا من بالاخره به معنی آن متوجه می شوم.

«مثل پدرت»... چی گفتی مادر؟ مثل پدرم!! ولی مادرم رفته بود. دروازه هم بسته بود. آن خط نور روی دیوار هم محو شده بود. حالا اتاق تاریک بود و من بودم و این تصویر مگر نه اینک این تصویر بازم به پدرم شباهت داشت. آن لبخند اهریمنی. آن نگاه پرنفرت.

این تصویر مرا طلسم کرده بود و مرا می خواست تسخیر کند. نه! این تصویر را نمی توانست مرا تسخیر کند! این تصویر را من خودم کشیده بودم و حالا می توانستم نابودش کنم. من می توانستم این چشم ها را با نونک پنبلی ام کور کنم. با آن لبخند را به گریه تبدیل کنم. مگر نه اینکه من نقاش بودم و این تصویر را هم دست های من خلق کرده بود. من دستم روی کاغذ می لرزد و من خط منحنی بزرگی روی تصویر می کشم. یک ضلع یک جلیبیا. یک جلیبیا بزرگ! من

می خواستم با یک جلیبیا این تصویر را مسخره کنم. و بعد به تصویر خیره شدم. این خط منحنی، یک ضلع یک جلیبیا الان روی تصویر نقش بسته بود و چه نقشی! داغ یک شمیر یک خنجر حالا تصویر واقعاً اهریمنی شده بود. مگر آن نگاه و آن چشم ها، آن لبخند کافی نبود. و تصویر هنوز لبخند می زد. نه من این تصویر را نمی توانستم مغلوب کنم. این تصویر را من اگر چشم هایش را هم کور میکردم می خندید و اگر لب هایش را هم قفل میکردم باز هم نگاه میکرد. این تصویری تنها در روی کاغذ نبود. این تصویر در خاطر من بود. و تصویری بود ابدی! با آن خنده و با آن نگاه.

من صداهای مقطع مادرم را که در آشپزخانه کار میکند می شنوم. مادرم نان شب را تیار میکند. و لحظه ای بعد من صدایش را می شنوم.

داود! تو خندیدی؟! من به آن اتاق دیگر می روم. مادرم بمن نگاه میکند. من سرم را پایین می اندازم. و مصروف می شوم چند لقمه از کلویم فرو ببرم.

اما مادرم! من سنگین نگاه های مادرم را هنوز احساس میکردم.

نه! مادرم هنوز بمن نگاه میکند. من حالا باید سرم را بردارم. من سرم را بر میدارم. مادرم با عجله نگاه هایش را می دزدد. و مصروف خوردن میشود. من بابی اعتنایی نمی پرسم.

من بیشتر مادر! مثل پدرم خندیدم؟ مادرم با تعجب مرا نگاه میکند و لبی با عجله تعجب اش را می پوشاند و لبخند می زند. همان لبخند پر چین و چروک که بیشتر غم را انعکاس میدهد تا نشاط را.

نه! مهم نیست پدرم! فقط اینک من در مقابل صدا های بلند حساسیت دارم. ما درست! و من می دانستم چرا حساسیت داشت.

من دیگر چیزی نمی گویم. من به دور دست ها گوش می دهم. به صدای دور دست ماشین موتر ها! صدای ماشین موتر پراز جنبش و حرکت وزندگی است.

بعضا فکر می کنم موتر ها از انسان ها زنده تر هستند. و من به این صداها گوش فرامیدهم. صدای روح نواز ماشین موتری بگوش میرسد که سرشار از زندگیست. بعد صدای نزدیک می شود. الان موتر از خم گریخته ماعبور میکند و بعد نزدیک تر. الان موتر از مقابل خانه ماعبور میکند. غرش موتر برای یک لحظه خانه ما را بر میگردد. سکوت را بهت زده و شکست خورده باقی میگذارد و بعد دور می شود. من موتر را در خاطر منجم می کنم. با آن چشم های زیبای شفاف که فقط یک نگاه دارد. یک نگاه ثابت. الان این موتر باوقار تمام روی سرک می لغزد و با نشاط مادرم باز مرا نگاه میکند.

صدای پرنشاط عارن! من بخردم لبخند می زنم. و بعد باز هم آن نگاه! سنگینی آن نگاه! سنگینی آن نگاه! مادرم باز مرا نگاه میکند.

مادرم حتماً این لبخند را دیده. من صبر میکنم. برای لحظه ای تعهد میکنم که به چیزی فکر نکنم. ولی نگاه های مادرم قطع نشده. من سرم را برمیگردانم. درست! مادرم بمن نگاه میکند. این دفعه نگاهش را صمیم نمی دزدد.

تو خسته هستی پدرم! ها! درست مادر. امروز چهار ساعت تمام در این زیرزمینی سرد فاکولته بودیم. تطبیقات میکردیم مادر! سرانسان ها! بدن انسان ها. شکم انسان ها.

دنوی عصر لوری!

ستا په هره گرځنده کښې نوی سوزا ونوی ساز دی
نوی درد دی، نوی شور دی، نوی طرز او نوی راز دی
ستادی نوی سوز او سا ز ته بسی تعبیره شول شعرونه
خکه ستا دازلې حسن له زېږونه بی نیازی
نه دی زلفی په ملا خانگی ترورنو او رنگونو
نه دی سترگی نورې کړې، نه دی سترگښی اعماردی
نه دی دم تیرونه ورته، نه دی چم غنسی شان دی
نه دی هغه وړنورې کړې، نه دی ستر کښی عجازدی
ای دنوی عصر لوری چه سازه یی سر تر پایه
پدی واده سادگی کښی داڅه رنگ او څه انداز دی
(لایق)



د صبا سترگی

په لېمو کښی می غریزی دجا سترگی
چه کانه دمسبحا کښی زما سترگی
ستا دسترگو بلا وا خلم داسی نقشه
مالیدلی په دنیا دی بلا سترگی
هر صبا دجا انجام ته اشاره ده
څه خو ماته شه گویا د صبا سترگی
اوس کښی دی دیقین د جواهرو
که پخوا می وی کچکول دگدا سترگی
زړه می بیاد می نوشی نه توبه کارشو
سافې راشنه نن خوسړی کړه په ماسترگی
په ککو کښی می دشیو لکه دیوی دی
دا محتاجی ستا دمخ ده زما سترگی
ما حمزه نه په وړیا وی دوریا نه
که می واخلي دیدن په بېا سترگی
(حمزه)

عشق درس

که په هجر کښی څوک ما پوښتی له حاله
حال خودادی چه ناتوان یم بی مجاله
زه دیار په دیدن ځکه شتاب کړم
چه دصبر بقا نه وینم تر کاله
چه تر حسن تر جهاله یی زار نشم
شونده یم د خوبانو تر جهاله
ته وماته نصیحت مکره ناصحه
عشق یی نیاز دی له قیاب اوله وباله
بی دخیل آشنا دحسن له تفریفه
هیڅ می پوښته له نوره قیل وقاله
ماد عشق په درس کښی نورڅه لوستی نه دی
بی له زلفو یی له خط وېی له خاله
په دنیا په آخرت می دی خدای نه کا
بی نصیب د مېرو یانو له وصاله
که یار سرپه دیدن غواړی مه جاروزه
دغه حکم رحمان کښی دی دلالة
(رحمان بابا)

گلایې بشره

له حیا دی آینه په مخکښی آب شوه
په فراق دی گونه زېړه دافتاب شوه
ورځ په ورځ درې روښنایی دمخ زیاتېږی
نوی میاشت چه دی روانه په رکاب شوه
چه یی گل داستاد مخ په رخسارولید
شکوفه دزړه په وینو کښی غرقاب شوه
چه حاضر په عدالت شو ستا دحسن
گرنگه زېږدوسون په سوال او جواب شوه
بیا به ولگوی اور دجا په ځونه
چه له قبره دی سمن بشره گلاب شوه
چه یی ستا آتشی شونډی په زړه گرځی
څه عجب که دهغوښنه کباب شوه
چه مشغول داستادمخ په خال وخط شوم
مشغولا راڅخه پاتی د کتاب شوه
نه چه توره تیروی زه در پوهیږم
مقررره شپیدی زما په باب شوه
ستا دلم له ډیرو اوښکوچه تل زاپی
دحمید ځونه په مخکښی دسیلاب شوه
(حمید)

د زړه دوا

په شپه کښی د هجران دزړه زما می ته یی
دیمنی په صحرا کښی اودهجر په سودا کښی
داستاد زلفوتاردی که زما دشب تاره دی
تیاره کښی به اوسېږه په ناپسی کړېږه
بستر دزړو غم کښی اودخیال په پاڅول کښی
نه خوب شته ته آرام شته نه می فکر نه می پام شته
نه رنځ دی نه مرض دی ستا وصال زما غرض دی
دیمنی مسافر یم او د حسن مجاور یم
نفرت له بندگی کړم او آزاده زندگی کړم
دخیال او زده دنیا کښی بېلا می غم کښی
زوکړی راسره نشته دلریامی ته یی
په دی کښی سودایی شمه سودای ته یی نه یی
بل برق او برښنا څه کره برښنامی ته یی نه یی
زه لرم ملگری خاص آشنای ته یی نه یی
تصدیق اونصوړه صفرا کړامی ته یی نه یی
طیب نه بیرتم دزړه دوا می ته یی نه یی
په لاز دمحبت کښی رهنمای ته یی نه یی
دهیجا غلام نه یی نه آغا می ته یی نه یی
نغمی دپختای دی که لوگی سیلندی
دزړه منقل نه خیزی مدعای ته یی نه یی
(عبدالله)

دیدن

دادمل په خوا کښی چه له نازه ترانه وایی
زای ائینی ته سبا خپله ائسانه وایی
روغ خلک که مالیونی بولی نو گرم نه دی
اوس خولیونی خلک هم ماته زیوانه وایی
هاشی دی پتنگ چه اور شمه می ستی کړیدی
مینه ورته خپله فلسفه کښی پروانه وایی
ای شومه آشنایچه دی دیدن په ما پېرزونه دی
داسی یارانی ته به څوک څنگه یارانه وایی
ای آشنایرات ددیدن کله کله هم کوه
خبردی په گوهر به دی خبرات ته ښکاره وایی
(پیر گوهر)

ولی؟

نظر نه گوی زما په زړا ولی
په زړا پوری خندا کړی زما ولی
ډېره زده کښی غیوت راشی له نسیمه
چه له زلفو سره ستاشه آشنا ولی
خود پوهیږی چه رقیب زما دشمن دی
په ویل یی مخ یوشی کړی له ما ولی
ستا د دواړو پسر یو سترگو وایه
د حیا دکان له ماکه تا لا ولی
ودی خپل مخ توری زړه ته حیرانیږم
چه یی مینه نه تودیرزی له تا ولی
که ابری په تنلی لونم کوکی وکړم
په دا کوکو زما نه کړی پروا ولی
مزاله چه ته شری له خپله دره
په گلونو باندی گرځی بورا ولی
(معزله)

شوخی سترگی

دامی رنگی شوخی سترگی یار دجادی
څوک په وژنی په خنجر انگار دجادی
چه ملک سپی، پیری یی گناخوان دی
داجوړشوی په شه خوی سینگار جادی
کونکه زبه دسوسن ورته گویا شوه
دا آواز دکوم بلبل منقار د چسا دی
چه یی نوله نوره په آرزو لخوا دی
دا غالب په درست عالم انوار دجادی
چه له آبه یی آسمان څمکه لې زیری
دایه پې کو پرکو غوڅ بیمار دجادی
چه حسین لکه پتنگ ورباندی جل شو
دغه ناز دی دکوم انگار دچسا دی
(حسین ملک پوری)



عکس و مطلب

استفاده از انرژی زمین



پیش بینی کردن ذخایر مواد موله انرژی
علمارا بفکر این انداخته است که از انرژی
داخل زمین استفاده کنند . به اساس فیصله
ملل متحد از دوسال به اینطرف در قسمت
های مختلف امکان استفاده از مواد مذاب
داخل زمین تحت مطالعه گرفته شده است .
به این اساس در سرحدی بین مکزیک و
کالیفرنیا یک چشمه آب جوش را یافته اند
که میتواند ساحه زیادی را در جنوب غرب
ایالات متحده امریکا از آب گرم برسیار
بسازد . درعکس چشمه آب گرم یکی از چشمه
های ایتالیا را مشاهده میکنید که بخارات آب
از آن متصاعد گردیده است . از این چشمه
میتوان انرژی برق هم استحصال کرد .

بازیچه های خطرناک



طبقه روشنفکر غرب بر علیه یک فابریکه
طبقه روشنفکر غرب بر علیه یک فابریکه
تولید سامان بازی اطفال احتجاج کرده اند
این فابریکه سامان بازی را به اشکال مختلف
و از جمله از روی آلات قتاله میسازند . آنها
گفته اند بازیچه تاثیر عمیقی بالای روحیات
اطفال دارد . اگر اطفال با چنین بازیچه های
خطرناکی بازی میکنند احساسات نرم پستی
شان تقویت میشود . در عکس شما یک
کبوتین (آله ای که در انقلاب کبیر فرانسه
برای قطع کردن سراسناتها بکار برده شده بود)
را بشکل بازیچه مشاهده میکنید که سن یک
کسی واجدا میکند .

اردوگاه اسرا



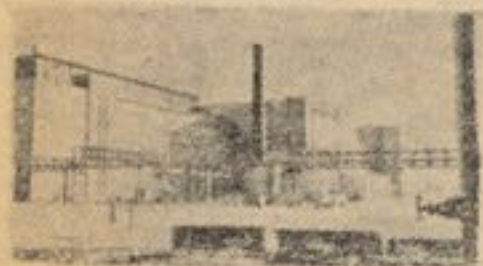
درین عکس یک اردوگاه اسرای انگلستان
را در شمال ایرلند مشاهده میکنید که در آن
هفتصد نفر آزادیخواهان و مساوات طلبان
بدون محاکمه محکوم بحبس شده اند .

کشف جدید

متخصصین اتحاد شوروی عقیده دارند که
در اسلحه گرم یک «حافظه مقناطیسی»
موجود است . توسط بعضی آلات فسیل شده
میتواند که مثلاً از یک تفنگ چه وقت
فیر صورت گرفته است . این مطلب در
کشف جرایم و حادثات جنایی کمک میکند .
بر علاوه پیش بینی گزیده میتواند که مثلاً از یک
وقت میل تفنگ خراب میشود و منفجر
میرود .



برق اتومی



دریور سلاوی یکی از مشهورترین های چکوسلاواکیا چندماه قبل اولین فابریکه برق هستوی بکار افتاده است که به کمک اتحاد شوروی اعمار گردیده است .
درین دستگاه بجهت منبع انرژی از یورانیوم استفاده میشود که ظرفیت تولیدی آن ۱۵۰ میگاوات می باشد . در جوار آن یک مرکز تولید برق دوم هم ساخته میشود که دارای ظرفیت ۸۸۰ میگاوات می باشد . در سال ۱۹۷۳ در منطقه جنوب غرب موروا کار ساختمان یک تولید انرژی برق به همان شکل شروع شده است درعکس اولین مرکز برق اتومی چکوسلاواکیا را مشاهده میکنید .

طیاره کوچک

یکنفر پیلوت انگلیسی بنام جان پوئر در میدان هوایی وینک فورد توسط آله پرواز دهمه بنام پو پتیریک حرکت نمایشی پرواز را اجرا کرد . آله مذکور که مانند بایسکل با پای زدن بحرکت در می آید ساده ترین نوع وسیله پرواز می باشد . ماشین مذکور نه متر ارتفاع گرفته میتواند به چهل و پنج دقیقه میتواند پرواز کند . درعکس ماشین مذکور را حین پرواز مشاهده می نمائید .



دومین تکت پوستی از روی تابلوی های پیکاسو



درین اواخر نیو یورک و ژنوئما پسندگی های موسسه ملل متحد تکت پوستی جدیدی طبع کرده اند . در تکت تاری بلویی از سال ۱۹۳۸ که کار پیکاسو می باشد چاپ شد . این تابلو پوئر توت دختر پیکاسو است .
این دومین تابلوی پیکاسو است که از روی آن تکت پوستی طبع میشود . رسم اول پیکاسو که تکت پوستی شده است عبارت از پوئر است بنام گویر نیکا که در سال ۱۹۳۷ رسامی شده است .

تیا ترموزیکال اطفال

در انستیتونی بنام گیرو تیا ترموزیکال در کس جدیدیک تیا ترموزیکال اطفال ساخته میشود که گنجایش ۱۲۵۰ نفر کودک را خواهد داشت و بر علاوه در بالکون جایی برای والدین این اطفال ساخته اند تا هنرهای کودکان خود را تماشا کنند . این تیا ترموزیکال سالونی برای کنسرت دارد که هفتصد نفر در آن جمع شده میتوانند درعکس شما مدل این تیا ترموزیکال را مشاهده میکنید .



بدتر از مرگ

نویسنده: جیمز مونرو

ترجمه: دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش، تاسا، در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی می‌شود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر مرگ منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یو نانی و هشرش ملیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

بشود. ولی هر دوی شما باید در کنار هم باشید و از میان جمعیت دور نشوید. هر کس باید آنرا بداند که اگر مایل است شما را به بییند، در آنجا میتوان ند شما برسد.

ناکوس گفت:

طبعاً و علاوه یک چیز دیگر هم است. گفتیم این بال ماسکه است. همه با ماسک شرکت خواهند کرد حتی یکی برای تو هم آماده شده است.

این همان چیزی است که دنیا لش می کشیم.

نیمه شب شروع میکنیم و چند لحظه قبل از دمیدن شلق ماسکها بیرون آورده خواهد شد. گویا ونیسی ها در قدیم چنین میکردند. پوسه این طور میگوید و میگفت که چنین ماسکهای مخصوص بزرگان می بوده است. اشخاص معروف و ثروتمند.

در هر حال پوسه ترا قانع کرد که ترو ممثل آخرین سلسله آنان است و بعد از لحظه ای تاه را آماده داد: پس قبل از نیمه شب اتفاق خوابت را ترک نخواهی گفت، قول است؟

قول است.

پس یگر چه کسی نی قبل از آغاز محفل آن جاخواهند بود؟

گمان رسو نها یک ساعت قبل آنجا خواهند بود. باید منزل برای پذیرایی کاملاً آماده باشد. عهله کشتی که به نوبت پیر خواهد داد، گروه اول شان ساعت ۱۱ آنجا خواهد رفت.

و شما نان اینجا؟

آنها هم میتوانند بمانند. شام را ساعت ۱۰ شب صرف میکنیم.

میشود. اما من هم اکنون می خواهم به ساحل بروم. میتوانم این محافظ را با خود همراه ببرم؟

هر چه میل خودت است.

فقط او را آیا راجع بمن چیزی به او گفته ای؟

خیر.

بسته بود. از تحسین نتوانست خود داری کرد و در عین حال پرسید:

سایه تر تیبات برای چیست؟

بیشتر از آنرا هم خواهی دید. غلو کن جان. ماسب در این جا یک محفل رقص داریم.

چند نفر باین رقص اشتراک خواهند کرد؟

تقریباً سصد نفر.

خزندگان، عکاسان و نمایندگان تلویزیون تلویزیون نیز حتما خواهند آمد؟

طبعاً با ماسکه بزرگی است. قرار بود نیز حتما خواهند آمد؟

پوسه؟

آری جان و این برای من خیلی اهمیت دارد.

گریج نفسش را که حبس کرده بود، رها کرد و گفت: باشد. تو اگر نقشه منزلت را در اختیار من بگذاری، کارها رو برای من شود.

هر دو با شاره ما کوس بدخل کشتی رفته نقشه خانه را ذره به ذره و یاد فت از نظر گذراندند. یک درب دخول و یک درب خروج داشت. این از نظر گریج مطلوب بود. جانب دیگر خانه را ساحل و آب کانال بزرگ گشت احتوا میکرد. باغچه بی هم داشت که از یکسو به کانال خورد و از سایر جوانب به کوچه های باریک نیس محاط میشد. قرار بود کارکنان کشتی در دعوت سرویس کنند و روی خود کشتی یکی یا دو نفر بنوبت پیر خواهند. او رگستر از رومها احضار شده بود و نیم بیشتر معنوعین را هم اروپایی ها تشکیل می دادند. نا کوس فکر میکرد این و کلام خوبی برای شهرت بیشتر اوست و گریج احساس کرد که این از آرزوهای جدی ناکوس بشمار میرود و دیگر جلو گیری اشیم خیلی دیر شده پوسه تمام کارها را انجام داده بود. گریج در آخر مد اکره شان گفت: بسیار خوب آنطور که تو میخواهی

او را به قتل برسانیم. او چطور آدمی است؟

من مدت ها قبل یکبار او را ملاقات کرده بودم ولی آنوقت نمیدانستم چگونه است؟ اگر آشنا می بودم چقدر خوب میشد.

این را گفته از جیب بزرگ گریج خود پاکتی را بیرون آورده به سلینا داد و سلینا با دیدن تصویر ناگهان خود را با گریج، رویرو شد دید و آنوقت فهمید که وی یک دروغگو نبوده است.

کشتی حرکت خود را بسوی غرب معیار کرد و در میان آبهای نیلی رنگ ادریاتیک خرامان به پیش روی پرداخت. ساحل غربی آن نقاط زیبایی که بدیده صنعت و هنر دست انسانها بود در افق پدیدار گردید.

و کم کم آنقدر نزدیک شد که مسا فرین کشتی فلیپا می توانستند کلبه های ماهیگیران، قایق های بزرگ بادبانی ماهیگیری که روی بعضی از بادبانهای آن تصویر چشم و یا ستاره رسم کرده بودند تا از نظر بدزما نه بصورت باشند، جزء به جزء تشخیص دهند. هر قدر بیشتر میرفتند کثرت کشتی های تجارتی، زورقها و قایق های ترانسپورتی و تفریحی را بیانگر وضع فعال و پر تحرک شهری میدانستند که اینک چند دقیقه بعد وارد آن می شدند. سرعت فلیپا به نیمه یا نین آورد. شده بود در بندرگاه بسوی محلی که مرکز تفریح و ان اشخاص معروف ونیس و جهان بود، نرم نرم می لغزید، هوشهای جهانگردی بارنگهای سید، گازینو ها، باغچه های پر از گل های رنگارنگ و درخت های زینتی و دورنمای مینار های بلند کلیسا ها در اینجا و آنجا، مزده ختم او لیسن بخش مسافرت دریایی شان را بانسیم خوش آیند بحری به آنها میرساند. فلیپا داخل کوی سن مارک گردید و نزدیک جزیره سن خارچ لنگر انداخت.

گریج میان فلیپا و ناکوس در عرشه ایستاده بود و چشم از منظره جالب ساحل برنمی داشت. دریا از انواع کشتی های خورد و بزرگ جوش می خورد. و در ساحل یک جمعیت پر جنب و جوش و هیجان زده قابل تشخیص بسود فلسیابسوی او بر گشته گفت:

خیلی زیبا و خیلی خطرناک است.

ناکوس بجای گریج سه جواب ا و پرداخت:

هنوز ایسن یک گسوسیه شهر است. دیدنیهای زیادی درونش پیدامیشود.

ایشم قصر من است و با انگشت یک چهارت کوچک و مجلل را نشان داده دو ریسین را در اختیار گریج قرار داد: گریج دوربین را بر چشم نهاده متوجه ساحل گردید. قصر کوچک در نظرش منظم و جالب توجه آمده و رنگارزینه هایی که به محل رقص میرفت دو قایق موتوری

سدر به صورت باو بگو که من محافظ جدید تو استم و توصیه کن هر چه من باو امر می کنم اطاعت کند. آه راستی هاری ..

تاسوس به او نگریست و گریج گفت: یقین دارم میدانی چه باید بکنی؟

ناکوس جواب داد: میدانم در مو قعی که اینجا بکنم، چه بکنم. فقط همین.

فصل یازدهم

موتور بوت، نزدیک لیدو گریج را به ساحل پیاده کرد. گریج پس از سفارش براننده که همانجا منتظر او بماند، به اولین قهوه خانه نزدیک بندر برای تیلیفون کشیدن شتافت. آنقدر فرصت نداشت که نادانی برود و برگردد. به جستجوی محل اقامت کاربر سول پرداخت. همگه او را پشت تیلیفون حاضر یافت. مختصری از ماجرا را باز گفته در عین حال پرسید که سلاح با خود آورده است یا خیر؟ بعد از اینکه صحبتش را با او تمام کرد، قهوه خانه را ترک گفته بسوی دکانها لاری. گوسن مارکو براه افتاد. برای پیدا کردن دوا خانه که مورد ضرورتش بود، دچار مشکلی نشد و از آنجا با سرعت نزد راننده موتور بوت برگشت و توضیح داد:

به قصر تیلیفون کردم، کسی جواب نداد. برو یک نظر کن به بین آنجا چه خبر هائی است؟

من همین جا منتظرت میمانم.

تاسوس اطاعت گفته به موتور بوت پرید و از طریق کانال بسوی قصر حرکت کرد. گریج وقتی تنها ماند نگاه می به اطراف خود افکند و در میان از دجام با همان نظر ازل انگلیسی جذاب قد بلند را شناخت که بطول سیاه، کرتی سیورت آبی رنگ، کفش هایی بهود فلور تینا و شاپوی بوربانی سرو وضع او را آراسته بود کسریج از میان جمعیت از خود بی خبر و معامله جی با آسانی راه خود را باز کرده بسوی نزدیک شتو شد و به سختی مرن بلند قامت رانته زده به محله گفت:

معذرت می خواهم آقا:

عیبی ندارد. آیا شما هم انگلیس هستید؟

چه خوب شد. در حال امید وارم سراغ کدام فروشگاه بپر را درین نزدیکی ها داشته باشید.

ولی باین گوشه بر گردید، قهوه خانه را خواهد یافت. بیا بید با هم برویم. از میدان گذشته و برای اینکه فشار جمعیت اذیت شان نکند، زیر سایبان یک درب، بنای بردند. گریج یکبار دیگر بد فت آنمرد را نگریست و بعد گفت از دیدنت خوشحالم. آیا اسلحه را آورده ای؟

کاربر سون جواب داد: بگذار اول خریده شهر را نشان بدهم.

خریده بزرگی را در پناه درب از هم کشوده گریج از یک گوشه آن گرفته و در عین حال

يك چيب خود را سگيني احساس كرد. خنده
بي بر لب آورده گفت :

مشتگرم ميل داري امشب درين بالاماسك
اشتراك كني؟ كارسون جواب داد اين نهايت
آرزوي من است شبخوبي خواهيم داشت.
سدر اينصورت برو و براي خودت نقابسي
دست و پاكن ساعت ۱۱ در همين جا با هم
خواهيم ديد درست است ؟

- آري . چيز ديگري براي گفتن نداري؟
در ينيواقع صدا يي چون پا شيدن دانه
هاي تسبيح روي سنگ فرش ويعد هم به هم
خوردن بالهاي كيوتر آن سا حلي راشنيدند
يك گروه تور نستيهاي الهائي كه عكاس
هم با خود داشتند ، بسوي آنها نزديك مي
آمدند . كارسون خريظه را براي خود
نزديك برزو كريچ شتاب آلوده گفت:
زود باش برو ترتيب ببر آشامي را بگيرد
ويك بوتل هم بخاطر من ايزرو كن.

كادير سون از او جدا شد و مشغول
تماشاي راننده موتر بوت گرديد كه با مهارت
قايق را بساحل بسته از آن بيرون پريد و به
استقامت محلي كه او ايستاده بود شتافت
كريچ با خود فكر كرد (يو نايينها-
انبر كه روزي كشته خواهند شد هرگز
تصور كرده نيمتوانند) اما كه ميدانست
شايد (تيسو س) حق بجانب باشد . چه كسي
ميتواند جرئت آنرا داشته باشد كه قتل نام
كنوس را خيال كند «تيسو س» به او رسیده
گفت :

- زنگ تيلفون را كسي در آنجا نشنیده
است .

شايد نمره را غلط گرفته باشم . اين را
گفته منتظر جواب تيسو س بسوي او تگريست
اما طرف اظهاري نكرد . لاجرم كريچ به
حرف در آمد .

وقت داري يك چيزي بنو شيم ؟
ازين پيشنهاده «تيسو س» چنان خوشحال شد
كه حاضر بود ، هما نجا نطق مفصلي راجع به
مشا هدايش در قصر ايراد كند ولي كريچ
زياد او را بحرف در نيا ورده و بسوي قهوه
خانه حركت كردند .

اين قهوه خانه تقر يبا از ده سال به
اينسو در آن نقطه باز شده ولي هيچ چيز در
آن نسبت به ده سال قبل تغيير نكرد بود
حتي گربه هايش بنظر همان گربه هاي ده
سال قبل جلوه كرد . از نظر كريچ درو ينس
همه چيز شايد بحال خود باقي ميمانده . پشت
خود را بد يوار ي كه تقر يبا نيم متر عرض
داشت تكيه داده در بيرون روي تراس نشستند
تا در عين حال عابر ين را تماشا كنند . در
نزديك شان گروهی از كسبه سر گرم نوشيدن
قهوه و كافه زينا بودند . تيسو س شراب و
كريچ آرو يتو فرمايش دادند . كريچ كه غرق
تماشاي اندام ور زينه و غول آساي تيسوس
بود ، به كار سول گفت بوتل بسته بياور و
فتي ديد كه حريف بدون وقفه آن بوتل را
سر كشيد ، بوتل ديگري براي او فرمايش
داد .

تيسوس گفت: شب خسته كننده بسي
پيش رو خواهيم داشت. دزد ها بيكار نمي
نشينند و بهر تر تبتي باشد دستبر دي بابين
مهما نان ترو نمند خواهند زد .

- آنها كه دعوت نكرده اند ، چكو نه
ميتواند داخل قصر شو ند؟

- آنها بصورت سا ختكي از خود دعوت
مي كنند . حتي من يقين دارم كار تهاي خود را
خيلي پيشي در ست كرده باشندي .
بابوتل مرتبا دهان بداهن ميشد و بيجله مي

نوشيد. كريچ پرسيد:

- در آنجا معا فظن ما هم خواهند بودو
آنها بيكار نمي نشينند . نو كيسه ها را به
حال خود شان بگذار و توتنها مراقبت بزرگ
ترها باش وعده يي از همكارا نترها هم بسا
خون بگير و همينكه متوجه حادثه سوكنسو
شدي ، فورا بمن اشاره كن يا اطلاع بده .
- آيا شما منتظر كدام حادثه استيد ؟

هر چه در نهايت باين بزرگي احتمال
وقوع دارد .

- كاش واقع شود .
اين را گفته دگر بار . دهان بد هان بوتل
مذاشت ولحظه يي بعد بوتل خالي در ميان
انگشتا نش باقي ماند . در همان حال انگشتان
نيرو مندش شروع بفشردن بوتل خالي كرد .
تمام قوت خود را متمر كز كرده وعسرق از
صور تش جاري شده بود تا عاقبت بوتل در
هم شكست و پاره هاي شيشه روي ميز وزمين
فرو ريخت . آنوقت بسوي كار سون كه بوتل
ديگري را براي او مي كشيود ، تگر يسته
پرسيد :

- آيا تو هم ميتواني؟
كريچ بجاي كار سون جواب داد :

- گافست . مرد نيرو مندي استي . توقف
در موقعي كه احتياج داشتم ، نزديك من باش .
تيسو س بامر اشاره اطاعت داد . بنو شيدن
بوتل سوم پرداخت و گفت : تا شروع مجلس
رقص ديگرو نشيدني درين نخواهد بود و كريچ
تائيد كرد :

غنيم همنطور .
- امشب حوادث نا راحت كننده اي پيش

خواهد آمد .
- چه حوادثي ؟

خانها ومسالة لباس . يكي ازين حوادث

است .
- واضح تر صحبت كن . تا بفهمم چه

ميخواهي بگوئي .
- خانم نا كوس يك لباس مخصوص

امشب ساخته اند . پيا بسوني هم از عين همان
مود براي خودش تپه كرده است .

- يقين داري ؟
- آري . ولي مشكل بيشتر براي تو خواهد

بود . به ددسر خواهي افتاد .
راستي من از تو خوشم آمده بود .

تيسو س اين را گفته شراب خود را ختم
كرد وبعد با كريچ بسوي ساحل رفته .

سوار موتر بوت شدند و چندين لحظه بعد داخل
كشتي فليبا بودند .

معلوم ميشد مدعوين بالماسك از همان
لحظه لباسهاي خود را پوشيده اند . كريچ

بزحمت از ميان قياقه هاي عجيب كه لباسهاي
ناپليون ها ، شواليه ها ، حقه بازها ، ملكه

هاي قبرسي ، دزدان دريايي ، دهائي ها ،
اصيلزاده ها وغيره را دبر برگرد و گردباد به

ويسكي نوشيدن مشغول بودند ، گمشده
پهلوي كسي كه دستكش طلايي پوشيده

وقيافه لارد بايرون را بخود گرفته بود ، توقف
كرد . مارك سوي ون بود سلام داد . كريچ

بعجله جواب اورا گفته بسوي اتاق خود رفت .
اوبابيد يك دزد دريايي مي شد . يك

بطلون با پاچه هاي وسيع ، جكمه هاي
پوستي نرم ، پيراهن سپيد ، قطيغه سپاه و

يك دستمال سرخ براي اينكه بسر خود
به بندد ، برايش آماده گذاشته بودند .

كريچ تپانچه سيت ويسون و كارد بوئسر
آلماني را هم ضميمه اين كلكسيون كرده



آماده شد . درهمين وقت درزده شيدو آندريوس
داخل گردیده پاكتي را بوي داد و گفت جوابي

است كه از دوست تان رسیده است .
كريچ ، پاكت را كشيود . درميان آن استاد

سيم شركت هاي پلاستيك غذاي دريايي و
ماگرا الكريك را يافت كه در تمام آنها از طرف

اودو هزار پوند سترلينگ سرمايه گذاري
شده بود . زير آنها در كاغذ كوچكي اين پيغام

را خواند : «تاول ، مشكوك . بيا بسونسي
مشكوك . مارك سوي ون معلوم ميشود با

پوسه همكار است . ولي از آنها كاري عليه
ناكسوس ساخته نيست . خودت بيدار باش .

لوميس .
كريچ از آندريوس پرسيد : همه اش

همين بود ؟
آندريوس جواب داد :

- خبرهاي ديگري هم گرفته ميتوانم .
بعلاوه آقاي من ميخواستم به اطلاعاتان برسانم

كه در ضيافت فراموش نشدني امشب ، من
نيز اشتراك خواهيم كرد .

كريچ با حفظ احتياط گفت : ولي من امشب
درميان آنها سرگرمي به جستجوي دوستانم

وقت ضايع نخواهم كرد .
آندريوس پرسيد :

- سيگار مي كشيد آقاي من ؟
- خير . ولي اگر تو بخواهي ميتواني يكدانه

ازين سيگار ها برداري .
واژير بفلقش تپانچه سيت ويسون را به

آندريوس نشان داد . آندريوس جواب داد .
مشتگرم . و خارج شد . كريچ هم چند لحظه

بعد به ساير مدعوين پيوست .
ناكسوس شبیه يكي از اربابان قديمي

تركي لباس پوشيده بود و در آن لباس خيلي
مضحك مي نمود . بدنيال او بويي يكي از زنان

حرم اش ديده ميشد . سبه چرده ، سبه مو
وزير شلوار در حرير ، سراپاي اندام زيباي

زن را زيباتر جلوه ميداد . روسري حرير
سياه اش فقط رخسار اورا پنهان ميداشت و

ساير قسمتها بصورت آزاد تري در اختيار
چشمان كنجكاو قرار ميگرفت . وقتي كريچ

مشغول جستجوي فليبا شد ، حوري حرم ناگهان
به خنده در آمده گفت :

- اينجا استم و روسري خود را بالا زده
افزود: وقتي يك شوهر بخواهد يك ارباب

ترك باشد ، زنش نيز ميتواند براي او در
جلد بپوشين چاربه حلول كند .

بعد زيوراتي را كه در انگشتانش زده بود
بصدا در آورده هر دو دست را روي سر گذاشت .

صدای غرش ناكسوس مانند آواز يك كرمك
بلند شد كه ميگفت :

- فليبا ، براي خدا ، كافيت .
- فليبا دستها را بابين آورده صورت خود را

نيز باروسري پنهان كرد .
- مي بخشي جان ، امشب بدون علتسي

احساس ناراحتي ميكنم .
- اگر اينطور است از رفتن به مجلس رقص

صرف نظر كن .
- غير ممكن است . همه چيز آماده شده ،

مگر نمي بيني ؟ بعلاوه رفتن من شرط است .
ناكسوس داخل صحبت شد :

- هيچ لگوالي ندارد ، خو ش خواهندي
گذشت . بعد بسوي كريچ برگشته پرسيد:

براي توجه كاري انجام داده ميتوانم جان؟
كريچ نگاهي به فليبا افكند كه مشغول

بالا زدن روسري بود و رگهاي شقيه اش متورم
نظر مي آمد . چهره اش رنگ پریده بود

و احساس مي شد كه به دوا احتياج دارد .
بقية در صفحه ۵۶



فکا هیات این شماره را بشا غلی

احمد غوث زلمی محصل ادبیات

ارسال کرده اند .

با حرکت

مزد



بدون شرح

.....

«سر صحبت»

يكنفر سالخوره چند وقت پيش به اروپا رفته او با كشتی از ایتالیا بفرانسه ميرفت . در اثنای قدم زدن در كشتی چشمش به دختر زیبایی میافتد ، عشق پیری کار خودش را کرده او اختیار از كف مرد سال خورده میرود . پس از مدتی نقشه كشتی بالاخره تصمیم می گیرد سر صحبت را با او باز کند ، روز اول جرات نمی کند حرفی بزند ، روز دوم و سوم هم خجالت میکشد بالاخره روز چهارم که آخرین روز مسافرت است صد دل را یکدل کرده نزد دختر زیبا میرود و میگوید :
- بیخشید خانم ، شما هم با همین كشتی مسافرت می کنید .

چشم پشك :

چشم يك نفر را كه دید خود را از دست داده بود ، عوض کردند و بجای آن چشم پشك را پیوند زدند . چندی بعد كه مرد مذبور بینایی خود را بازیافت یکی از دوستانش از او سوال كرد كه با چشم كه تازه آنرا پیوند زده است چه حال دارد . مرد گفت : شبها وقتی میخواهم يك چشمم بطرف غار موش خیره میماند

شخصی غرق شد کس دیگری او را نجات داد شخص نجات یافته گفت برادر نزد من نوت ده افغانیکی است اگر پنج افغانیکی میدا شتم در بدل این کار برایت میدامش آنشخص گفت فرق نمیکند یکبار دیگر خود را بینداز که نجاتت دهم تمامش را بده .

«زیبایی زن»

پسر و دختری باهم راجع به زیبایی حرف میزدند ، پسر گفت : من فکر میکنم دخترها از پسرها زیباتر اند . دختر بلا فاصله گفت : زیبایی زن يك امر طبیعی است .

اتفاقا در اینجا اشتباه میکنی چون زیبایی زن يك امر كاملا مصنوعی است .

تأثیر نطق

دو نفر كه عادت داشتند همیشه در مجامع و محافل مختلف سخنرانی كنند بايكديگر درد دل میکردند اولی گفت :

- بدترین چیزی كه مرا رنج میدهد اینستكه بیستم کسی در موقع سخنرانی من به ساعتش نگاه كند . و دمی آهی كشید و گفت :

- بدتر از آن اینست كه پس از

نگاه كر دن آنرا تكان بدهد تا مطمئن شو دكه خوابیده یا كسار می كند .

دخترك چندوقت بود كه با پسر همسایه گرم گرفته بود ، بالاخر مادرش پرسید :

- دخترم فكر میکنی این پسر ترا دوست دارسته باشد ؟
- خیلی مادر جان !

- تا حال پیشنهاد ازدواج را با تو کرده .

- نه چون خیلی خجالتی و كم جرأت است تا حالا این پیشنهاد را نكرده ولی با حر كاتش برایم فهمانده .
ریزش

مردی از پشت تيلفون گفت :

- دكتر جان پسر من سخت ریزش کرده . دكتر جواب داد : فرق نمیکند من فر دا منزل شما می آیم و او را معالجه میکنم ، شما او را از سایر افراد خانواده جدا نگه دارید و

ولی شما نمیدانید خدمه ما او را بوسیده است .

- چه كار بدی ، مجبورم او را ضد عفونی كنم .

- دكتر جان منم می ترسم . زیرا خدمه ما را بوسیده ام

- موضوع خیلی مشكل شد این میر سباند كه شما باعث شیوع بیماری شده اید .

بلی چون خانم را هم بوسیده ام .

- خدای لعنت كند ، پس منم مبتلا شده ام .

از : و - كو كو لیشكن
ترجمه : غالمغالی

پیاده مسؤل است

سیدوروف بازم بالای وظیفه اش ناوقت آمد . البته او از چندین روز باینطرف ناوقت سرگارش می آید ، يك دفعه برایش گفتیم : او كاتب اعلانات چرا ناوقت میانی ؟ ... غمگم كرد و خود را تیر نمود ، دفعه دوم گفتیم ، دفعه سوم گفتیم ... بالاخره حوصله ام پسر رسید و این مطلب را روی تخته اخباز داخلی شعبه نصب كردم ..

آنر شعبه حاضری بمن گفت :

- ببین ... تو حق داری چنین چیزی بروی تخته بنویسی ... اما باید علت را دریافت علت را جستجو كرو ببین چه موضوعی است كه باعث ناوقت آمدن او میشود .

من در پی كشف علت شدم . او را تعقیب كردم . دیدم قضیه بیخ دارد . بلی این موضوع را بعد از كنجكاوی زیاد فهمیدم .

علت از اینقرار بود كه مامور شعبه اعلانات هم ناوقت می آید و كاتب از او یاد گرفته . در پی كشف علت ناوقت آمدن مامور اعلانات برآمدم ... بالاخره واضح شد كه مدیر اعلانات هم ناوقت می آید و او از او یاد گرفته ...

علت ناوقت آمدن مدیر اعلانات را هم كشف كردم ، علت آن بی علاقگی مدیر عمومی بود بلی من این مطلب را فهمیدم اما باید علت بی علاقگی او را دانست . بالاخره فهمیدم كه بی علاقگی او از عصبانیت های بیجای آمر شعبه نشأت گرفته .

در پی كشف عصبانیت های آمر صاحب بر آمدم ، بیچاره بیجا عصبانی نبود ... يك عالم مكتوب را برای امضاء گرفتن به آمر عمومی می فرستد ولی روزها مغل میشود . چه كار بدی ... اما نه نباید اینقدر عجولانه قضاوت كرد بایست قضیه را كشف كرد و علت را در یافت نمود .

آمر صاحب عمومی آدم فعالی است ، پس چه شده كه مكتوبها را دیر تر نرزد خود بگمیدارد ... ؟

این مطلب را هم خودم كشف كردم .

آمر صاحب عمومی پیاده بازیگوش دارد . روی میزش را پاك نمیکند ، هر روز و قتی اومی آید می بیند كه بروی میز خاك نشسته غالمغالی بلند می شود ، با پیاده پنج و شش میگوید و در نتیجه يك عالم وقت اداری اولتف می شود . مشا اهد میكنند كه همه تقصیر بگردن پیاده است ؟ ... روز دیگر در تخته اعلانات و اخباز نوشتیم : « كاتب اعلانات ناوقت می آید ولی تقصیر آن بگردن پیاده آمر صاحب عمومی است ... »

(پایان)

بالزاک شناسان

گذشته شد .

این بار نوبت بیک محصل رسید، محصل باهیجان بسوی میز امتحان آمد .

استاد با غرور و ذوق زیاده روی بسوی شاگردش کرد و گفت :

« خوب رفیق ! تو اکثراً در سیمینار های صنفی که در باره هوگو دایر شده بود حاضر نبودی . بینم حالا چطور آمادگی خواهی داشت ؟ خوب فکر مائین در باره هوگو و روانشیزم اوجه می دانی ؟

« هوگو ... ویکتور هوگو ... هو...هو...هو...»

هوگو ... زبان شاگرد در حالیکه بندش پیدا می کرد خواست به صحبت آغاز نماید .

« هوگو یکی از نویسندگان رومانسیک فرانسه است . اما علاوه از رو مانشیزم در فرانسه در آن وقت سبک های ادبی دیگری نیز وجود داشت . مخصوصاً رمانیسم . معروف ترین نویسنده سبک ادبی این عصر انور دوبالزاک است .

« لازم است تذکر داده شود که بالزاک

بصورت واضح و مستقیم اعلان کرده ادبیات باید بصورت مستقیم با لای زندگی تأثیر داشته باشد .

محصل برای اینکه استادش را بخود متوجه ساخته باشد با سرعت هرچه تمامتر و مفصل تر درباره بالزاک شروع به سخن زدن نمود و آنقدر سرعت حرف می زد که استاد نمیتوانست

او را متوقف سازد تا آنکه مجبور شد ورقه نمرات را بالا کند و نمره عالی در مقابل نامش بگذارد .

« شاعر بزرگ ایتالیایی دانته (شاگرد دیگر شروع به جواب دادن نمود) . در نیمه قرن سیزدهم تولد یافته ، اشعار

چند روز پیش در امتحانات پو هنتون شرکت نمودم . آنروز مطابق پروگرام امتحان مضمون ادبیات اروپا از شاگردان اخذ می شد . استاد مضمون که امتحان اخذ میکرد از رفقایم بود . زنگ زده شد . شاگردان همه بصفت

رفتند و رفیقم نیز خود را با عینک هایش مجهز نموده و قیافه دیگری بخود اختیار کرده بسوی همه شاگردان نظر انداخت و بعد بسوی من نیز با همان قیافه نظر انداخت که گویی من نیز شاگردش باشم .

وقتی تمام محصلان در جاهای خود قرار گرفتند یکی از محصله هارا نزد خود طلبید و سوالی باو داد :

« لطفاً در باره شیلر و فعالیت های ادبی او آثارش معلومات بدهید ؟

« شیلر - محصله در حالی که به جوابات خود اطمینان هم نداشت شروع به سخن زدن نمود .

« در نیمه دوم قرن هجده تولد یافته . او مناسب نزدیکی با گوته داشت و مخصوصاً از همین لحاظ در سال ۱۷۷۹ بسوی زیمرر چنانکه گوته کار می کرد رهسپار گردید . محصله به سخنان خود ادامه داده افزود :

« لازم است تذکر دهیم که بیست سال بعد از دو شهر تور در غرب فرانسه یکرا از نویسندگان معروف دیگر نیز تولد یافت که انور دوبالزاک بود

محصله بعد از تکیه سخنانش را با بیسجای رسانید بصورت مفصل و شرح درباره زندگی و آثار بالزاک به استادش جواب میداد و استاد سر تا پا سخنان او گوش میداد و با علاقه ای جوابات وی را می شنید . بعد از لحظه در مقابل نام محصله در جدول امتحان نمره اعلی

دانته تأثیر بزرگی بر ادبیات آنوقت ارو پا وارد نمود ...

بزرگ ترین و معروف ترین اثر ادبی دانته کمیدی الهی است . با ارتباط با این اثر ادبی لازم است متذکر شویم که بالزاک نویسنده بزرگ فرانسیسی نیز بهترین اثر ادبی خود را بنام کمیدی الهی نوشتی است ...

شاگرد با دلی جمله فوق بدون اینکه به سوال استاد در باره دانته صحبت کند درباره بالزاک و آثار ادبی او شروع به سخن زدن نموده و و آنقدر پرگویی نمود که بالاخره یک نمره اعلی دیگر نیز در جدول امتحان افزود گردید .

نوبت به شاگرد دیگر رسید وقتی پارچه سوال را از بالای میز بر داشت در باره سوخت و فعالیت ادبی او سوال شده بود . این شاگرد آخرین کسی بود که نوبت خود را می گذشتاند و لذا شروع بجواب دادن نمود .

« سوخت یکی از نویسندگان سیرتیک انگلیسی بود و از جمله آثار معروف او یکی هم (مسافرت گولیور) نام دارد .

« سولفت شخصی ضعیف المزاج بوده و همیشه مریض بود یابه عبارت دیگر دارای صحت خوب نبود از نقطه نظر وضع صحنی سوخت بیشتر به بالزاک شباهت داشت و مانند بالزاک نمیتوانست بیشتر به نوشتن آثار ادبی بپردازد ... و از همین جا او نیز اصل سوال را گذاشته در باره بالزاک صحبت نمود .

این شاگرد مانند شاگردان قبلی آنقدر تبحر و دانشمندی خود را در مورد بالزاک و بالزاک شناسی به استادش عرضه نمود که استاد

مجبور شد باو نیز بلند ترین نمره را بدهد . باین ترتیب امتحان ختم شد . بعد از اینکه آخرین شاگرد اتاق امتحان را ترک گفت دو بارف استاد که رفیق و دوستم بود نموده باو گفت :

« رفیق ایاتون توجه نشدی که تمام شاگردان در مقابل پرسش های تو تنها درباره بالزاک صحبت کردند و تو همه را نمره اعلی دادی ؟ استاد شانه هایش را بالا انداخته بالجه مخصوص بمن جواب داد :

« چطور امکان دارد !!! می دانی من بتو چه میگویم ؟

« من در همین تازگی ها در باره یک نامه خیلی معروف بالزاک مطالعات و تحقیقات کرده ام . درین نامه نویسنده نابغه میگوید : ریش و متبع دانائی یک سوام را دانائی شخص در مورد موضوعات خارج آن تشکیل میدهد که در وقت سوال دادن به شاگرد از روی معلومات اضافی آن معلوم می شود .

« بصورت غریب می توانم بتو بگویم که بالزاک

استاد خواست با اشاره به بالزاک یکبار دیگر این عنوان را برانمن از الف تا یی) تشریح کند . امان زیاده بران آرزو نداشتم سخنان او را بشنوم .

زیرا بخاطرم آمد که استاد چند روز قبل رساله دکوای خود را در مورد بالزاک و بالزاک شناسی دفاع نموده بود و لذا فقط ضعف او را شاگردان یافته بودند و ازین سبب بود بود که هر شاگرد خود را درگشتاندن امتحان قوی احساس می کردند .

دوستم داری بانی

در نا مرد جوان با هم صحبت

میکر دند ضمن صحبت دختر رو

کرده به پسر و گفت :

« نمیدانم دوستم داری یا نه ؟

« عزیزم به اندازه ای ترا دوست

دارم که دیوانه تو هستم ، دیوانه ...

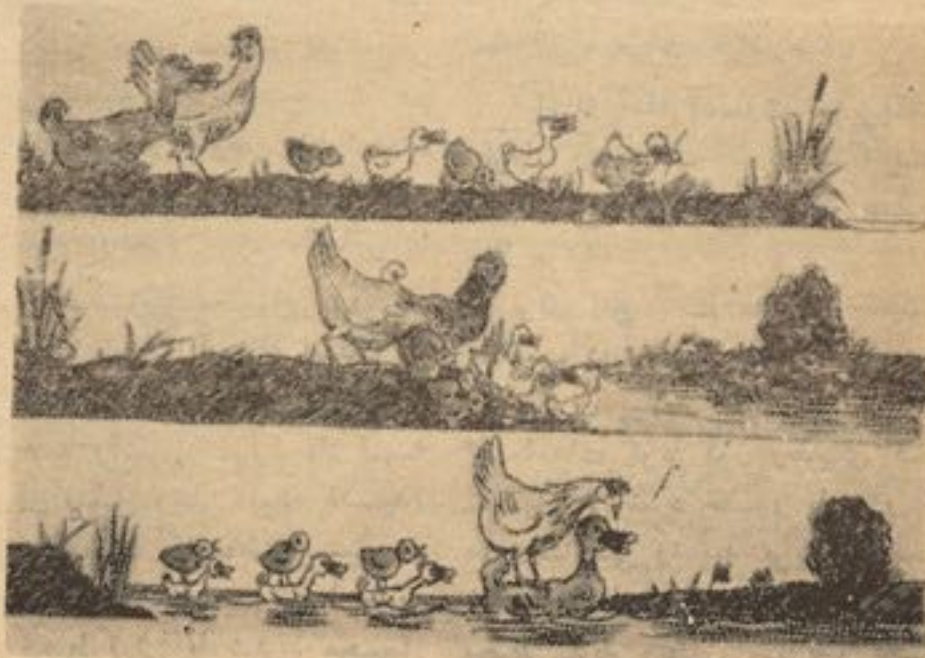
برای اینکه این دیوانگی را ثابت

کنم حاضرم درزودترین فرصت با

تو ازدواج کنم .



زن دلسوز !!



بدون شرح

اولی: من برای اینکه کبسه ام کهنه نشود دوچشم از آن استفاده نمیکنم .
دومی: من هم برای اینکه شیشه های عینکم ساییده نشود بدون عینک مطالعه میکنم .



زنانه و دخترانه



سعادت در حسن تفاهم است



افراد و شخصیت های شان گوناگون است و نمی توان انتظار داشت همه آن یکسان باشند. از اینکه تصور می کنید حیثیت شوهرتان در شغل و مقام قبلی در نظر مردم بیشتر بوده و حالا کمتر شده غم و اندوه بخود راه ندهید، چه بسا اشتغال بکار جدید تر قیات بیشتری رادر آتیه برای او فراهم آورد.

اجازه ندهید کمبود یا عدم وسایل راحت و تسهیلات گذشته در محل جدید شمارا افسرده و دلسرد کند؛ باحد اکثر استفاده از وسایل موجوده استقامت خود را در برابر شداید زندگی آزمایش کنید. توفیق در این امر ممکن است شما را بنحو مطلوب بی بحیرت بیندازد.

قبل از آنکه قضاوت نهایی بکنید، اطراف و جوانب کار و شرایط محیط جدید را باصبر و حوصله بیازمائید.

برای بدست آوردن دوستان مناسب در محیط جدید قدری بیش از دیگران پیشتر قدم گذارید. در اجتماعات گوناگون و مفیدی که تشکیل می شود حضور یابید و کارهای مناسبی را بپذیرید. وضع خود را با عناصر و عوامل باارزش محیط جدید منطبق سازید. بجای

بقیه در صفحه ۵۷

ژوندون

برخی از زنان بواسطه انس و الفتی که با افراد خانواده یا آشنا یان خود دارند، حاضر نیستند از آن محلی که سکونت دارند به جای دیگری انتقال یابند.

البته برای خانواده ای که در محلی مسکن و ماوا گرفته و مستقر شده مشکل است که ناگهانی به محل جدیدی نقل مکان نماید و این امر نیازمند شهادت و تهور است.

ولی پایه های ازدواج باید چنان مستحکم باشد که این نقل و انتقال هابه طیب خاطر پذیرفته شود.

زندگی سعادت آمیز و خوش خانوادگی را با گردآوری اشیاء و استقرار در يك محل مخصوص نمی توان تامین کرد. سعادت و نیکبختی را باید بوسیله ایجاد حسن تفاهم کامل میان خود و شوهر و اطرافیان بدست آورد و نیروی مقابله با موفقیت های خطیر و بحرانهای ناگهانی را باصبر و شکیبایی تحصیل کرد.

اگر شما نیز با مساله انتقال به نقطه جدیدی مواجه شدید و ناگزیر از ترك لانه و آشیانه مورد علاقه دوری از فامیل و اطرافیان گشتید، این پیشنهادات را بخاطر بسپارید. انتظار نداشته باشید محیط جدید مانند محیط قبلی باشد. محل و موقعیت های کسب و کار نیز مانند

رمز شوهر داری

مشارکت در هر چیز، خواه آن چیز تکه ای نان باشد خواه ایده و فکر، مردم را بیشتر بیکدیگر نزدیک می سازد.

یکی از اساسی ترین طریقه های روابط زن و شوهری، شرکت در علایق و دلبستگی ها و تفریحاتیست که مورد عشق و محبت هر دو طرف باشد.

طور دایم بکار اشتغال و زیندن و تفریح نکردن روش عاقلانه ای نیست و زندگی زناشویی را به جهود و خمود می کشاند.

زنی که میدانند در سرگرمی ها و مشغولیات شوهر نیز باید سهمی داشته باشد، مانند یک مصاحب و رفیق صمیمی به محبوبیت خود می افزاید.

بسیاری از زنان را می شناسم که دایم غمین و افسرده اند و شکایت دارند از اینکه چرا شوهرشان تعطیلات هفته و اوقات بیکاری را به کار می گذرانند.

زنانی که در تفریحات و اوقات بیکاری و فراغت شوهر خود شریک





از جهان مود



نقش خنده در صحت و زیبایی

خانم هلن میگوید: اگر مصایب را پرستاری کنید رشد و نمو میکند باید بر ضد اندیشه هایی که اسباب پریشانی و اندوه رافراهم میکند، جنگید. زیرا اندیشه های اندوه آور مثل اندیشه های جنایت انگیز، آزاد دهنده است، شخصی می تواند بوسیله، جوان نگاهداشتن نیرو های معنوی جسم خود را هم جوان نگاه دارد. افکار اندوه آور مغز زندگی را می خورد. بعضی ها پیش بینی های بی جا می کنند و بدینوسیله برای خود اندوه می تراشند و در آتش آن می سوزند.

یک عده هستند که در کلیه فصول از بدی هوا شکایت می کنند. در تابستان از گرمای نالند، در زمستان از سرما و در خزان و بهار از باد و باران هیچ فصلی برای ایشان لذت بخش نیست. و یک عده دیگر رنجهای را که خو را در عرض عمر کشیده اند و انکار یا رس آوری را که دارند در هر مجلس باز می گویند و دل مجروح دیگران را مجروحتر می گردانند.

بدینسان در حق دیگران بدی می کنند. خوبست این گروه همواره اندر آلودگی را در نظر داشته باشند که میگوید:

«غصه و گرفتاری های خود را برای خود تان نگاهدارید و زندگی

دیگران را تیره نگردانید. شادی حقیقی با موسیقی سرور آور آمیخته است. یک موسیقی که سراسر وجود را برقص و طرب در می آورد: یک آهنگ معنوی که آدمی را از مصایب این جهان غافل میگرداند. دانشمندی گفته: «خنده همان خاصیت را در خنده رو می بخشد که خورشید در گیاه می بخشد». کسی می تواند خوشحال باشد که بداند چگونه از آنچه دارد لذت ببرد. خواستن چیزهایی که بدست نمی آیند و معلوم نیست بدست آیند، مولد درد و اندوه است. باید دم را غنیمت شمرد و از آنچه در دست است استفاده کرد و بکار خود مشغول بود.

کسیکه در انتظار آنست که فردا گنجی بدست آورد و بیک خوشبختی غیر مترقبه نایل گردد خیال خام در سر می پروراند و سرا انجام پشیمان می شود. زیرا نقد را از دست داده و به نسیه دست دراز کره. پیداست چنین شخصی هرگز خوش نتواند بود.

خردمندی گوید: «نه فقط باید مزارع دماغ را حاصلخیز گردانیم بلکه باید تفریکهای آنرا هم آباد کنیم» همین شان دیگری میگوید: «هر کس باید برخ از روز را با خنده رویان بگذارند»!

زن فرشته ایست که در کودکی پرستار ما، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست. (آری نسن)

زن کودکی است که با اندک تبسم خندان و کمترین بی مهری گریان می شود.

زن از هر نگاه

زن مخزن اسرار خلقت است. زن زینت مرد است. (کارل کوتزکو)

...

زن دارای قلبی است پر از اسرار که هیچ زبان قادر به شرح آن نیست.

(مستوری)

زن فرشته ایست که در کودکی پرستار ما، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست. (آری نسن)

...

زن کودکی است که با اندک تبسم خندان و کمترین بی مهری گریان می شود.

(؟)

روان شناسی برای جوانان

عمل مغز در توجه

عمل مغز در توجه چیست؟ آیا در

توجه دخالت مستقیم دارد؟ پدیده

ها دلالت میکنند بر اینکه مغز در مواردی سبب و علت توجه است

یکی از این پدیده ها نوسان ادراک

است. نوسان ادراک وقتی اتفاق

می افتد که چند لحظه ای محرکی را بیک صورت و چند لحظه بعد به

صورت دیگر درک میکنیم یا اصلاً درک نمی کنیم.

مثلاً وقتی به ستارگان ضعیف

می نگریم لحظه ای دیده نمیشوند.

روان نشناسان حدس می زنند که این

نوسان ادراک به نوسانی در مغز

مربوطه میشود. همچنین است وقتی

۱۲۱ را گاه بیک صورت و گاه به

صورت دیگر می بینیم.

موارد دیگری که حدس می زنند توجه یا عدم توجه مستقیماً در ضبط مغز است مواردی است که با خواب مصنوعی، اشخاص را از بعضی حواس خود غافل میکنند و در نتیجه مثلاً می توانند دندان او را بکشند یا عمل جراحی روی او انجام دهند بدون اینکه دردی حس کند - یعنی به درد توجه کند.

برای اثبات دخالت مستقیم مغز آزما یسهای مختلف بعمل آمده است. (مثلاً ۸ و ۶) ولی نتیجه این آزما یسها مورد انتقاد واقع شده است «۷» به صورتی که هنوز این مسئله که آیا سازگاری مستقیم از طرف مغز انجام میگیرد یا سازش موضعی و پیرامونی است هنوز مورد بحث و اختلاف است.

درد دل جوانان

و این باعث میشد که از اطرافیانم عقده بگیرم و. یگانه عالم آن هم صورتم است.

- بلی بر علاوه اینکه مقبول نیستم صورت نسبتاً زشت هم دارم و این باعث میشد که اطرافیانم مرا مسخره کنند و تحقیر نمایند حتی افراد خانواده من که نزد یکترین کسانم بشمار می روند این عیب و نقص را همیشه به رخ من کشیده و تحقیر می نمایند.

من چکنم که خداوند مرا خوشگل نیافرید، آیا این گناه من است که صورت زیبا ندارم؟ و آیا لازم است که همه مرا بدیده حقارت نگاه کنند؟ از شما می پرسم که آیا مستلزم این همه تحقیر هستم؟

بحر حال از شما میخواهم که این نامه مرا نشر نمایند تا شاید یا نشر این نامه خود را تا اندازه تسلی دهم.

گذشته من بیاد نیست ولی از روزیکه خود را شناختم ام تا امروز زندگی من سراسر رنج و بدبختی بوده است. شاید بعضی هابدبختی را طور دیگر تعبیر کنند ولی من صاف و پوست کنده میگویم در زندگی خو شبخت نبوده و نیستم. و این بدبختی و عقسارت رنجم میدهد نمیدانم کدام یک رازود تر بشما بگویم از اینکه تعلیم خود را ناقص گذاشته ام یا تحقیر همسالان و حتی خواهرها نم.

به هر حال یگانه عاملی که باعث بدبختی و رنج من است صورت نا زیبای من است و بس.

بلی من دختری هستم ۲۱ ساله که تعلیم خود را نا تمام گذاشته و خود را در خانه محبوس نمودم زیرا هر روز که مکتب می رفتم غیر از تحقیر، چیزی از اطرافیانم نمیدیدم.

نامه های رسیده

بنی غلی صلاح الدین از لیسه صنایع کابل.

نامه شما به اداره مجله رسید و واقعاً نظریات شما در قسمت بهبودی مجله دلچسب و مفید بود از حسن نظر شما که در قسمت مجله دارید تشکر میکنیم.

به امید همکاری های بیشتر شما.

پیغله عالمه از ولایت کندز. واقعاً شما خوب موضوعی را برای مجله انتخاب نموده بودید اما نه برای مجله ژوندون بهتر است که آنرا برای مجله دیگر که ازین قبیل مضامین را چاپ میکند بفرستید.

پیغله ذکیه از لیسه عایشه درانی. نامه شما که برای مجله فرستاده بودید رسید امیدواریم که احساس شما را همه همسالان شما داشته باشند به امید موفقیت شما.

بنی غلی عبدالکریم. شعر شما که جوانی نام داشت هر چیز بود غیر از شعر امید است در آینده اشعار بهتری بگوئید. به امید موفقیت شما.

بنی غلی محمد فاروق از ولایت ننگرهار. نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته. به ما رسید از همکاری تان تشکر.





شاگردان ممتاز



نام : عسما رؤفی
صنف : نهم لیسه عالی ششم
درانی .
درجه : اول نمبر .
سن : ۱۶ ساله .
علاقتمند : مطالعه
آرزو : میخواهم در آینده معلم
شوم .



نام : غلام سخی .
صنف : نهم لیسه حبیبیه .
سن : ۱۶ ساله .
درجه : اول نمبر .
علاقتمند : مضامین ساینس .
آرزو : میخواهم در آینده انجینیر
شوم .

جوانان و نظم و ترتیب در زندگی

نظم و ترتیب در همه امور زندگی
برای انسان لازمی و جزء وظایف او
محسوب میگردد ، مخصوصا آنکه
این نظم و ترتیب باسلیقه خاصی
توأم باشد .

در عکس شما یک دختر جوان
را می بینید که ازین ذوق و سلیقه
برخوردار است . او مانند صدها
و هزاران جوان دیگر میخواهد که
در زندگی خویش نظم و ترتیب
دهد ، و ازین رو یگانه اطاق که برای
او تخصیص داده شده است که البته
بالوازم ضروری زندگی از قبیل



الماری لباس ، تخت خواب ، میز
مطالعه و غیره مجهز میباشد و لی
جالب اینست که دختر جوان باکار
های خویش توانسته است از یکطرف
از سرگودانی خود را نجات دهد و از
جانب دیگر توانسته است که از
خود ذوق و سلیقه نشان دهد مثلا
از کارهای جالب او یکی ساختن
جا برای بوتها درپله یکی ازاله ماری
لباس است که مویذ ذوق و سلیقه
این دختر محسوب میگردد .

اختراعات و تازه آوری هادر دنیای طب



هم زمان با پیشرفت علوم دیگر
علم طب نیز به نو به خود پیشرفت
قابل ملاحظه نموده است و این
پیشرفت مرهون زحمات دانشمندان
علم طب بوده است و البته درپهلوی این
دانشمندان مخترعین و مکتشفین
وجود دارند که دانش و علم را تکمیل
نموده اند . کشفیات تازه در دنیا ی
طبابت این امیدواری ها را بوجود
آورده که خطرناکترین مرض بزود
ترین وقت تشخیص شده و در کار
دو کتور و معا لجه آن تسهیلاتی
فرا هم گردد .

مثلا ماشین جدید که در بعضی
از ممالک اروپایی مخصوصا در
قسمت طبابت جدیداً بکار میرود
واقعاً راه جدیدی را به طبابت امروزی
باز نموده است .

این ماشین که ظاهراً شکل
تلویزیون را دارد و توسط یک نفر

بنیاد علی محمد نادر از لیسه
استقلال .

مضمون انتخابی شما دلچسب
و خواندنی است در شماره آینده
نشر میشود اطمینان داشته باشید .

بنیاد علی احمد فرید
نامه شما که عنوانی مجله ژوندون
تحریر یافته بود به ما رسید . امید
داریم که رضایت همه خوانندگان
از جمنده را حاصل کرده بتوانیم به
امید همکاری های بیشتر شما .

بنیاد علی محمد زبیر .
نامه پر از شفقت و مهربانی شما
به اداره مجله رسید از حسن نظر
شما تشکر .

هردی با نقاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک کاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

(اگر چنان موقعی برسد که
 یک دختر بی پناه و بی کس بدو ن
 اتکا باشد و ن شک در یک شب
 خواهد بود لولا من می خواهم یک
 نگاه در منزل کو چک و مقبول تو
 بیندازم بما اطلاع رسیده که در
 منزل شما سرقت شده است بسیار
 امکان دارد در همین لحظه مرد سیاه
 پوست پشت بستر خواب شما
 پنهان شده باشد. این مفکوره که به
 او خصالت غیر قانونی قایل شویم
 بازو خینه یک شوالیه مطا بقت نمی
 کرد.

آقای ویلیام شما اتاق خواب
 را جستجو کنید. من به شما لو نمی
 روم و هم به اتاق خواب سر می
 زنم.)

لولا با خشونت اعتراض کرد :
 (اگر شما کمترین حس مسوولیت
 و وجدان داشته باشید به اتفاق
 خواب من داخل نمی شوید.
 الک اعتراف کرد: (متاسفانه
 من از صفا تی که گفتم بی بهره
 هستم. حتی کمتر از جرعه از
 اخلاق در من سراغ نمی شود.
 گذشته ازین لولا، من کدام خانواده
 بزرگ منسوب نیستم من یکی از

نخواهد شد اما بهر حال کلید
 را هم میخواهم از نزد تان بگیرم.)
 الک هیچ تر دیدی نداشت که لولا
 دروازه منزلش را از داخل قفل
 کرده بود و این حدسش درست
 از آب درآمد. او زنک دروازه را به
 صدا درآورد و مدتی طول کشید تا
 اینکه لولا در لباس خواب ظاهر
 شد.

لولا پرسید: (آقای انسپکر آمدن
 شما به چه منظوری است؟ او حتی
 کوچکترین تعجبی هم از خود نشان
 نداد.

(صرف یک ملاقات عادی
 اجازه میدید وارد شوم؟)
 لولا دروازه را بازتر کرده به
 الک و گاردون اجازه ورود داد. یک
 خفیه پولیس دگر هم به تعقیب آنها
 وارد اتاق شد.

لولا اظهار داشت بمن فردا رئیس
 پولیس را ملاقات میکنم و اگر او بمن
 قناعت کامل ندهد، من جریان
 امشب را در تمام جراید و روزنامه
 ها به نشر خواهم سپرد. هیچ قابل
 سمع نیست که در نیمه شب وارد
 منزل یک دختر تنها شد که بیکس
 بدون اتکاء باشد ...)

الک جواب داد: (من میخواهم
 لیست تمام کرایه نشین های این
 عمارت را ببینم.)

دربان شروع کرد به بردن اسمای
 یک یک از کرایه نشین ها با شغل
 و محل ماموریت شان الک پرسید:
 (این اپارتمانهاوس از چه کسی
 هست؟)

دربان پاسخ داد: (عمارت مربوط
 به شرکت مایتلند می باشد. حال
 آقای مایتلند عمارت پرنس کاکس
 را که در چهار راه برو کلی واقعست
 خریده ...)

الک حرف دربان را قطع کرد :-
 لطفا سر گذشت خانوادگی او را
 بمن بازگو بید هر چه از شما می
 پرسم. جواب دهید، ماد مواصل
 بسانو در کدام ساعت به اپارتمان
 برگشته است؟)

(او تمام شب را در منزل بوده
 و قطعا بیرون نرفته است بصورت
 دقیق از ساعت ۱۱ او ز عمارت را
 ترک نکرده است.)

(کسی نزد او بود؟)
 دربان متر دد ماند و قدری فکر
 کرده جواب داد: (آقای مایتلند
 شخصا با ماد مواصل بسانو آمد
 اما زود برگشت.)

الک در حالیکه خیر به چشمهای
 دربان میدید پرسید: غیر از
 مایتلند کسی دگر اینجا بود؟

(نه غیر از آقای مایتلند کسی
 بدین ماد مواصل بسانو نیامده
 است.)

(یک کلید آبار تمان ماد مواصل
 را که با خود دارید بمن بدید.)

دربان متر دد ماند و سپس
 التماس کرد: (باین کار شغلم را از
 دست میدهم. شما چرا بشت
 دروازه اودق الباب نمیکنید؟)

الک اظهار نظر کرد: (اوه بلی
 اگر من کسی را هنگام گرفتاری
 متوجه موضوع بسا زم عیبی ندارد
 و یا مثلا اگر جنایتکاری را بخوام
 بازداشت کنم، نخست روی شانه
 اش رابه انگشت زده، حکم بسا ز
 داشتش رابه او ابلاغ کنم روز شام



کردیم و از همه جر یان واقف شدیم فردا صبح به دستهای بقه دسبند میزنیم و من آمده ام تا بتو آخرین شانس را بدهم. من همیشه در خفا نسبت بتو علاقمند بوده ام. تو يك چیزی داری که همیشه مرا بیدار دختري می اندازد که يك وقتی جنون آسا دوستش میداشت م.

لولا اظهار داشت: «الك، حال يك مو ضوع را بشما فاش میکنم. شما هیچ کس را گرفتار نکرده اید و شما هیچگاه نخواهید توانست کسی را گرفتار کنید. شما آن طعمه پای لچ خود بالدر را در سلول هاگن جا دادید تا ازین راه فستحي نصیب تان بشود. اما شما هرگز به رازی دست نخواهید یافت. حق دارید حرفهای مرا باور نکنید. ولی جریان همینگونه است که گفتم.» اگر هر وقتی دگر میبود گاردون بدون شك با انبساط خاطر به قیافه الك میدید تا تاثیر چنین حرفهارا در صورتش بخواند، زیرا خفیه پو لیس مجرب از شنیدن کلمات لو لا خود را سخت تحقیر شده و بیچاره می پنداشت و زرخش روی سینه اش افتاد. او با بیچارگی از پشت شیشه های عینکش خیره به طرف لولا نگرست.

لو لا به صحبتش ادامه داد: هاگن به هیچ چیزی اعتراف نخواهد کرد. زیرا دست بقه بازویش را خواهد فشرد، همانگونه که سراغ میلز را گرفت. به سروقت لیتنوف رسید. حتی اگر بقه اراده کند، خدمت شما هم به آسانی می رسد. البته این مر بوط به تصمیم اوست. حال شما میتوانید مرا محبوس کنید. اگر خواسته باشید میتوانید مرا به زندان ببندازید. زیرا به کمک دیکتافون همه چیزهای را که به رازی بنت گفته ام شنیده اید. چرا مرا به زندان نمی اندازید و نمی خوا هید علیه من اقامه دعوا کنید؟ الك که جرأت حرف زدن از وی سلب شده بود، خوب میدانست که علیه لولا بسانو هیچ الباتی نداشت و هیچ دلیلی که بتواند مسئولیت ویرانابیت کند در اختیار الك نبود، و لو لا میفهمید که او اینرا میداند.

گار دون اظهار کرد: لو لا تصور میکنید به همین سادگی از چنگ من بیرون می روید؟ لو لا نگاه خشم آلودی به او افکنده گفت:

(بقیه در صفحه ۶۱)

صفحه ۴۵

ترانسفر مر هادر کنار هم نصب شده و آن تخت جز دستگاه فرستنده چیزی نداشت نبود.

الك پرسید: (ماد موازل لو لا! شماحتما برای داشتن همچو يك دستگاه اجازه نامه دارید؟) اما در حقیقت او عین چیز را حدس نمیزد که حصول لا یسنس برای داشتن يك همچو در انگلستان به زحمت صادر میشود.

اما لولا به طرف میز تحریر رفته سندی را آورده به او نشان داد. الك متن لایسنس را چندین بار خوانده سرش را به عنوان تایید شور داده محترمانه گفت:

— (شما يك آدم بسیار پر کاری هستید. و حالا میخواهم جوازی را بمن نشان دهید که بقه نمبر يك برای شما اعطا کرده است.)

— (و من میخواهم از زبان شما بشنوم که مردم را در نیمه های شب از خواب میکشید تا جواز نامه های شانرا تقشیش کنید؟)

الك به اختصار گفت: (شما امشب ازین دستگاه به نفع بقه ها کار گرفته اید. و شاید آنقدر شایستگی داشته باشید که به کلونل گاردون تو ضیح بفرمایید که چرا دستگاه مخابره رادر خدمت بقه ها قرار داده اید؟

لو لا برای نخستین بار به دیک مراجعه کرد: «من ازین دستگاه چند عفته میشود که استفاده نکرده ام. اما خواهر یکی از دوستان من امروز شام از من خواهش کرد اجازه دهم او از آن استفاده کند. و يك ساعت پیش ازینجا رفت.»

گار دون سوال کرد: «منظور شما ماد موازل بنت است؟» لو لا با تعجب به قیافه گار دون خیره شده میخواست نتیجه حرف فهایش را در صورت او بخواند:

— «شما از کجا میدانید؟»

الك خنده دو ستانه بصورت لولا زد «لو لای عزیز، حالا تو بخودت خیانت کردی و مر تکب اشتباه اول شدی درست در لحظه ای که به زبان بقه شروع به حرف زدن نمودی و پیام بقه را مخبره میکردی، ماد موازل بنت پهلوی من ایستاده بود. لو لا مشت ترا باز کردیم حال بهترین کاری که میتوانی کرد اینست که بنشین و تمام حقایق را بما بگوئی ما دیروز شام نمبر ۷ را هم گرفتار



هزار و یک پ

لاله کو در جلال آباد

براه خود ادامه داد .

پیش رفتیم و از پل گذشتیم در آنطرف پل عجیب منظره بی بود . یکتعداد بچه ها با چوب های دراز کسر چوب را چنگل مانند ساخته بودند مسلح بودند و آماده به جنگ آوردن کاغذ پیران . اما و ابحال دهقان بیچاره بیکه در آن نزدیکی گندم گشته بود زیراهمه بدون اعتنا در زمین های زراعتی پشت گدی پیران هله تنی زده میدویدند .

یک گدی پیران آزاد شد و تار آن به گوش لاله کو اصابت نمود بچه ها تار را کش نمودند نزدیک بود که تارشیشه گوش لاله کو را از بیخ ببرد اما زود متوجه شده و تار را از گوش لاله کو دور نمود .

بطرف دریا آمده خواستیم لحظه ای که در کنار دریا بنشینیم در نزدیکی کنار دریا که رسیدیم لاله کو را گفتیم : (دستتان را بدهید که کنار دریا مایل است میا دا بلغزین در همین انا دیدیم یک زیکلو و یک ویک قندو لک جوره از کنار دریا به طرف پائین میدویدند لاله کو بالایشان صدا نمود : «احتیاط ! کخطرناک است» اما آنها نشنیدند و دخترک در پایین آمدن کنترل خود را از دست داده را سابلریا رفت و افتاد .

بچه هاییکه در آن نزدیکی بودند یا لای دخترک مانند آنکه موش را از آب بکشی تر شده بود چک چک کردند .

لاله کو به دخترک گفت «بی بی جان نه گفته بودیم که احتیاط کن دخترک در حالیکه گریه میکرد هیچ نگفت و دست زیکلو را گرفته از آنجا دور شد بعد از آن نظریه لاله کو دوباره بطرف شهر آمدیم باز هم در شهر با همان صحنه های قبلی مواجه شدیم لودسیریکهای رستورانیها که با یکدیگر مسابقه میدادند هیاهوی شهر را دوچندان ساخته بودند

در شهر از لاله کو اجازه خواستیم و برایش گفتیم که شما بروید خانه زیرا میمانا نمنتش تان هستند ماشب رادر اتاق خود گذشتانده فردا کابل بخیر حرکت می کنیم اگر کدام امر و خیمتی باشد بگو بد گفت : (زنده باشید اما باید شب را همراهی من تیر کنید گفتیم نمیشود شما بروید باز انشاء الله در کابل باهم خواهیم دید گفت آن انشاء الله من میمانا که رخصت شدن کابل میایم از لاله کو خدافظی نموده به اتاق خود آمدیم .

فردا آرزو درین موتر رفتن است . می نمودند که چرا این میمانانها میقتدر فکر نمیکند که کسانیکه در آنجا خانه دارند برای این ترفند کشت و روز از میمانان ناخوانده پذیرایی نمایند بلکه برای سیر و هوا خوری رفته اند . دیگر را کین مو تر نیز سخنان رفقای ما را تایید نمودند ادامه دارند خدای میمانانرا انصاف بته که لاله کو ما را از جلال آباد رفتن بیزار ساخته اند .

قبل برین در صفحه هزار و یک گپ خودم مطالبی می نوشتم و همکارانی نبود که درین صفحه سهم بگیرند . اما درین اواخر نویسندگانی که همکاری بسته و درین صفحه به قلمرو سایی آغاز کرده اند و حتی بعضا مخلص شرمندوک را درین صفحه راه نمیدهند چنانچه در هفته گذشته مضمونی زیر عنوان مزاحمت نشر شد که متاسفانه در حروف چینی بعلت هوشبرکی رفقا اسم نویسنده اصلی آن از چاپ باز ماند ، با طلب پوزش از نویسنده محترم آن متذکر میشوم که مضمون مذکور را محترمه عالی ایوب نوشته بودند . اینک باز هم قصه لاله کو در جلال آباد را که بنام علی احمد غوث زلمی نوشته در برابر شما قرار داده خودم رخصت میشوم . چه کنم چاره ندارم .

ونی چه گپ شده ؟ گفت : «هیچ وقتیکه میخواستیم نان بکشم سر پوش دیکه برنج که از زغال و خاکستر پر بود در مابین د یک چیه شد و از طرف دگه دیکه قورمه که در پشت سرم در سر جالغک بود آنهم چیه شده و گوستهایش پاش پاش شد .»

بیاریه خانی خورماس . همه گفتیم فرق نمی کند هرچه که تیار باشد بعد از نان خوردن ننی گلو آمده گفت : خاک شوم چیزی نخوردم ، خیالم بدلتان نشده بود ، نام خدای اشتو کام که میان و چرس گده موش دسرم نیمانن خاک دسرم عزت تان نشد .

لاله کو ننی گلو را گفت : «حالی چه دجانشان میزنی و گپیتی شان پس دگه طرفیا راجع کو» .

همه ما بر خاسته به لاله کو نیز گفتیم اگر یل بسود میروین بفرمایند .

لاله کو گفت شما بیرون منتظر باشین معمایم . در بیرون تقریبا بیست دقیقه منتظر لاله کو ماندیم اما از لاله کو خبری نشد فکر کردیم ننی گلو او را اجازه نمیده هد دیدیم سیر و کله لاله کو پیدا شد و همه روان شدیم .

درواه لاله کو قصه های زیادی نمود و **ضمنا گفت** : «خیال دارم که چند روز بعد دوباره کابل برم زیرا در اینجا از دست میمانانها به تنگ آمدیم مالز کابل همراه خود چندان لیاف و کمبل کافی نیاوردیم نام خدا میمانانها هم پس در پس آمده میرن .»

زمانیکه به پل بسود رسیدیم ، چو ش و خروش بینظیری بود ، مردم پیر طر ف روان بودند و نزد اکثر خور و کلان گدی پیران دیده میشد که از هر طرف بسوا بلند نموده بودند لاله کو را گفتیم (لاله کو برت گدی پیران بخرم قبل میکنن) گفت نی بجیم حال دوران مانیر شده ریش سفید شدیم گفت خدانگند لاله کو از صد گل تان نو نیم گل تسان شکفته دلتانرا نیاغازین لاله کو خنده کرد و

ویک تعداد دیگر تفکجه کک های ترق ترقی را گرفته و صدا آنرا می کشید ند که هر کس از نزدیکشان میگشت گوش های خود را محکم میگرفتند و به حال ایسن عد جوانان الفسوس میخورند اما آنها **مفروانه** میخندیدند یکمده از جوانان دیگر ماکه بایک طفلون و جاکت مجلس بود ند خود را بدور پتویی پیچانیده و منظره عجیبی به شهر جلال آباد افزوده بودند و پیر طر فی که میرفتند هیاهو کرده خنده های قاهقاه را سر میدادند .

چون گرسنه بودیم گمی چیلی کباب خریدیم و همراه پر خجه های چو بیکه در بین آن موجود بود به کمال میل نوش جان نمودیم بعد از نان خور دن به اتاق خود آمده چو ن خیلی خسته بودیم همه بخواب رفتند جز من زیرا یکی از رفقا خر میزد و دیگری سر رفه میشد و آن یکی دیگری بخواب آرام رفته بود و کمال وقت در خواب چسب های وحشتناکی میکشد که دل انسان میبرد آمد . لحظه ای که خوابم میبرد **خوابم میبرد خورش رفیقم از خواب بیدارم** میشود رفیقم را از خواب بیدار نموده میگفت : «به پهلوی بخواب که خر میزن نس اما باز هم خر میزد ، دیگری بی در پی سرفه میشود آن یکی گاه گاهی چیقی میکشد که درین من سوخته بودم ، پیر صورت صبح شد وقتیکه به خانه لاله کو رسیدیم لاله آمده و همراه یک یک مابغل کشی نموده عید مبارکی کرد لاله کو ما را بدرون منزل شان دعوت نمود ، در حالیکه میمانانهای زیادی موجود بود رفتیم و نشستیم وقت ظهر میخواستیم بیرون شویم اما لاله کو معانفت نمود و گفت باید نان چاشت را یکجا با دیگر میمانانها صرف نمایم .»

همه منتظران بودیم که یکبار ننی گلسو در حالیکه به آواز بلند می خندید به اتاق داخل شد و لاله کو را مخاطب نموده گفت : «خبر داری لاله کو جان که چه شده ؟» لاله کو سرخسود رانگان داوه گفت :

روز اول عید اضحی رفتیم منزل لاله کو تا عید سعید را برایش تبریک گفته و لحظه یی باهم بنشینیم و کپ بزیم اما متاسفانه نه در خانه تشریف گذاشتند و همراه با فامیل شان چندی قبل به جلال آباد رفته بودند .

دوباره خانه آمدم و نان چاشت را خوردم و بعد از ظهر همراه با چندتن از رفقا از خانه به عزم جلال آباد حرکت کردیم .

در ایستگاه موترهای جلال آباد جای سوزن انداختن نبود ، تعداد موترها هم کم و هم گرایه موتر را مالکین بدل خود میگرفتند .

یک نفر با فامیل خود آمده و گرایه موترها را پیرسان نمود ، یکی برایش گفت : «والله اغه بیادر قیمت ها خو بسیار بلنداس ، تو یوتا هفتاد افغانی ، والکاه یکصد و بیست افغانی و سوروپس پنجاه افغانی .»

برداشتن این کلمات خواست از رفتن به جلال آباد منصرف شود اما خانمش با آواز بلند بالای مرد دادزد : «خدانگد که قیمت های ازین هم کرده دو چند باشد به خو میرم ، «کو کو داد «برومه نرم ؟» هیچ نمیشه باید حتما بریم .»

مرد چو دید زلش سخت محکم است تا جلال آباد روند و شرط هم چشمنی را بجا کنند به یکی ابوتر هاسوار شدند .

ما هم به یکی از موتر هاشسته حرکت کردیم ، وقتیکه به جلال آباد رسیدیم یکسر رفته سراغ لاله کو را گرفته به منزل شان رفتیم . انا بیکه به خانه شان رسیدیم ننی گلو آمده همراه ما عید مبارکی کرد . پرسیدیم «لاله کو کجاست ؟» گفت «همراه گلو جان رفته بازار ناسو دا بیاره ، نام خدا ایقه میمانانها آمده که دل ماره از خانه سیاه کن ، خورما از یک طرف مسافر و از طرف دیگر میمانانها چوقه چوقه می آیند از خانه گرفتن در جلال آباد یکلی پشیمان شدیم ، گفت : «ما میرویم به شهر و باز صبح بخیر پیش لاله کو می آیم خانم لاله کو شله شد کشتب بیاید اما در جواش گفت شما از جفات همیتدر میمانانها برآید بسیار است خدافظ .»

ما به شهر آمده و در یکی از سرای ها اطاقی پیدا نمودیم اما اینرا باید بگویم که بعد از بسیار تب و تلاش توانستیم اتاق مترو کسی پیدا نماییم . لباس های خود را گذاشته به سب شهر برآمدیم .

در شهر بیروبار عجیبی بود ، پسران ، دختران ، خور و سالان ، بزرگسالان و خوار کوکو هادر و شهر پرون هدف معین پائین و بسا لا میرفتند .

یکمده پسران جوان و شیک پوش کسه تعدادشان بعد دوازده نفر می رسید بد هن خود بازیجهی را گرفته بودند و بیک صدا آواز خوش تران بازیجه را بیرون می آوردند

حتی سنگها به تنفس احتیاج دارد



یک شکل و مجسمه کلیسای کولون که جهت ترمیم به ورکشاپ آورده شده سلفر دای او کساید گاز های سوخته با معاونت و همکاری یاران یک ترکیب دیگر یعنی اسید سلفوریک را به وجود می آورد. این ترکیب سنگ های دیگری را به سنگ گچ مبدل می سازد.

در اسیدهای مقاوم سنگ طبیعی و همچنان مواد معدنی صورت می گیرد و کوشش میشود تا به ساختن و شکل دادن سنگ های مصنوعی توجه زیاد مبدل گردد. با دریافت کافی مالی این امر ممکن میشود تا از رقابت بین فساد و محافظت ارزش های کلتوری جلوگیری گردد. وسایل تخته‌بندی موجوده تنها در حفظ و نگهداشت خطوط روی دیوار ها کمک کرده میتواند. در خانه باید گفت که انسان میتواند هوایی را استنشاق کند که باعث خرابی و ویرانی سنگ ها میگردد.



«ماینو رو» یا سنگ مصنوعی که میتواند به اشکال مختلف تهیه گردد. از سنگ های مصنوعی بعضی تر میمانند سنگ های کلیسای لوکوئی استفاده میگردد.

شیمیایی را انجام میدهد. تولید خود بخود این تغییر شکل در بین آب و هوا پراکنده میگردد. که البته اثرات آن دفع شده نمیتواند. در شهر های بزرگ صنعتی کثافت و دور آلودگای انسان را شدیداً متاثر ساخته و موجب میشود که سنگ ها تکه و پاره گردد. کارهای آرت و هنر مثل دژها و کلیسا ها که در طی قرون متوالی محفوظ مانده چنین فکر میشود که سنگهای آن از جنس های کوچک ابدی ساخته شده اکنون بسوی تجزیه و متلاشی شدن نزدیک میشود. در حالیکه عمارات دیگر با وجودیکه از عین مواد ساخته شده اند اما چون در آنجا فابریکه وجود ندارد بنابراین از آسیب و زیان محفوظ مانده است.

کلیسای کولون بزرگترین و مهمترین کار معماری در جرمنی شناخته میشود. داستان این کلیسا از سال ۱۲۴۸ شروع میگردد. در همین سال بود که سنگ تهناب چنین یک عمارت وسیع و بزرگ گذاشته شد. اما کارهای آن بدون هیچگونه شک و تردید تا نیمه دوم قرن ۱۹ خانه پیدا نکرد. کولون قبلاً یک شهر بزرگ در قرون وسطی شناخته میشد که یک تعداد قلب های انسانی برای پیشرفت داخلی و ارتقای صنعتی آن می تپید. سلفردای اوکساید که توسط

عملیه احتراق آزاد گردیده بود اثرات خود را در همان مرحله اول بالای سنگ های کلیسا باقی گذاشت. سنگ ها ابتدا پایین پدیده عادت کردند اما در اخیر یک سنگی که توسط رومن ها تهیه و نصب شده بود کاملاً فرسوده شد. و در طی قرن گذشته معاوضه گردید.

معمداً در جا های کمتر معروف به خطر این پدیده شرایط بهتر، موجود است که باقیایه با سنگ های ریگی و سنگهای آهنی که مورد استفاده قرار گرفته و در مقابل تغییرات جوی مقاومت نشان میدهد تا اندازه رضایت بخش می باشد.

هفته تصادم مستقیمی که در تجاوزات هوایی جنگ عمومی دوم صورت گرفتست قدرت خرابی و اشغال کلیسا ها را پیدا کرده نتوانست. اما آلودگی روز افزون و هوانی که است که جای آن خرابی را در چند دهه محدود اشغال نماید. عناصر ضعیف و قابل پیمایش که در موجودیت کلیسا دخالت دارد کارهای محافظت خود را در طی قرن های گذشته بدرستی انجام داد تا اینکه سلفردای اوکساید یعنی بخار لوکو موتیف میان آمد.

کلیسا اما که روزی مدخل و نقطه نمایشی شهر های آلمان محسوب میگردد نقطه اصلی معروض به خطر وسایل نقلیه و آتش خانه اواقع گردید. قله یا قبه های بلند کلیسا ر معروض دودهایی قرار گرفت که توسط جن های بیشمار تولید می گردید.

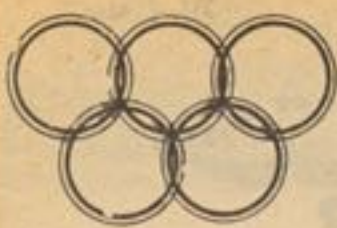
ایران سلفردای اوکساید که مؤلف انرژی ناخسته میشود از هریک لودکش ها و پایپ های سوخته شده هجوم آورد و آب مخلوط گردید که در نتیجه اسید سلفوری را پدید آورد و هنگامیکه با کاتالیزر های موجود در خاک شهرهای بزرگ یکجا گردید ترکیب اسید سلفوریک را پدید آورد.

تمام چیزهای این جهان راه خود را می پیمایند بدون آنکه اثری از خود بجا گذارند. اما تنها ابداع و خلاقیت معنوی انسان است که میتواند او را تا نسل های متعددی زنده نگه دارد. در امتداد محیط ماحولیکه انسان برای خودش اعمار نموده چیز های مهم و با ارزشی را در ساختن کلتور و فرهنگ از خود بجا گذاشته که از صدمه و گزند زمان در امان بوده است. آرت و هنر نسل های گذشته که در موزیم های ماذخیره گردیده از هر نوع نفوذ و قدرت های منفی که در تمام اشکال خود فساد و پوسیدگی تولید میکند محفوظ و مامون نگه داشته شده است. در آنجا تغییر و پوسیدگی آهسته و متوقف گردیده، اما جلوگیری و دفع کامل آن میسر نمی باشد.

اثرات مهمی را که قدرت توانایی روز افزون بشر در راه متنوع ساختن زندگی وارد نموده سبب شده که مردم عملیه تغییر شکل را که همه روزه در حال حرکت و جنبش بوده و تولیدات اجناس یا انرجی را بلند و پایین می آورد فراموش کنند و باینصورت طرز جلوگیری و کنترل آنرا میسر ساخته نتوانند. یک سازه سوخت موتوری را به حرکت می آورد یا تولید حرارت میکند در حقیقت یک تغییر



فساد و ساییدگی سنگ ها تنها متوجه شهر های بزرگ نیست بلکه این خطر عام شمول می باشد. مثال زنده این ادعا همین کلیسای هندونی در آلمان می باشد که بچنین یک سر نوشت غم انگیز مبتلا گردیده است.



بازی یوگا



جشن ورزشکاران درپولی تخنیک

روز ۲ جدی درجمناناز یوم انستیتوت پولی تخنیک جشنی برپا شده بود که از هر حیث تماشایی و قابل توصیف بود، جشنی بود که ورزشکاران را قادر دانی میکرد. جشنی بود که برای ورزشکاران روح تازه‌یی بخشید و به آنها می‌فهمانید که هرگاه بتوانند قدرت نمایی کنند بعد ازین باترتیب همچو معا فل از آنها قدر دانی خواهد شد.

درین جشن که درحوالی ساعت ده قبل ازظهر آغاز یافت و تا ساعت ۲ بعد از ظهر دوام کرد ابتدا رسم و گذشت ورزشکاران و بعد از آن توزیع انعامات و جوایز و در قسمت سوم نمایشات ورزشکاران گنجانیده شده بود.

درین جشن که همه اش قابل توصیف و یاد آور یست بدبختانه نسبت بعضی معاذیر نمی‌توانیم از آن یاد آور شویم تنها همینقدر میگوئیم که جوانان ورزشکار پولی تخنیک با برپا نمودن این جشن تحسین همه تماشاگران را بر خود جلب داشتند و همه کسانی که در آن محفل حاضر بودند به توصیف هر یک از پروگرامهای آنرا یاد می‌کردند.

چهره‌های ورزشی

بنیاعلی عبدا لمنان

فارغ التحصیل لیسه احمد شاه بابا و یکی از فعالترین و پر قدرت ترین عضو تیم جوانان قندهار است. موصوف که فعلا دارای ۲۱ سال عمر میباشد واقعا با همین سن کم آوازه خوبی در میان ورزشکاران قندهار حاصل نموده از موقعی که در سال ۱۳۴۷ بنیاعلی عبدا لمنان برای اولین بار در تیم دوم لیسه احمد شاه بابا شامل گردید، از خود ابراز لیاقت کرده و آینده درخشانی برایش پیشبینی می‌کردند همان بود که امروز از جمله خوبترین ورزشکاران شهر خود شهرت یافته



پیغله وژمکی

درمیان دختران ورزشکار مخصوصا درمیان باسکتبال لیست های کشور مایکی از درخشانترین و پر آوازه ترین ورزشکار پیغله وژمکی است. پیغله وژمکی که با داشتن روحیه قوی، زیرکی بی نظیر و بلاخره قدرت خارق العاده در میدان مسابقه سر آمده و ورزشکاران کنونی درمیان طبقه نسوان کشور گردیده از سالیان درازی به ورزش باسکتبال اشتغال داشته و هیچ کس نخواهد بود که باسکتبال نسوان را دیده و نام این ستاره درخشان را نشنیده باشد.



زمانیکه در جهان از طبایع خبری نبود مردمان هند باستان تمریناتی را بوجود آوردند که توسط آن معلولین و مریمان را تداوی میکردند کلمه یوگا از کلمه (یوج) اشتقاق یافته که يك کلمه سانسکرت بوده معنی اش تصفیه و رزیدن، تقویه نمودن و تمرین نمودن را میرساند یوگا یکی از تمرینات عنعنوی هندی هاست، این حرکات از طرف صبح و عصر در حالیکه غذا صرف نگردیده باشد اجرا میگردد. جوگی ها حرکات را وقتی اجرا میدارند که علالت مزاج نداشته باشند حرکات جوگی را همه مردم چه مرد باشند چه زن اجرا می‌دارند حرکات یوگا در تمام انستیتوت های تربیت بدنی و مکاتب متوسطه و ثانوی هند تحت پروگرام مرتب اجرا میگردد. در یوگا حرکات به آهستگی اجرا میگردد در حالیکه چرخش ستیک به سرعت اجرا میشود. تنفس در حرکات رول پس عمده را بازی می‌کند ازینرو تمرین زیاد برای تنظیم آن بکار است. حرکات مهم یوگا بنام هاسی پی همه کایه، و غیره یاد میشود در عکس یکی از حرکات عمده این بازی را تماشا مینمایید.

تیم فوتبال معارف



تیم منتخبه معارف که از بهترین بازیگرها تشکیل شده باترین جوان و زحمت کش شان شباغلی نژند دیده میشوند

تیم فوتبال معارف که یکی از ورزیده ترین تیم های کشور ما به حساب میرود از چندی بدینطرف سر و صدایش نیست در ابتدائیت فرا رسیدن امتحانات آنها نتوانست به تورنمنت اشتراک ورزند ولی حالا که بهترین فصل برای تمرین است زیرا از یکطرف هوا سرد و از جانبی صمه رخصت هستند نمی دانیم آنها چه می کنند امید برای مسابقات آینده درخفا آمادگی بگیرند تا همانطور یکه علاقمندان زیادی دارند باز هم بر تعداد علاقمندان شان افزود گردیده و آن تیم بتواند بیشتر از پیش بدرخشند زیرا این تیم از بهترین چهره های ورزشی کشور تشکیل شده و هر یک آن در صدر ورزشکاران کشور قرار دارند.

مرگ یک بزرگش

متاثر کننده و اثر ناک که بر پیکر ورزش دوستان و علاقمندان وارد گردیده است.

و اما تاثر زیادتر هنگامی ظهور می کند که مرگ چاپ انداز را در میان میدان ورزشی می بینیم میدانی که تعداد زیادی از ورزشکاران راضی به زده افکار کرده و حالا همه جوانی را قربانی ساخته است.

قربانی آری اقربانی قربانی که برای بدست آوردن مقام قهرمانی صورت گرفته است و در راه کسب شهرت سپور تسی نا بود ساخت ، همان قسمیکه عده زیادی از مردمان در اینراه نابود شده اند ، اما نام زنده خواهد ماند. نامی که .

نامی که افتخار آیند است ... نامی که در لحظه یاد آن تاثر را خلق میکند و این دیگر برای ورزشکار جوان بیست و یک ساله کشور خوب است خوب برای اینکه ، تقدیر می شود ... و اما ما چه ؟

ما به اینو سیله ، دنیای از تائرو تالم خود را به نمایندگی از ورزش دوستان ابراز داشته و بر روح آن مرحوم سلامت باد می گوئیم.

همه می میرند ، زنده جان ها می میرند ، و بالاخره مردن است درینها و یا گفته دانشمندی « زندگی قرض است از مرگ ».

ولی مرگ به چه شکل ؟ آیا مرگ غمناک است برای یک عده ؟

آری ، هر فرد یا شخص بعد از مدت زندگی پدر و د حیات میگو ید ، اما مرگ و نا بودی اشخاص نظر به موقف اجتماعی فرق میکند .

بعضا به نام بدی مرده و بعد از مرگ شهرت بد پیدا میکند ، ولی عده نام نیکو را اختیار میکنند و همین جاست که از مرگ قسمت دوم ، اجتماع متأسف و متالسم

میگردد و یاد میکند مرگ یک ورزش کار هم مایه تأسف است به حلقه های ورزشی و کسانی که برای فراخی ورزش در کشور همواره صدا می زنند و از ورزشکاران تمجید بعمل می آورند و ...

مرگ چاپ انداز جوانی که هنوز بیست و یک بهار زندگی را پشت سر گذاشته بود ، واقعا خبریست

باسکتبال

در هیچ وقت و هیچ جاز مسابقه با هر تیمی که باشد نمی ترسند . این ورزش را ورزش شکاران لیسه های حبیبیه و غازی با علاقمندی خاص می نگرند و در فرصت مساعده به تمرین آن می پردازند. درعکس عده ای از ورزشکاران لیسه حبیبیه را می بینید که در ساعت تفریح به تمرین باسکتبال می پرداختند .

بعد از فوتبال یگانه ورزشیکه ورزشکاران ما را بخود جلب کرده باسکتبال است ، گرچه این ورزش در میان طبقه نسوان مقام اول را دارد ولی در میان پسران جوان کشور ما بعد از فوتبال مقام اول را داراست در اکثر لیسه های دختران و پسران تیم های باسکتبال موجود بود و پوهنتون کابل تیم های ورزیده و پر قدرتی را درین ورزش دارد که





از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

و آنهم در صورتیکه در فرجامین تحلیل هیچ مفاد و نتیجه از این قربانی متصور نباشد .
باوصف آنهم دالی خواهران فراوان داشت .
اکثر همگانها و مشتری ها نان شانرا در وایت شیت صرف میکردند و دالی از آن زنهایی نبود که صرف یک مرتبه بصورتش نظر انداخت .
غالباً او میتوانست زود زود دوستان خود را تجدید کند و هر روز یک آشنای نو برگزیند .
البته اگر او از این راه میخواست به زندگی نگاه کند . اما او که از آن قماش زنها نبود .
او خواخواهای خود را بسیار به احتیاط انتخاب مینمود و هفته یک شام با آنها از منزل بیرون میرفت . و آنگاه اتفاقی هم روی نمی داد .
آنها نخست به سینما . سپس برای رقص و از آن بعد برای صرف شام می رفتند . روی همین ملاحظه و رفتار محتاطانه دالی بود که کسی نمیتوانست به او تهمت بزند . او یک خصوصیت در وجودش داشت که زیاد در روابطش نزدیک نمیشد . یک چیزی از خصوصیت « بمن دست نزن » و ما همه می فراسیدیم که در صورتی مثل یک علزون در پوششش بود ، هیچگاه موفق به پیدا کردن شوهری نخواهد شد .

باین وضع وقتی دالی در یک شب اوایل ماه می دعوت یک مشتری رستوران را پذیرفت ، هیچیک از متصور نمی کرد که ممکنست این آشنایی به درازا بیانجامد .
این مهمان رستوران جرالدهشتاین نام داشت و در هتل مجاور زندگی میکرد . آقای شتاينر در حدود آغاز چهل سالگی به نظری آملیاس قیمتی می پوشید . رفتارش بامحبت همراه بود و روش نرم رادر معاشرت رعایت مینمود .
علاوفا آخرین مودل مو ترا سوار میشد . آقای شتاينر تا یکی دو روز دگر هتل راترك می گفت .

اما وقتی مدت توقف آقای شتاينر در هتل هیل گرتست از یک هفته تجاوز کرد و یک هفته دگر بر آن گذشت ، و مرتب به تعداد روزهای توقفش می افزود و طی این ایام دالی با آقای شتاينر به رقصیدن میرفت ، ماهمه تعجب میکردیم .

دالی او را روز شنبه که پیشروی بود به منزل برای صرف نان دعوت کرد . پس از صرف غذا شتاينر و دالی و بچه ها به عزم گوه گردی برآمدند و ما چنین احساس نمودیم که دالی سرانجام راهی برای رفع مشکلاتش پیدا کرده است .

من شخصا از این آقای جرالدهشتاینر خوشم نمی آمد . من طبعاً او را همانطوری از دور می شناختم . اما چند مرتبه به وایت شیت رفته با او برخورد کردم . اکثر اوقات درحوالی ساعات چاشت روز که برای صرف غذا و نوشیدن قهوه به وایت شیت می رفتم با آقای شتاينر بر میخوردم . البته او بسیار دوستانه با هر کسی پیش آمد می کرد . و درست همین حرکتش خوشم نمی آمد . او از حد زیاد محبت میکرد . سوپه تملق و چاپلوسی و بسیار با مهارت به هر کسی خوش آمد میزد . شاید هم کدام خصوصیت دگراو خوش نیامده بود . خصوصیتی که خود نمیخواستیم آنرا بدانیم .
هر روز صبح که دالی سر ساعت ۸ و ۴ دقیقه ، از مقابل دفتر من عبور میکرد ، ما متقابلاً به هم دوستانه سلام میکردیم پیش از آنکه داخل عمارت بانک شود و با لبخندی صدامیزد :

« صبح شما خوش ، رئیس ! »
و من در جوابش صدامیکردم : صبح شما خوش ، دالی ! او همیشه بمن رئیس خطاب میکرد . شاید او بمن تملق می گفت و چنان جلوه میداد که برای من مفهومی قابل است . کلمه رئیس مثل سائر القاب دارای اهمیت وارزش بود .

من یگانه قدرت پولیس ناحیه هیل گرتست راتحت اداره خود داشتم .

بسیار جذاب بود . باوصف آنکه ۳۵ سال از عمرش میگذشت ، بازم اندام متناسب ، چهره لطیف و موهای خرمایی با چشمهای آسمانی رنگ داشت . مگر در عقب این چشمهای آبی ، جرات یک پلنگ ماده را میشد خواند که برای دفاع از فرزندانش بود ، در مقابل کدام نفر خاص یا هر کسی که بر سر فرزندان او ایجاد خطر نماید در شهر کمتر مردان مجرد سراغ میشد که شایسته همسری دالی باشند . وقتی یکی از این مردان مجرد بنام آیدباورمن توجه دالی را بخود جلب کرد ، ماهمه به این عقیده شدیم که این بهترین راه حل برای دالی و مشکلاتش میباشد .

اما متاسفانه تصور درستی نبود ، کیفیت و زیبایی این زندگی نو . اگر هم آغاز خوبی داشت زود به پایان رسید . به همان سرعتی که شروع شده بود پایان پذیرفت . هیچکدام ما حدسی نمی زدیم که چرا بعضی اشخاص با مغز های کوچک مثل گنجشک نمیتوانستند علت آنرا خود تثبیت کنند . آید باور من احتمالاً هیچ درین باره نیندیشیده بود که مسوولیت چهار کودک و یک زن را با دیون بیشمار متقبل میشود .

و دالی هم دلیلی برای آن نمیدید که بیجهت وقت قیمت بهای خود را وقف او کند

آدم پیشنهاد کند ، باید پذیرفت . خوشبختانه بچه ها بسیار خوب تربیه شده ، مادرشانرا دوست درك میکردند و متوجه بودند که مادرشان در دست سرنوشت اسیر مانده است . در غیر آن ادامه زندگی برای آن خانواده بسیار مشکل میشد .

هیچ يك از مشاغلی دالی عاید چندانی برای وی نداشت .

هر آدم عاقل که استعداد مناسبه را داشته باشد ، میتواند سنجید که دالی درك مبارزه باخته ادامه میدهد و مانند ززیفوس تلاش میکند سنگ رادوبه فراز کوه بلولاند بپرسد . اندازه ای که اوسمی میشود سنگ را بالاتر بلولاند ، بهمان پیمانه سنگ سریعتر روبه نشیب می لغزد . اما آواز تلاش خود دست نمیکشید و هیچگاه احساس خستگی نمی نمود . او هرگز نخواست کسی بهالش ترحم کند وی مخالف هر گونه کمک موسسات خیریه بود . او چهار پسر به دنیا آورده بود . و تصمیم داشت برای کودکان خود امکانات تحصیل ثابت و مناسبی را فراهم سازد و احترام همگان را نسبت به خود خانواده اش جلب نماید . به این ترتیب دالی از تلاش خود آرام نگرفت همیشه می خندید و همواره کلمات شیرین به نوك زبانش بود . علاوفا او موجود

وقتی شنیدیم که شوهر دالی دانیل مرده است همه به حال اوتاسف گردیم ، زیرا شوهرش جز چهار اولاد و یک مقدار قرضداری چیزی برای او باقی نگذاشته بود . اما خبر بازگشت او را به هیل گرتست و اقامت در منزل پدری اش با مسرت فراوان استقبال نمودیم . البته وضع دالی بازم از سطح توقع پایتتر قرار داشت ، معیشت در وهله نخست و در آغاز چنان جلوه نمود که باین تجویز دالی می توانست از مشکلات زندگی خود بکاهد . اما همیشه که چرخ زندگی به دلخواه آدمی نمی چرخد نشیب و فراز هارا کسی نمیتواند پیشبینی کرد .

آری اتفاقات و حوادث بهوقعت بروز میکنند . هنوز یک سال از بازگشت دالی به خانه پدری نگذشته بود که پدر دالی مرد و یگانه چیزی که از خود میراث گذاشت ، همان خانه ای بود که دالی دانیل در آن اقامت گزید ، بایک مقدار قرضداری ، اثاثه که هنوز اقساط قیمت آنهاطور کامل پرداخت نشده بود ، طلبات مردم و صورت حساب مصارف تدفین پس از پایان مراسم تدفین پدر ، دالی بیچاره به مراتب نسبت به روز اول ورودش به هیل گرتست زیربار دیون قابل پرداخت مورد شده بود .

دالی باوصف وارد شدن ضربت دوم سرنوشت خود را تسلی داده به چندین جای برای کار مراجعه کرد و چندین فورمه کار راخانه پری نمود : در بانک کوچک شخصی او پرنیکا بصفت صراف دوم از ساعت ۹ تا ۲ کار میکرد ، از ساعت ۲ تا ۴ در یکستخانه مشغول بود ، درین ساعات مخصوصاً رجوع مردم زیاد تر محسوس بود . و سرانجام بصفت منتظم کافه وایت شیت که در جوار هتل هیل گرتست قرار داشت از ساعت ۵ تا ۹ شب کار مینمود . جمعا هر روز ۱۱ ساعت در بیرون از منزل به کار اشتغال داشت و طبعاً امور منزل از قبیل یخت ویز ، دوختن و وصله زدن لباسها ، کالاشویی و غیره رانیز همروزه انجام میداد .

اگر کسی تعجب میکرد که دالی چطور میتواند فشار این بار گران زندگی را روی شانه هایش تحمل کند ، من میتوانم برای او یک توضیح ساده درینمورد بدهم : او باید تمام ایشیبه مشقات را تحمل کند ! زندگی امروز بدون داشتن پول میسر نیست و باید برای ادامه زندگی پول اندوخت تا بتوان چهار کودک در حال رشد را تغذیه کرد و بفرست پت کردن تن شان بود ، و در صورتی که هیچ میراثی هم تصور نباشد و در عوض یک مقدار دین قابل پرداخت هم بردوش آدم باشد ، نباید مشکل پستد بود و هرکاری را که به



ملوك نيمروز

مدت چهل روز غارت کرد.

تا اینکه در اثر جسارت مقربان دولت غزنین به کیفر اعمال خود نایل آمد.

پس از رجعت طغرل به غزنین ابوالفضل دو باره جهت احراز مقام خویش به سیستان وارد شد و تا سال ۴۶۵ هـ بانیك و بد روزگار در امور امارت خود دست و پنجه نرم کرد تا اینکه در بیست هفتم جمادی الآخر همان سال چهره در نقاب خاک کشید. بعد از وفات امیر ابوالفضل امیر جل بهاؤ الدوله والد یمن طاهر بن نصر بن احمد، امارت سیستان را یافت، و این طاهر پسر همان ابوالفضل نصر بن احمد بود و مورخانی چون (میر خواند و منهاج الراج) که طاهر را موسس ملوک نيمروز میگویند ممکن است همان طاهر بن ابوالفضل باشد. که دولت نيمروز را اساس گذاشته است. گرچه در تاریخ روضه الصفا نامی از ابوالفضل نصر بن احمد برده نشده است (روضه الصفا ص ۶۵۶ ج ۴ چاپ ۱۳۳۹) اما نگارنده این سطور را

عقیده بر آنست که بایست موسس دولت ملوک نيمروز همین ابوالفضل را دانست زیرا وی مدتی بر سیستان حکومت کرده و نوامیس آنرا حراست نموده استقلال داخلی سیستان را در برابر سلجوقیان میانت کرد، طوریکه اخلافتش نیز از منقادان در بار سلجوقی میباشند. و بنا به تصریح مولف گمنام تاریخ سیستان، «امیر طاهر، از وابستگان سلطانی منکشاوه بوده است (ص ۳۸۵ تاریخ سیستان). اما بر خلاف «منهاج الراج جوز جانی» طاهر بن محمد را از امیران در بار سلطان سنجر در سیستان نمی نگارد. وی معتقد است که سنجر امارت سیستان را برای امیر طاهر تفویض کرد. و موسو فدر خلال امارت خود حدود سیستان را نیز وسعت داد. مدتی حکم راند تا سر انجام

مورخان، موسس دولت ملوک نيمروز، طاهر بن محمد رامینویسند اما این طاهر اصلا معلوم نیست که چه کسی خواهد بود. آنچه که از سیاق تحلیل و خلال معلومات تا ریخ سیستان بر میاید، قبل از طاهر، ما به امیر دیگری بنام (امیر ابوالفضل نصر بن احمد) مواجه میشویم که این امیر را سلطان محمود بروز پنجشنبه ۲۳ ربیع الآخر سنه ۴۲۱ هـ خلعت امارت سیستان اعطا کرد و مردمان به تفرروی اظهار شا دمانی کردند که «از شهر ما مهربانی بر ما سار گشت» «تاریخ سیستان ص ۳۶۲ طبع سال ۱۳۱۴» ازین جمله روشنتر معلوم میشود که امیر ابوالفضل اصلا از سیستان بوده است. این امیر ابوالفضل در عهد سلطان مسعود نیز امارت سیستان را داشت. وی در حین تسلط ترکمانها در برابر مردی بنام احمد طاهر که از ترکان سلجوقی حمایت کرده و با امیر ابوالفضل باب ستیزه و نبرد را میکشاید مقابل میشود و نسبت پیروزی خویش از سلطان غزنه کمک میخواهد اما نظر به تشنج او ضاع غزنه مایه سن شده، برای نجات و بقای خود به سلجوقیان اظهار اطاعت میکند. (موسی بیغو) عم طغرل و جفری بیک را سیستان رسیده بود. موسو ف در سال ۴۳۲ هـ وارد سیستان شده بدستگیری امیر ابوالفضل بست را فتح کرد. این امیر ابوالفضل را در عهد سلطنت عبدا لرشید پسر سلطان محمود هم امیر سیستان میباشیم زیرا امیر مذکور در حین حمله طغرل گانه نعمت بسال ۴۴۳ هـ در سیستان موجود بود که در مقابل طغرل تاب مقاومت نیاورده با بیغو جانب هرات به عزیمت رفت، و همین فتح بود که غرور طغرل را بر انگیزته دست به کشتن عبدا لرشید و سایر شهزادگان غزنوی زده و حکومت غزنه را

مرگ گلوگیرش شده چشم از جهان پوشید. (۲۷۵ ج ۱ طبقات ناصری طبع کابل) و بعدا پیرامون این مسئله سخنی خواهیم راند.

بنابه نقائصیکه نسبت افتاده گی در تاریخ سیستان موجود است مشکل است که با حوال طاهر مز بسور معلومات وسیع بدست آورد. درین کتاب وقایع ۲۱ و ۱۲ سال به تعقیب هم دیگر افتاده است و ممکن است که احوال طاهر و تفویض حکومت وی از جانب سلطان سنجر در همین وقایع مفقود شده تذکر داده شد

باشد. بنا بران روشن کردن احوال طاهر از خلال تاریخ مذکور که بتواند موید قول «منهاج الراج» باشد، سخت دشوار است. زیرا را جح

به طاهر بن محمد موسس دودمان ملوک نيمروز مو رخا ن دیگر کم تر تماس گرفته اند و اصلا مبرهن نیست که مبنی بر چه علتی ایشان این شیوه را پذیرفته اند، در حالیکه عناصر بعدی این دودمان راتا حدی با تفصیل معرفی کرده و حتی اکثر وقایع عمده زمان ایشان را بصورت

مشرح نگاشته اند، و در مورد طاهر نظر باسناد دست داشته معلومات ما همین قدر بود که نگارش یافت و تنها در تاریخ سیستان يك سلسله مطالب پراکنده که مطا لبی از خلال آنها استنتاج کردن دشوار است و اگر کلیه آن مطالب را نقل کنیم و یا پیرامون آنها توضیحات بدهیم از حوصله این مقام بکلی بیرون است.

ملك تاج الدين ابوالفضل :

ملك تاج الدين ابوالفضل که

آنها «منهاج الراج» در طبقات ناصری (ص ۶۷۶ ج ۱) تاج الدین ابوالفتح ضبط کرده است پسر همان طاهر متذکره میباشد که بعد از فوت پدر

بفرمان سلطان سنجر امور سیستان را عهده دار شد. بنا بقول میر خواند (ص ۶۵۶ ج ۴) رو ضته الصفا) امیر عادل و نیک سیرت بوده و بارعایا بابکمال شرافت و بردباری رفتار میکرد. پادشا هی بود عادل و عالم که علما و فضلا موا نسبت داشته، عطوفت و رؤفت نهائی خود را در برابر ایشان ابراز میکرد. در معموری و آبادی سیستان بذل مساعی کرد. و عر فانرا تا حد مقدور تشویق نمود. مدارس و مکاتب زیادی راتوام با کتا بخانه های مجهز اعمار کرده ساحه را برای انکشاف فرهنگ و عرفان بسط و گسترش داد.

از تذکر تاریخ سیستان چنین استنباط میشود که ملك تاج الدین ابوالفضل در حیات پدر خود باوی سر سازش نداشته و در حال زد و خورد، بودند اما این قول را مورخان دیگر ذکر نکرده اند. باید توضیح داد که مطا لب مفقود شده تاریخ سیستان که متأسفانه به وقایع همین دوره تصادف میکند این پرابلم را ایجاد کرده است. از آنرو معلومات ما کامل شده نمیتواند، با آنهم مطالب پراکنده ای که راجع به فقدان روابط پسر و پدر مزبور، در تاریخ سیستان درج است، خیلی بی انسجام میباشد. نویسنده این تاریخ یکجا مینویسد که: «امیر تاج الدین ابوالفضل وارد شارستان شد و با میری به تشست و جای دیگر می نویسد که: «تا آخرالمرامیر رجل ملك عوید تاج الدین ابوالفضل باید خود صلح کرد بهادالدوله او را بیاورد بر آنکه بیاید به سیستان و همه مراد های او بحاصل، الامیری او راند هم، قسمت مفقود شده تاریخ سیستان که در بالا تذکر داده شد مربوط به همین قسمت است که وقایع ۲۲ سال ۱۲ سال را احتوامی کند. (ص ۳۰۹ تاریخ سیستان). در سال ۵۳۵ هـ بین سلطان سنجر بقیه در صفحه ۵۹

مسابقه کلمات

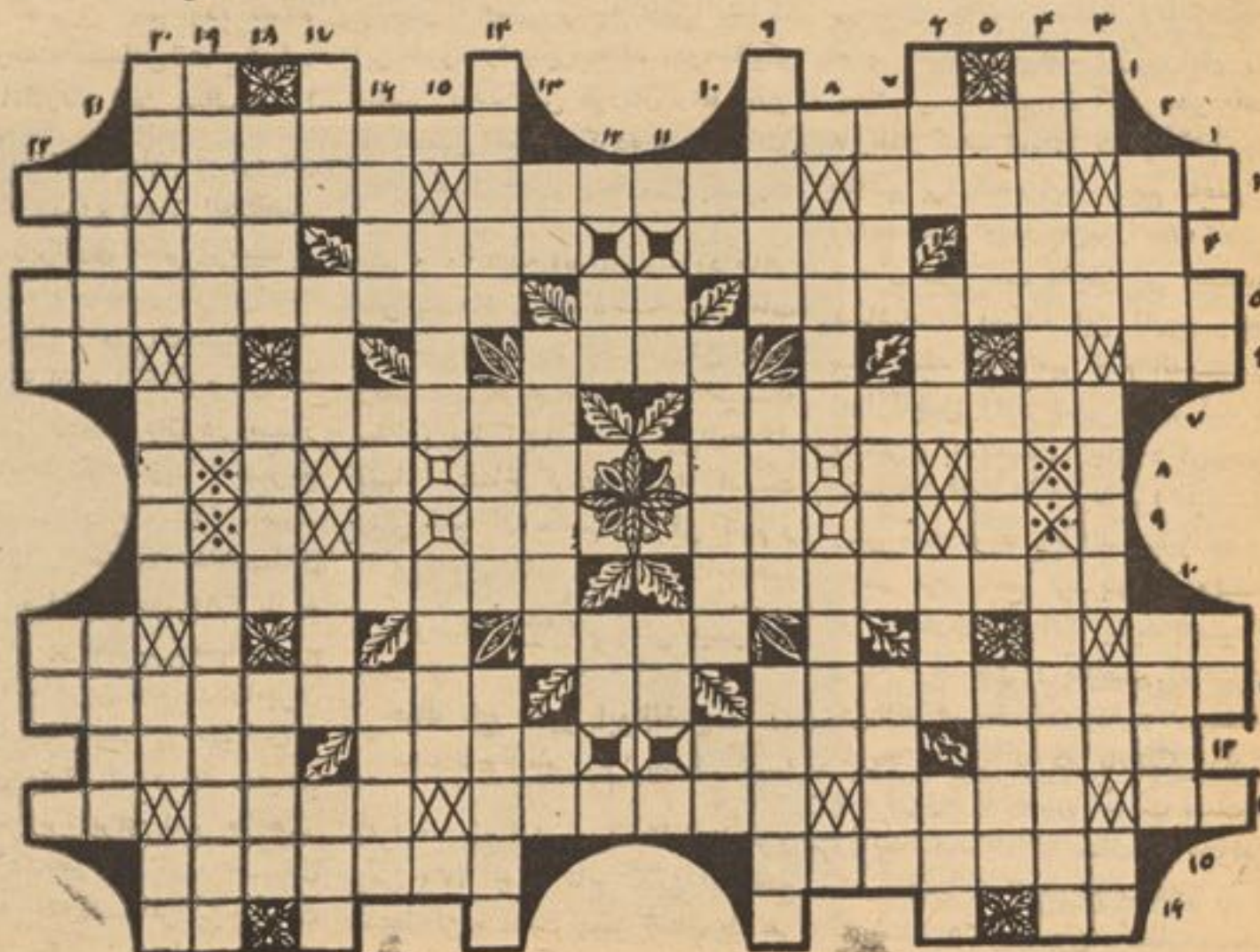
جدول کلمات متقاطع (شماره ۱۵)

افقی :

- ۱- دروازه دهن- چوپان میزند-
- ۲- کشوری است در اروپا- زخمی ها
- ۳- راست نیست- ارجاع-متدین
- ۴- وپرو مذهب- جمع اثر- ضدخوب-
- ۵- تیزاب- نوید پراکنده- فناء است- ملک و شهر-
- ۵- رهبران و صاحبان قدرت- درنده- ستاره فلم های هندی-
- ۶- شراب- پول آلمانی-خودش-
- ۷- یک مملکت اروپایی- مرد بزرگ و فقید مصر-
- ۸- حرف نهمی عربی- کلمه ندائیه-
- ۹- لباس بزرگان- اول بی اول-
- ۱۰- مسئله آن در ملل متحد است- مملکت بزرگ آسیا یی-
- ۱۱- نفس- انجام بی انجام- از عطر خوش است-
- ۱۲- از نویسندگان فرانسه- قلم بی سر- کانالی بین افریقا و آسیا-

عمودی :

- ۱۳- از خوردنی ها- گذشتن از دنیا- کتبه است- مو تر شکسته-
- ۱۴- یک پرند- از مو سم های سال- از بر اعظم ها- فاشیست های آلمان- پلی پنتو
- ۱۵- خود قوه اسید- برگ ریزان بی انجام-
- ۱۶- دروازه پشتو- هشتم پشتو- عمودی :
- ۱- عزم بی آغاز- یک عدد-
- ۲- از شاعران افغانستان- تکمیل شده-
- ۳- حرف نهمی عربی- نصف ساعت- شامی برگشته- هزار کیلو- یک پرند-
- ۴- از فلم های هندی- کسی که رشوت میگیرد-
- ۵- شکست- معکوس آن قلنگ میشود- از ارکان اسلام-
- ۶- از انواع درختان- که سیب در پشتو- همه اش یکی است-
- ۷- لاری شکسته- مهند- مین زمین هارا چنین میکنند- ماده که در رنگمالی چوب بکار میرود-
- ۹- داشت خودش- انکج است- ۹ گنجش معروف است- در کاغذ ها استعمال میشود- تولد شدن-
- ۱۰- یکی خارجی- جمع منار- ایستادن پشتو-
- ۱۱- این پشتو- در آن آب جریان دارد-
- ۱۲- دروازه- جام آن مشهور است-
- ۱۳- فن سر چپه- جمع کجاوه- یک میان خالی-
- ۱۴- از کمپنی های جرمنی- از فلم های هندی- نو پسندگی و سیر زایی-
- ۱۵- همه اش یکی است- از ولسوالی های مملکت ما-
- ۱۶- راهی است- از میوه های نرس- حیوان دریایی بزرگ-
- ۱۷- چتل- اعضای بدن- آسمان است- زمین است-
- ۱۸- یکتو- زاویه- پایان دنیا



طرح جدول ها از: صالح محمد کپسار

صفحه ۵۲

از اشکال هندسی -

- ۱۹- کسانی که صبر میکنند (معکوس) - بی هو شی در طب-
- ۲۰- پول چایان- هر دوی یکی است- دزد- مو سر چپه- ما در عربی-
- ۲۱- جوان- در دهن است-
- ۲۲- هر دوی یکی است- توان و طاقت در پشتو



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جوراب های زیبا و

شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث

تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



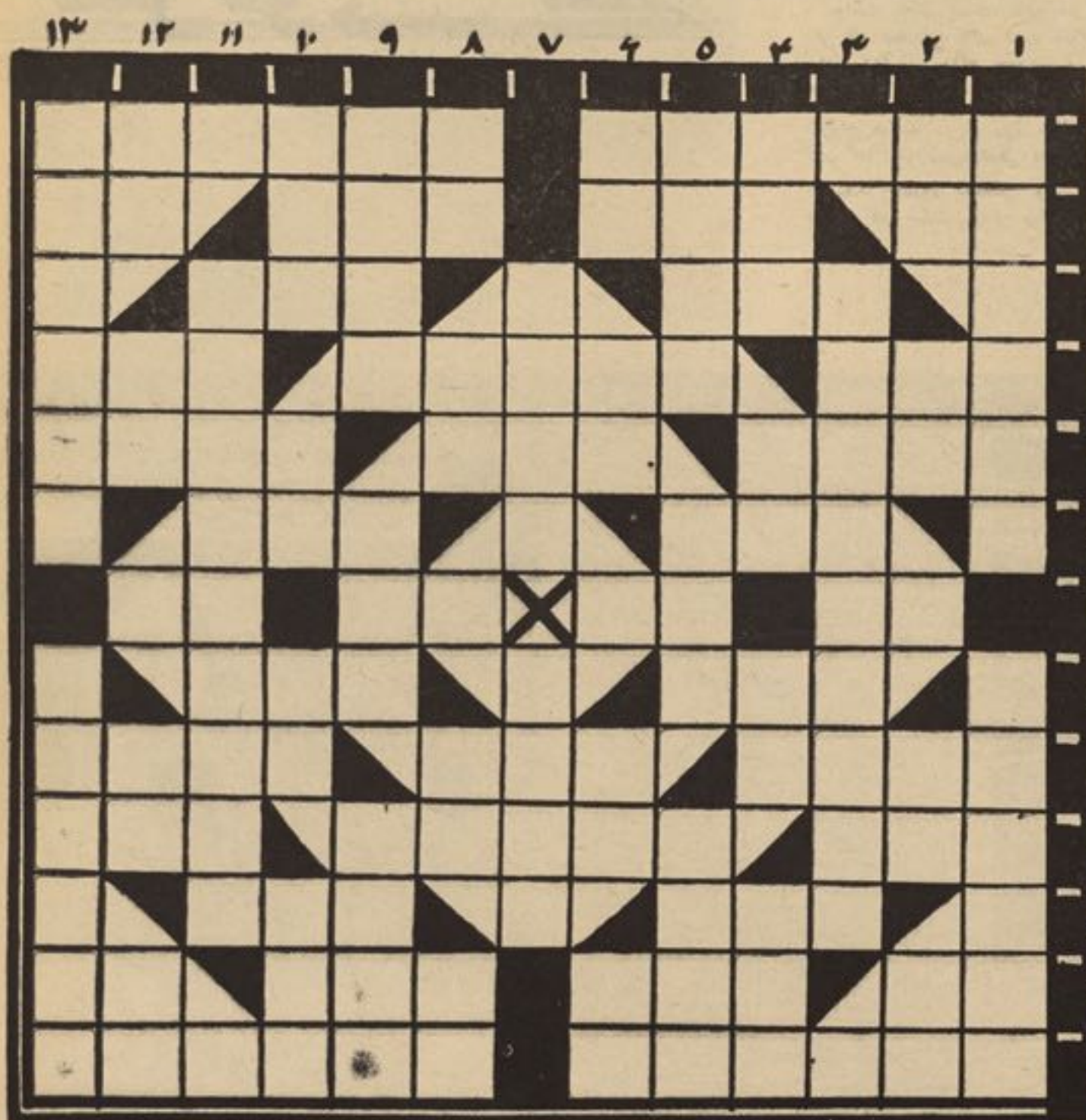
شرکت صنعتی پلاستیک

برای دو نفر کسانیکه موافق به حل جدول میشوند بهکم قرعه یک بیت جواب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.

ژوندون

جدول کلمات متقاطع ((شماره ۲))



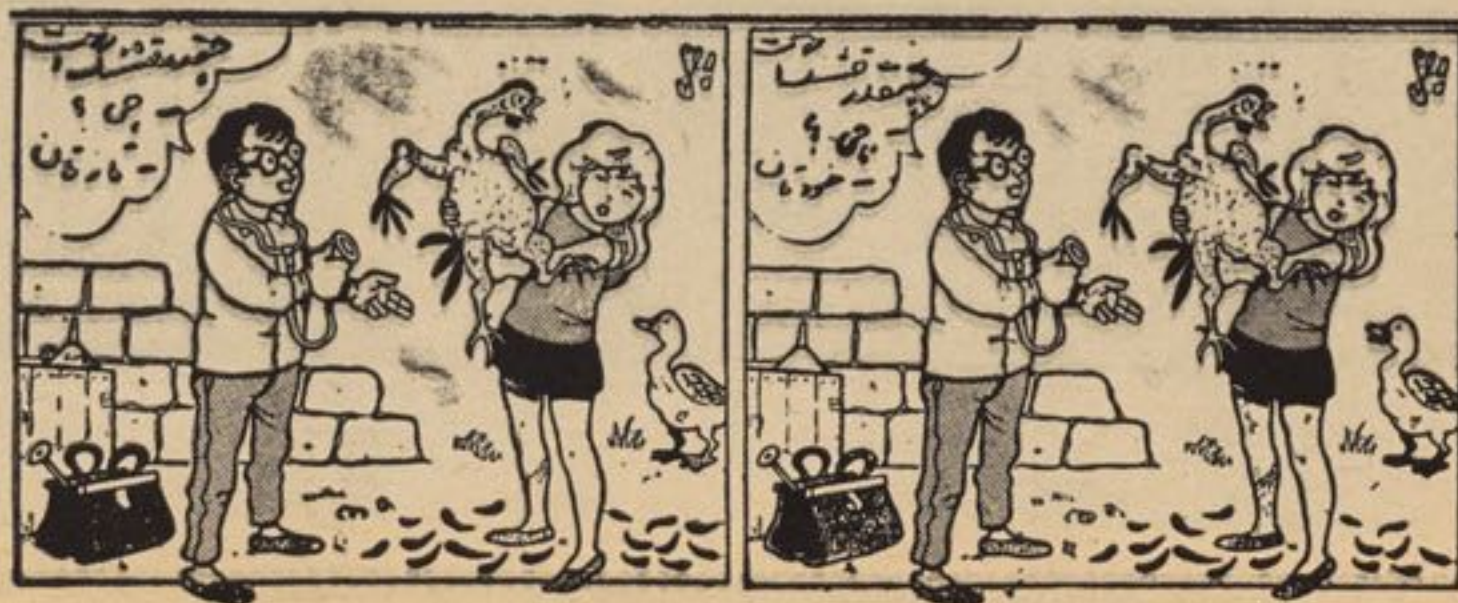
افقی

- ۱- رفیق شمع- مملکت اروپایی-
- ۲- نه خارجی- آهو ی بی سر
- ۳- پستو- یک حرف- مردویش یکی است-
- ۴- ماه درپشتو- شیس-
- ۵- ماه پراکنده خارجی- بسته- میل است-
- ۶- ماه جون آلمانی- جای میوه-
- ۷- موافق بوستان وگلستان-
- ۸- طبل با املای غلط- چیزی که می چسبید-
- ۹- یک عدد- یک خارجی- نصف حامی است- مادر عربی-
- ۱۰- مطرب بی پا- از خورا که باب-
- ۱۱- لحاظ- سی روز- ضد پائین-
- ۱۲- مواد سوخت ما شین ها-
- ۱۳- بیروبار با املای غلط- از آرد می سازند-
- ۱۴- در پاندارد آشو کا است- غرضه عا میا نه-
- ۱۵- اشاره دور- فرمان بی (ر)
- ۱۶- وبی «الف»- مهم است- مرد بی پا-
- ۱۷- شهری در شوروی- از جمله عساکر است-
- عمودی

- ۱- پر نده ایکه در افغانستان نیست- غدر کردن-
- ۲- چهره- نه خا رچی- حیای بی پایان- مر طو بی-
- ۳- ستاره از قلمهای هندی-
- ۴- آتش پشتو- سیب بی سر-
- ۵- طوط است- پیش از آفتاب برآمد-
- ۶- شمالی است در بهار- دختر در پستو- به مسلمان ها میگویند-
- ۷- در مهبیب است- محبت-
- ۸- نصف نماز- کند بی سر-
- ۹- رشید- در مطبوعه میشود-
- ۱۰- مطرب- خوش-
- ۱۱- فوت نشد- طفل میکشد-
- ۱۲- زهر- بید بی سر است- حرف نهی- در آب است-
- ۱۳- سلسله کو می است در شمال هند- حیوانی است خریطه دار-
- ۱۴- چهره- مردویش یکی است-
- ۱۵- قمار بی انجام-
- ۱۶- عاشق و معشوق هستند-

چند اختلاف

درین دو کاریکاتور که ظاهراً شبیه
همدیگر معلوم میشوند چند اختلافی
وجود دارد ، آیا میتوانید اختلافات
هر دو شکل را پیدا کنید ؟



در شماره های گذشته خواندید:

سرخوش

«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از هممنفی های دوره شاگردی اش است میرود، و تصادفاً در آنجا يك هممنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقابلاً به يكدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسببیه داستان:

پروین، همسری «واندا» نزدیک میشود، مثل اینکه سرش زخمی شده، و او را در بره باند.



اینم نزدیک «واندا» و پروین
به لطفت دوستیاشان
در وقت شام یکدیگر را
ملاقات میکنند.



و اینرا باید بدانید که سر عازما و هر کار خردی منوم
نه اینجا هم رفیق نصیب اخوان شد.



من هم از غمات بدی در شدم... بعد از چاشت
خودم را و عمو رفیقانه ای نامم را آتش کردم.

اینم چینی بود که باید از سر انجام میدادی.



«واندا» حالت خجسته است.

کاملاً خوب، اما روزی بدی را گذراندم. توجیه بود.



بخاطر شروت
فوتو رومان جالبی
که ساعتها شما را
سرگرم نگه میدارد



از هفت آینه



بدتر از مرگ

گریج با دیدن یکی از گارسون ها که به سوی بارمیرفت چیزی را باخاطر آورده جواب داد :

- بنظرم یکسفر اینجا هست . این گارسون ، صبر کن .
از اینجا پایین رفته داخل مطبخ شدند . گارسونها ، معاونین و حتی رئیس شان به شدت مصروف کار بودند و آمادگی می گرفتند . وقتی یکنفر گارسون بشماره گریج کار خود را ترک کرده نزدیک آنان آمد ، سایرین ناراحت نشدند چه دراصل هم کاری که امشب انجام میدادند مافوق ظرفیت شان بود . هر دو به سالون دانس برگشته منتظر او شدند . وقتی با یکنفری پراز مشروبات نزدیک آنها رسید ، گریج ب زبان رومی آهسته گفت : به طرف آخر سالون برو . وگرنه مجبورم ترا پوزیشت بزیم تا از نوشیدن بازمانی .
وقتی گارسون با تعجب بسوی او دید . گریج اندکی نقاب خود را پائین زد . در چهره اش نه اثر خشم و نه علامت ناراحتی دیده میشد .

ولی در حال این چهره فاقد ترجم جلوه میکرد . گاریسون دور شد . آنجا از اتاق دول که در طبقه بالا قرار داشت ، سروصدائی بلند بود و آواز خنده پوسه که شادی در آن موج میزد ، بگوش می آمد . اکتورها آمده بودند .

گریج از سالون بانای کوچک پهلوی می نشست و همینکه وارد شدند یقه گارسون را گرفته تکان داد بدین شدتی که گارسون بدیوار روی رویی خورد و از درد بناله درآمد ولی حرفی نزد . گریج گفت :

- فریاد بزن . مردم بیناموس اینطور میکنند . فریاد بزن و پولیس را صدا کن .

گارسون بناله جواب داد :

- نزدیک بود ، مرا بکشید .

- آه ، البته که قصدم اینست . گارسون در حالیکه بطرف گاریسون که دنبال شان داخل شده بود ، بانگاهای التماس آمیز مینگر بست ، گفت :

- چه شده است آقای من . من که کاری نکرده ام . اگر تصور میکنید خطایی از من سر زده من قطعاً خودم از آن بی اطلاع ...

بابگوش رسیدن یک فریاد وحشت آور ، حرف او قطع شد . دست گریج جلو چشمان او بود و شیشه روغن ضد آفتاب در آن دیده میشد . گریج بالعنی خشن به او میگفت :

- رنگت بسیار سرخ شده ، آفتاب زدگی داری بگیر و ازین روغن بصورتت چرب کن .

- نمیتوانم استعمال کنم آقای من .

- ولی حلال مجبور استی - بگیر .

- یک شیشه این روغن چهل لیره قیمت دارد ولی من بتوده هزار تا ۲۰ هزار لیره

میدهم که آنرا استعمال کنی . من از کسانیکه روغن ضد آفتاب زدگی استعمال

ناتمام

هایی از گالویی خواهد نواخت ، قمار باز ها قمار خواهند کرد . معاشقات و دول های نیز واقع شدند است .

گاریسون ، خودداری نتوانست :

- چه گفتید ؟ چه واقع شدنی است ؟

- دول . وبعلاوه شامپونهای المپیا نیز

مسابقه می خواهند داد . واینها همه در داخل پروگرام گنجانیده شده است . آیا شما

پروگرام ندارید ؟

گریج جواب داد :

- خیر ، شاید ناکسوس فراموش کرده

آنرا بیاورد .

- این کمی تعجب آور است .

منهم همینطور فکر میکنم .

گاریسون پرسید :

- آیا مدعوین در هر دو طبقه میتوانند گردش

کنند ؟

- حتی ترانس هم در اختیار شان است .

- ترانس هم ؟

پوسه باهیجان نباید کرد :

- آنجا بشکل یک باغچه زیبا وخیال انگیز

در آورده شده است . هرکس از مهمانان

خواسته باشد میتواند آنجا رفته هم غذا

بغورد و هم صدای موسیقی اما توران را از

میان زورقها بشنود . واقعا خیلی قشنگ

است .

وقتی گریج و گاریسون از او جدا شدند ،

پوسه هنوز هم در فکر بود . اگر بتواند به

کشتن گریج موفق شوند ، چه کار خوبی

خواهد شد ولی در حال کشتن این حریف

هم نباید کار اسانی باشد . درجائی که

ایستاده بود ازین اندیشه مخترع تکان خورد

و بعد بالا افکندن شانه هابرای پذیرایی از

آرتیستها ، حرکت کرد .

ترانس واقعا چنانکه پوسه گفته بود ، زیبا

بود . درختهای بزرگ برای ما ز خوردن ،

روشناییهای آسون کننده ، کوچ های

مستریج ، میزهای طعام ، یک بار کوچک

بابوفت وگلهای مجموعه شاعرانه بی راتشکیل

میداد . گریج آنها را مثل اینکه گرفتار رویا

یا آسون باشد ، تماشا میکرد . درپایین

کانالی بزرگ نظیر دریایی از روغن نور ها

را بخود انعکاس میداد و بندرگاه نیز بقدر

کافی روشنی میداد .

گاریسون گفت :

- فکر میکنم نوشیدن ما ، کار درستست

نخواهد بود . اگر یک دوست دیگر ما هم می بود

سرویس میشد ، مشغول بودند . مثل این بود که در پشت میز بار ، چشمه بی وجود دارد چشمه شامپانی . گاریسون یک گیلز خالی خواست و آنرا از چشمه پر کرده چشید !

- ایتالیایی است .

یکی از گارسون ها با شنیدن حرف او گفت :

- چشمه فرانسوی اش در آن غرفه دیگر

است ولی برای افتتاح آن منتظر آقای ناکسوس

استیم .

گریج و گاریسون از زینته های وسیع

مرمرین که بوسط دورریف اتاقهای لوکس

در چپ و راست ، داخل میشد ، بالا رفتند .

پنجره هایی که بسوی کانال بزرگ شهر

باز میشد ، بسته بود . این اتاقها که از هر

زرد اعمار شده بود ، با سیستم تنویر مودرنی

که به آن داده شده بود ، چشم را خیره میکرد .

بعد داخل اتاقی شدند که قسمی پراز مرغان

سحر خیز در آن دیده میشد . اتاق متصل آن

اتاق بازی بود که در آن باورقهایی که از عاج

ساخته شده ، بازی میکردند . هر دو بغراغت

این اتاقها را گردیدند تا خوب به وضع آن

آشنا شوند . بعد هم وارد یک سالون کم عرض

و طولانی شدند که روی آن ریگ فرش شده

بود . گریج به گاریسون تگریسته پرسید :

تعجب است .

آیا اتاق زور آزمایی همین خواهد بود ؟

صدایی جواب داد :

- غریزین چه چیزی بوده میتواند ؟

گریج بسوی دپ و ردی برگشت . مردی

جاق باموهای قهوه بی که چهره بی چون

الیه عشق تیپولوداشت ، ایستاده بود ولی

لباس گاردنیالی در برداشت و در دست او نیز

نقاب بازی از عاج دیده میشد .

گریج ، در حالیکه بسوی او حرکت میکرد ،

گفت : تو باید پوسه باشی .

مرد احترام کنان جواب داد :

- آری . رسام ، رئیسور ، دایرکتور و

خالق این محل مخلص شامپوسه .

گریج ، کم کم به او نزدیک میشد و صدای

خفگی که از کجک های ملایمی روی فرش

ریگ بر میخواست محسوس نبود اما شمشیری

که در کمر داشت ، زود جلب توجه میکرد .

پوسه با دقت به او ، نزد خود فکر میکرد :

« مثل گربه ، جالاک و سریع . نمایی از نمایش

نظم و درخششی از مرگ . اگر دست کسی

بر روی او بلند شود ، دیگر در زندگی روی

خوشی نخواهد دید . » گریج معرفی کرد :

« من ، گریج رئیس محافظین امشب و اینهم

گاریسون معاون من .

- خوشحالم . بیاید تا قدری راجع به

امشب بشما توضیحات بدهم .

وقتی صحبت میکرد چنان می نمود که

اعتمادی که بخود داشته ، در حال تزلزل

است :

- ونیس از روزنی که ونیس شده چنین

شیی را باخاطر ندارد . در سالون بزرگ دانس

از شاهان قدیمی گرفته تا ستاره های سینما ،

اصیلزاد گمان ، کشتی گمان قهرمان

مسابقه کزندگان باموتر ، فابریکا تود ها ،

زمانی که برای یکشب بیک دالر کسریه

میشوند ، یوکسور ها ، شامپونهای مسابقات

قایق دوانی و غیره را خواهید دید . در آنجا

شمارقشهای تویست ، چاچاچاوشاک را تماشا

خواهید کرد . مناظر تابلو هائیکه از تیتیان

در اینجا ظرف هنرمندان بزرگ تیاتر و

سینما بطور زنده تمثیل خواهد شد .

همچنین صحنه هایی از زندگی ۲۴ ساعت

در ونیس نمایش داده میشود .

یکنفر هارپ نواز دسته اورکستر پارچه

معدک گریج بجواب ناکسوس پرداخت .

- کارت دعوت ندارم .

- بگیر الساعه . همین جااست . اینرا

گفته و چند قطعه کارت دعوت بسوی گریج

پیش کرد .

- تشکر میکنم . آنوقت متوجه فلیپاشده

گفت : گردن بندت در حال باز شدن است .

آنرا محکم کن .

ناکسوس گفت :

- من درستش میکنم .

گریج از میان کارتها دو قطعه آنرا گرفت

و گفت :

- برای من همین کافیست . شنب در

بالماسکه باهم خواهیم دید .

• • •

گاریسون در گوشه میدان نزدیک ساحل

جانیکه با گریج قرار گذاشته بود ، انتظار او را

می کشید . یالانی قرمزی در بر کسره

و نقابی بچهره خود زده بود . با شمشیر دازی

که بکمر بسته بود به جانب فراری از زندان

روم قدیم مشایبت داشت . هر دو جوان

ندم زنان در کنار ساحل تا نزدیک قصر رسیدند .

از آنجا بخوبی میدیدند که قایقهای موتور دار

با چه فعالیتی مشغول نقل و انتقال پرسونل

گشتی و سایر مالز مه ضیافت بدخل قصر

بودند . گریج گفت : از نقابت خوشم آمد .

گاریسون جواب داد : فقط برای من

ساخته شده .

گریج کارت دعوت او را برایش سپرد .

یک جمعیت کوچک مشغول تماشای آنان

بود زیرا درست نزدیک محل زورقهای تفریحی

ایستاده بودند .

گاریسون باوصفی شاهانه بیکسی از

زورقها اشاره کرد . هر دو سوار شدند و

زورق بسوی سنگهای زینته مرمرین قصر که

در پرتو چراغهای رنگارنگ ، برق میزد ، راه

افتاد . وقتی زورق بیای زینته قصر رسید ،

دو نفر از کارمندان گشتی که لباس شان

مثل برف سفید میزد ، بوسیله دو جنگک ،

زورق آنانرا متوقف و دو همسفر را بساحل

پیاده کردند .

از میان جمعیت یک آواز « آه » خفیف شنیده

شد .

نخستین گروه مهمانان وارد شده بودند .

برده آهسته آهسته عقب میرفت . تیسوس

که فیلاوارد شده بود ، خود را به گریج رساند

و بهر دو نفر سلام گفت . جمعیت باردیگر نفس

تازه کرد . گاریسون پرسید :

- مگر اینجا چهره نامطلوبی وجود دارد ؟

بعد منتظر جواب نمانده برهنمایی تیسوس

وارد از دحام شدند . سالون بزرگی که در

طبقه مدخل قرار داشت با انواع قندیل ها

جلجراغ ها غرق نور بود . در دیوارها تابلو

های پر قیمت واصل از بزرگترین نقاشان

قدیمی و معاصر جلب توجه میکرد . گاریسون

مقابل یکی از آنها توقف کرده گفت :

- اینکه می بینم کاملترین کتبه « تیتیان »

است . چه کسی ممکن است آنرا کشیده

باشد ؟

گریج بسادگی جواب داد :

- خود تیتیان .

- اگر کسی ؟ تابلوی تیتیان بنام های

« ورونوس » « تیپولو » « لوتکی » و گاریاسیو را

داشته باشد ، میتوان او را مالک تیروتی در

حدود هفت و نیم میلیون دالر قبول کرد .

واقعا فوق العاده است . در این تصاویر

قدرتی که میتوان با چشم دید و با دست لمس

کرد . در گوشه دیگر سالون اورکسترای که

از روم آورده شده بود آخرین آمادگی های

خود را برای آغاز کارش می گرفت و در گوشه

دیگر نزدیک باری که از گلهای رنگارنگ

چشم را نوازش میداد عده بی بغور دن گوکیل

و سکی و شامپانی که چون آب جویبار بیدریغ

رمز شوهر داری

شوهر وی از معاشرت زیاد با مردم و شرکت محافل نیز لذت می برد ،

خاننش در نظم و ترتیب خانه و تزئین اتاقها سلیقه و کوشش زیادی بکار

بردو جذابیستی به محیط خانه داد

تا شوهرش بجای آنکه دایم از منزل

قرار کندو بار فزایش در خارج خانه

بگذراند ، بتواند آن نان رابا غرور

و افتخار بخانه بیاورد .

از چه چیز های خوشش می آید و سلیقه اش چگونهاست ، به مطالعه

اطراف و جوانب کار پرداخت تا خود رابا مو فقتی هما هنگ سازد .

چون شوهرش علاقه شدیدی

به بازی شطرنج داشت ، همسرش

نیز به سرعت رموز آن بازی را فرا

گرفت تا بتواند مثل یک طرف مقتدر

با وی بازی کند . از سوی دیگر چون

این خانواده به امید يك زندگانی تازه، بسوی گنگ مقدس می‌روند و در کلیه متروك آنان ماری به آرامی میخزد.

ستیا جیت رای در ساختن این فلم به همان اشکالات خانواده بی که در فلم نشان داده میشود، برخورد. این سخن در حال حاضر شکفتنی انگیز به نظر میرسد، ولی در آن روزها بخش بزرگی از پول که حکومت به سینما تخصیص داده بود، به حساب «راه سازی» مصرف میشد، و تصاد فائام فلم را میشود «آهنگ راه» ترجمه کرد.

روز نامه «تایمز آف اندیا» نوشت که این فلم از گمراهان زیبا روی، زیبایی های سحر انگیز و آدمهای بی پروایی سخن میگوید که هر لحظه آهنگی سر میدهند. با اینهمه مردم از این فلم استقبال کردند.

ستیا جیت رای میگوید که سینمای هندوستان امروز سه مکتب دارد: مکتب بمبی، مکتب تامی لندو کیرالا و مکتب بنگال. بمبی به خاطر کثرت تولید فلم آوازه‌ی بیشتری دارد که فلمهای بمبی به زبانهای هندی و مراچی ساخته میشود که عده زیادی از مردم این دو زبان را میدانند، فلم های تامیلی و فلمهای که در کیرالا ساخته میشود، به زبانهای خود این ایالتهاست از همین رو تماشاگر زیادی ندارند.

ستیا جیت رای میگوید که فرق بزرگ فلمهای بنگالی و فلمهای محصول بمبی در آن است که فلمهای بنگالی نسبت به فلمهای محصول بمبی خصلتی به مراتب عمیقتر و جدی تر دارد. فلمسازان بنگالی که غالباً خود کارگردان و تولید کننده هستند، از محدودیت قرار دادها رنج نمیبرند و همانگونه که خودشان می‌خواهند، کار میکنند. بدون آنکه از کسی دیگری دستور بگیرند.

بد بختانه اکثریت تماشاگران سینمای هندوستان را افسرد، بیسوادی تشکیل میدهد که در باره هنر راستین تصور روشنی ندارند. برای مشاهده میتوان کرد: همان يك وسیله سه گرمی و گریس از اشکالات زندگانی نیست. برین اساس آنان يك عشق تراژيك را می‌خواهند. که باز دو خورد ها، گریزها آهنگها، رقصها و فرجام خوشی هم راه باشد. تولید کنندگان خیلی خواستار چنین فلمها هستند، زیرا میداند چنین فلمها پول سرشاری

شماره ۴۴

میاورد. در چنین وضعی، کارگردان «استخدام شده» باید یا همین را موجود را در نوردد یا از کارش به حیث يك هنرمند دست بکشد. تولیدگران استقلال کارگردان را به رسمیت نمیشناسند.

ستیا جیت رای میگوید «برگردانیدن سینمای هند به خطوط ریالیستیک عملیه نیست درازو پیچیده ولی درین زمینه نشانه های پیشرفت وجود دارد. ما در بمبی کارگردانانی چون خواجه احمد عباس، بسرو بتر جی، مانیکاولو بته چارجی داریم که آدم همیشه در انتظار فلمهای آنان است، من بدین باور هستم که ریالیزم سرانجام پیروز خواهد شد. همین تمایل آینده سینما توگرا فسی هندوستان را تعیین خواهد کرد. اما این کار، کار يك روزه نیست. کار آخر ستیا جیت رای «سارا آکاش» نام دارد. مکان فلم دهکده بیست در دهه چل در بنگال. آدم

بقیه صفحه ۲۳

سینما در هندوستان

اصلی فلم بر همین جوا نیست که فکر می‌کند حق دارد به عقانان عامی را به دیده تحقیر بیند. وی خودش را با دار می‌پندارد و از احساسات مذهبی مردم برای رسیدن به هدف هایش بهره برداری میکند. بعد، قحطی فرا میرسد و فقر پیا تمام مردم دهکده نابود میشود، آن وقت است که بر همین جوان در مییابد همه آدمیان برابر اند و نباید کسی را به خاطر اینکه از کاست باین تراس، به دیده تحقیرنگریست غصه مردم را بهم نزدیک میسازد و جدایی های مصنوعی را از میان بر میدارد.

هفت خرابکار صلح دوست

در هندوستان این نکته خیلی اهمیت دارد که قشر روشنفکران چه راهی پیشتیبیا نمیکنند. آشنا بی با ساخته های فلمسازان مترقی بنگال و بمبی نشان میدهد که روشنفکران خلاق به انداز های نپرو وفا دار هستند.

ما میخواستیم به خانه بی برویم در بین این خانه و کرانه بحر يك قطار هو تلهای مجلل قد کشیده

بودند. آدم ساحل معروف «جوهو» را در دامنه بمبی میتوانست دید. یکی از هوتلهای بسیار پر آوازه این ساحل «خو رشید وریک» نام دارد.

ما به خانه دوست مان خواجه احمد عباس کارگردان چیره دست سینمای هند میرفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم وی تبسم کنان از چوکی نی بر خاست و ما نند همیشه بالحن طنز آودی گفت: «ثروتمندان از عقد دارایی خصوصی رنج میبرند آنان باید خور شید خودشان را داشته باشند و سهم خودشان را از ریک هم دارا باشند».

خواجه احمد عباس کورتی جیمی به تن داشت و عینک ضخیمی پوشیده بود. ما با او در باره یکی از آخرین فلمهای او صحبت میکردیم که فلم نامه آن را نیز خودش نوشته است این فلم «هفت هندوستانی» نام دارد.

داستان فلم در پونا، در سال ۱۹۵۵ آغاز میشود از پونا تا گوا چند صد میل فاصله است. گوارا پور تگا لیان در سده شانزدهم برای بار دوم اشغال کردند. در داستان فلم هفت نفر هندی در شهر پونا تمرین کراته و راه یابی جنگلها را می بینند تا به گوا بروند. این هفت نفر خراب کار نیستند و مامور پت دیگر دارند آنان باید به مرکز شهر «پان جیم» پایتخت گوا بروند و بیرق سه رنگ هندوستان را در آنجا برافرازند.

مردم گوا نیز به مقاومت گرو می دعوت شوند. مردم جهان باید دریابند که این هندوستانیها هستند که میخواهند گوا آزاد شود، نه کدام نیروی بیگانه. این هفت نفر سلاحی ندارند، تنها يك بیرق را حمل میکنند.

خواجه احمد عباس درباره فلمش گفت: «مطلب تنها این نبود صفحه ای از قهر مانیه های گذشته را در برابر دیدگان مردم بگذارم. منظور اصلی من به صورت مستقیم و غیر مستقیم این بود که مردم را به وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام فلم

این هفت نفر در زمانی نزدیک به زمان حاضر با هم ملاقات میکنند. آنان که روزگاری برای مبارزه با دشوار پهای بزرگی با هم متحد شده و جسم واحدی را تشکیل داده بودند اکنون در اثر فقر که های ملی و تعصبات مربوط به کاست، از هم دگر جدا و بیگانه شده اند. من درین فلم خواسته ام به پنجابی ها، تا میلی ها و بنگالی ها خطا بدهم که مواظب باشند و همواره به خاطر داشته باشند که همه هندوستانی هستند».

ما به خواجه احمد عباس گفتیم که تخیل او قصه اثر ناکی آفریده است.

پرسید:

تخیل؟

سپس لبخندی زد. دری را باز کرد و صدا زد:

— مدعو کرجی چند دقیقه اینجا میایید؟

مدعو کرجی معاون اوست. وی سینمای بمبی مصمم و نیرومند دارد در زنج و کناره های چشمهایش جای زخم هایی باقیست. این زخمها که نشانه های چاقوی پورتگا لیان است، در واقع حیثیت امضای پولیس پورتگال را دارد. مدعو کرجی از کسا نیست که در بیست و دوم ماه جولای سال ۱۹۵۵ بیرق سه رنگ هندوستان را در گوا برافراشتند. مدعو کرجی پیش از آزادی گوا به دست پورتگا لیان در سیاه چال مخوفی شکنجه شد. بعدها، با پای شکسته يك میل راه را تا مرز هند سینه مال طی کرد. اکنون وی با این تجاربش در فلم «هفت هندوستانی» خواجه احمد عباس را معاونت میکند.

بقیه صفحه ۴۱

سعادت در حسن...

شکوه و شکایت در باره چیز های که شما نمی پسندید سعی در بهبود آنها کنید اگر این کار از عهده شما ساخته نیست آنها را فراموش کنید. در روی زمین هیچ نقطه ای از قهر مانیه های گذشته را در برابر دیدگان مردم بگذارم. منظور اصلی من به صورت مستقیم و غیر مستقیم این بود که مردم را به وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام فلم

پښتورگی دانسان

خای وی چه له خوورخو څخه زیات نه اوږد پیری دغه ښی کله کله نه پیرنډلی کیږی او ناروغ داد را ری دستگاه دمرمن عفونت خوانه درومی. پښتورگی ولی دیری جوړوی. په عادی حالت کښی هغه موادچه دادرارو په وسیله دفع کیږی، په هغه کښی محلول وی او له همدغه امله رسوب نه کوی. سره ددی کله کله دغه مواد دیوی مرکزی هستی په شاوخوا راټول کیږی او ډیره جوړوی ډیری راز راز اوبه بیلو بیلواندازو لیدلی کیږی او هغه په پښتورگو، مثانه اودادرارو په مجرا کښی لیدلای شو. دډیری جوړو لو علت کله څرگند او کله نامعلوم وی. هغه عوامل چه دپښتورگی دډیرو په جوړو لو کښی اغیزه ناکدی، په خو ډوله دی داوبو او هوا اغیزه ددغی ناروغی په پیدا کیدو کښی څرگنده شویده. ځکه چه توده او چه هوا دادرارو دغلظت له امله، دم برود پیدا کیدو دباره زمینه برابروی اوداخره نابته شویده چه پښتورگو ډیره په هغو کسانو کښی چه په توده اووچه سیمه کښی ژوند کوی نسبت هغو کسانو ته ډیره زیاته وی چه په مربوطو څایو کښی اوسی. دغه موضوع دنړی په دوهه عمومي جگړه کښی پوره نابته شوه. داځکه چه هغه عسکر چه په تودو سیمو کښی اوسیدل، زیاتره دپښتورگی په ډیره اخته کیدل. ددغو ډیرو زیاته برخه داگزالات له ډولو څخه وه او علت یی داوچه وی زیاتره هغه سابه خوړل چه اسید اگز الیک پکښی زیات و بل علت یی دادراری دستگاه خرابوالی او عفونت دی. هغه کسان چه داد راری دستگاه په عفونت اخته کیږی، دنورو په نسبت زیاتره دپښتورگی ډیری پیدا کوی. ځکه چه په ادرارو کښی موجود مواد زیاتره دسپین گلول یا کثیفوذراتو ده شاوخوا کښی رسوب کوی اوډیره جوړوی. داسی گمان کیږی چه په بدن کښی دویتا مین «آه» لږ والی هم دډیری په جوړولو کښی بی اغیزی نه وی.

زیاتره ډیری دکلسیم سره دترکیب په شکل وی اوله همدغه امله له ادرارو څخه دکلسیم زیات دفع په زیاترو

مواردو کښی د ډیری جوړولو سره یوځای وی. له ادرارو څخه دکلسیم دفع علت ډیری. مثلاً زیاته بیحرکتی دهیو کو دسستی اوله هغو څخه دکلسیم دجلا کیدو اودادرارو په وسیله دهغو دفع سبب گرځی. دغه پیښه زیاتره په هغو خلکو کښی لیدله کیږی چه دکوم علت په وجه شته شوی اوزیاته موده په بسترکی پاتی کیږی. دکلسیم زیات استعمال که دکلسیم دامبول دترریق له لاری وی او که دشیدو او نورو لبنیا تو دتصرف وسیله ددی سبب کیږی چه هغه غیر لازمه اندازه په بدن کښی جذبه نشی او له ادرارو څخه دفع شی او که زمینه مسا عده وی د پښتورگی ډیره تولید وی. دغه کیفیت کله کله په هغو ناروغانو کښی وینو چه دمعدی په ټټ اخته دی ځکه چه ددوی په غذایی رژیم کښی دمعدی دزیات تر یو والی دله منځه وړلود پاره شیدوی په زیاتره اندازه تجویز کیږی. دویتا مین (دی) زیات مصرف هم له ادرارو څخه دکلسیم دزیاتی دفع او د پښتورگی دډیری دجوړیدو سبب گرځی. ځکه چه دغه ویتا مین دنورو ویتا مینو په خلاف په بدن کښی پاتی کیږی او مسمومیت تولیددی اوله دی امله چه دغه ویتا مین دکلسیم په متا بولیسیم کښی دخالت لری له ادرارو څخه دزیات کلسیم دفع سبب کیږی. دډیرو دپیدا کیدو بل علت د ادرارو داندازی کموالی دی. که داد ددغو دفع اندازه دادرارو غی یا داوبود اړ مصرف له امله کمه شی دډیرو د پیدا کیدو پاره به محیط مسا عده وگرځی. دوا گانی هم دپښتورگی دډیری په جوړیدو کښی بی اغیزی نه دی چه په لومړی سر کښی یی سلفا میدونه شته او له همدغه امله ددغو دواگانو دتجویز په وخت کښی باید ناروغ ته سیار ښت وشی چه دهر یوه سره یوگیلاس اوبه وچښی تر څوچه پوره محمول شی اوبه پښتورگو وگو کښی پاتی نشی.

باید وویل شی چه نارینه د ښځو په نسبت دری ځله داد رارو دمجاری ډیرو سره مخامخ کیږی اود عمر له نظره انسان د ۳۰ او ۵۰ کلوتر

منځ په دغه ناروغی اخته کیږی. دښو له نظره کله کله ډیره موده وی خو سړی تر زیاتی مودی پوری ور څخه خبر نه وی. ځکه چه دپښتورگو د ډیری درلودونکی کسان زیاتره دملا او دهغی دشاوخوا له دردنه پرته نوری ښی نه احساسوی، مگر کله چه ډیره په حرکت راشی هغه درد تولیدوی چه داکتران ور باندی پوهیږی. دغه درد ډیر سخت او وژونکی دی په دی ډول چه دناروغ دخوب مانع کیږی. کله کله ددرد سره یو ځای دشوکه حالت هم منځ ته راځی ناروغ پریشانته او وارخطا کیږی، په وچولی کښی یی سړی خولی پیدا کیږی اودرد تناسلی آلی خوا ته ځغلی. ددرد ځای دډیری ځای دی او له دی امله په ملا یا نسی کښی احساسیږی. کله کله دډیری په حرکت سره ددرد ځای هم بد کیږی او ښایسی ور سره په ادرارو کښی وینه هم ولیدله شی. که ډیره په مثانه کښی ولو پیری. درد له منځه ځی. ددغی ناروغی تشخیص دادرارو

په صفحه ۷

طیب و فیلسوف بزرگ

نموده است . علاوه برین اویکی از شاعران توانای عصر خود و یکی از اساتید ادبیات دری رباعی در ادبیات شرق مخصوصاً ادبیات دری بشمار میرود . از آنجاکه او به ایجازیات شفاهی توده هاسخت علاقه مند بود، در انتقال دادن زانر رباعی از ادبیات شفاهی به ادبیات کتبی نقش مهمی ایفا نمود (۳) رباعیاتی که از وی بهمانند متضمن اندیشه های عمیق فلسفی او میباشد. مثلاً :

از لعل گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند کشاده شد، مگر بند اجل

يك بخش اندیشه های فلسفی ابن سینا توسط «وسی بن میمون و فیلسوف» «توماس اگوینی» و سیمیا ترویج گردید. اثر افکار ابن سینا درعالم اسلام متجمله این

امکان را بوجود آورد تا مردم با حفظ اعتدالات خود به اندیشه های فلسفی یونان آشنا گردند .

ابن سینا برخلاف فارابی و ابن رشد توانسته است يك «مجموعه فلسفی» را براساس تفکر آثار ارسطو و بااستفاده از آثار الافرانیان جدید و واقعیت، تدوین نماید . (۴) (باقی دارد)

(۳) ن.م. مله یف، تاریخ ادبیات ۲۰۰۰، جلد اول ص ۱۰۱، تاشکند، ۱۹۶۵ .
(۴) دائرة المعارف مختصر فلسفی (بیان عربی) بخش اعلام اسلامی، افزوده شده توسط دکتر ذکی نجیب محمود ص ۱۳، قاهره سال ۱۹۶۳ .

الریست جلدی . کتاب الانصاف . بما نه رسیده است .

«کتاب النجاة» از چهار بخش بزرگ: منطق، اریک، ریاضی و متافزیک مرکب است .
غیر از یشا مهم ترین آثار وی عبارتند از: «لسان العرب» درده جلد .

«اناشاده» بزبان دری مشتمل بر چهار بخش بزرگ .

«کتاب القانون فی الطب» مشتمل بر پنج کتاب بزرگ .

«کتاب القانون فی الطب» بحث عصاره تاریخ هزارساله طب که درعین زمان این علم را باوچ ترقیات نوین رسانید و تا قرن ۱۷ به حیات یگانه منبع طب مورد پژوهش و استفاده اروپائیان بود، در مرکز تمام آثار علمی ابن سینا قرار میگیرد .

بسیاری از آثار ابن سینا بزبان لاتین که در قرون وسطی زبان علمی اروپا بود و از وی آن به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شده اند .

ابن سینا علاوه بر آثار علمی معروف خود يك سلسله نصح های فلسفی مانند «سلامان و ایصال» (۲) «حی بن یقظان» و غیره که طی آنها افکار عمیق فلسفی با تمثالهای بدیع و وقایع معینی افاده میگردند، نیز تألیف

(۲) ابن طفیل (در قرن ۱۲) و عبد الرحمن جامی (در قرن ۱۵) نیز آثار بنام «سلامان و ایصال» دارند . این آثار با وجود اشتراک نام از حیث اضمحون و محتوای خود هر يك دیگری مستقل و جداگانه و در عین زمان مهم میباشد .

اساسات حقوقی زن و...

این فرمایش نیز از پیامبر اسلام است که: (کاملترین انسان ها از حیث ایمان آنهایی اند که صاحب اخلاق بهتر و نیکوتر باشند و بهترین شما کسی است که در مورد اهل و خانواده اش بهتر باشد، من بهتر از شما نسبت با اهل و خانواده ام نیکی و بهترم) و نیز: (زنان را برای انجام کار های خیر و نیکو توصیه فرموده از مخالفت آن هشدار کنید).

داشتن خوی و روش مسرت آمیز و لطافت طبع در برابر زنان، از جمله مکارم اخلاق شوهران بحساب میرود، زیرا این روش یگانه عاملی است که طیب خاطر و صفای قلب وی را جلب مینماید.

خلیفه دوم اسلام میفرماید: (برای مرد شایسته است که با اهل و فامیلش مانند اطفال پیش آمد نماید و البته حد اعتدال را از یاد نبرده چنان نشود که این عمل عیان اداره و تربیت را از دست وی رها سازد).

هشت - شوهر باید در برابر گفتار زن تحمل و حوصله را از دست ندهد و کمال گذشت را مراعات نماید حضرت پیامبر اسلام نیز گاهگاهی در مقابل فرمایشات خویش بجز فبایی از طرف همسران شان مواجه میشدند، ولی با حوصله و تحمل از آن میگذشتند و حتی کلمات رد آنها را با تبسم مقابله میفرمودند.

هکذا زمانیکه خلیفه دوم اسلام با حرف ردی از طرف همسرش مقابل شد با عتاب رو بجانب او نمود و گفت: (تو حرفهای مرا رد میکنی؟) پاسخ داد: (همسران پیامبر اسلام حرفهای او را بعضا رد میکنند در حالیکه او از تو بهتر است). خلیفه اسلام از شنیدن این حرفها بسکوت فرو رفت و صدایی از خود نکشید.

نم بر شوهر است تا علوم مفید و سودمند را برای زتنش بیاموزد و در فرا گرفتن این نوع علوم و دانش، با وی مساعدت و هم کاری نماید، عقاید دینی را در وی تقویت کند، راه عبادات، معاملات، حقوق زنا

شویی، عفت، امانت و نگهداری را باتمام رموز و اسرار آن بسوی واضح سازد و همچنان آداب شوهر داری و همسری، تدبیر منزل و روش تربیه اطفال، اقتصاد در زندگی و امثال اینها را با او بشمارد و کلیه ضروریات يك زندگی آبرو مند را برای وی روشن سازد.

پیامبر اسلام که ارشادات و پیامهایش جز بغاطر سعادت بشریت نیست، در باوه میفرماید: (زنان نیمی از وجود مردانند).

دوم شوهران با یدراز داری در مورد همسران شان در نظر داشته اسرار ایشان را افشا نسازند و حضرت پیامبر اسلام (ص) میفرماید: (از جمله گسائیکه بروز رستاخیز و باز پرس داری مقام ناگواری میباشد، یکی از آنهاي اندک در اثر رویداد های ذات البینی زنا شوهری با فشاء اسرار یک دیگر میبروزند و زن باشوهر، سر یکدیگرش برملا میسازد).

یازده - شوهران باید در برابر همسر خویش دارای غیرت کامل باشند تا این غیرت، ایشان را بران دارد که از همسران شان حمایت نموده کرامت آنها را محفوظ دارند و نیز غیرت از علایم و نشانه های ایمان بوده آنکه ضمیر و کانون وجودش از گری غیرت داغ نیست، نور ایمان نیز در نهاد وی خاموش و بی فروغ خواهد بود.

از آثار ایمان است که شوهر حاضر نشود همسرش بدون آنکه ضرورتی معقول در میان باشد، با این و آن بیامیزد، در خلوت بنشیند و یا با اینطرف و آنطرف بگشت و گذار بیجا ببرد داذد.

حضرت خلیفه چهارم فرموده: (انکار

مردی بانقلاب بقیه

«در مقابل نام من کلمه «ماد موازل» هم وجود دارد.»

دیک در جوابش اظهار داشت: «دیر یازود شما هم به اساس یک نمره مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. شما و امثال شما بدون قبول هیچگونه مسئولیت و بی خیال زندگی میکنید شاید من بقدر کافی خوش چانس نیستم و هم شاید بخت با من سازگار نباشد. اما یک روزی به خدمت شما خواهم رسید یا من با یکی از رفقای که بعد از من به این وظیفه مأمور میشود. شما نمیتوانید به یاری دماغ خود از قانون سوء استفا ده کنید؛ زیرا قانون محدود ولی دایمی و استوار میباشد.»

لو لا در جوابش بابی اعتنا می گفت:

«تفتیش منزل لم را نمیتوانم بشما اجازه دهم. اما یک موضوع را میخواهم خاطر نشان بسا زم که خوشم نمی آید از کسی وعظ بشنوم. و اگر آقایان کار شانرا تمام کرده باشند، در آنصورت میخواهم هم از شما خواهش کنم که بمن اجازه دهید تا کمی خواب شوم تا فردا صبح بد خاق بیدار نشوم.»

الک در پاسخ لولا گفت:

«این یگانه چیز است که هیچگاه نباید ازان هراسی داشته باشید. لولا به این حرفهای الک خنده اش گرفت و اظهار کرد:

«الک، شما آدم بدی نیستید اما یک خفیه پو لیس بد هستید. ولی باوصف آن قلب طلایی و مهربانی دارید.»

جوابی که الک به او داد اینگونه بود: اگر این حرف شما راست باشد پس جرات نخواهم کرد که تنهادر مصاحبت شما بمانم.»

۱۹

وقتی آنها به دفتر پو لیس برگشتند، الک هنوز در افکار خود عمیقاً غرق بود دیک گفت: «غیر قابل تصور است که بقیه ها هیچ ارتباط غیر قانونی بین هم ندارند و خلاف قانون حرکت نمیکند. خلاصه فکر میکنم ناچار خواهم شد از صدراعظم بخواهم این سازمان را اعلام کند.» الک با نا امیدی جواب داد: «هیچ بعید نیست که او خودش هم یک بقیه باشد. کلو نل گاردون! بمن و عفا یدم نخندید. اینرا بخاطری بشما

گوشزد کردم که درین سازمان حیوانات بزرگتر هم شامل هستند. من بتدریج نسبت به همه مشکوک میشوم.»

گاردون بالحن آرام و بی خیال اظهار داشت: «پس بهتر است از من شروع کنید.»

الک بدون تأمل آزا دانه جواب داد: «در مورد شما قبلا این کار را کرده ام.»

«من حتی بخودم فکر میکنم. یاد می آید که درخردی عادت شبخیزی را داشتم شاید هم یک زن گمی دو گانه دارم که خود متوجه آن نیستم، احتمالا از طرف روزیک خفیه پو لیس هستم و در شب یک بقیه. فهمیدن آن مشکل است. زیرا برای من کاملاً واضح است و مطمئنم که یک ناپقه در سازمان بقیه ها وجود دارد.»

الک با ناباوری مجهولی این

حرف ها را میزد. دیک اظهار عقیده کرد: «لولا بسانو نخواهد بود؟»

«او نمی تواند تمام این تشکیلات وسیعی را اداره کند. زمانی که هنوز ۱۹ سال داشت یک گروه دختران را اداره میکرد و این گروه به علت خرابی تشکیلات از میان رفت تصور می کنم اگر کسی بخواهد بقیه ها را رهبری کند باید لیاقت و استعداد کسی را داشت که مثلاً یک بانک را اداره میکند. بطور مثال مایتلند پیر یک چنین اداره چهره ورزیده میتواند باشد! من حلقه تنگ اطراف او را پس از صحبت با جانسن تنگتر ساخته ام. جانسن بمن گفت که او هیچگاه دفتر معاملات بانکی از باب خود را ندیده است و باوصف سکر تر خصوصی است نمیتواند در بازه معاملات و داد و ستد او حرفی بزند و نمیداند چه چیز های رami خرد و میفروشد؟»

عایدات شخصی پیر مرد به حساب بانک وارد نمیشود و در کتابهای بانک اثری ازان وجود ندارد. و جانسن درست وقتی وار خطا شد که برایش گفتم، مایتلند تمام فعالیتها را در خارج از حدود معاملات شرکت انجام میدهد. من میخواهم حال یک مطلب دیگر را هم از شما پیر سم، آقای کلو نل شما نمیخواهید و لو یک مرتبه هم شده، اطمینان خود را حاصل کنید که ماد موازل بنت با این دارو دسته بهیچوجه ارتباطی ندارد؟

دیک سوال کرد: «شما در حقیقت باز هم مطمئن نیستید که موضوع طوری باشد که بیشتر تذکر دادید. ترس دوباره در وجود دیک رخنه کرد.»

الک اظهار داشت، «من حاضرم همه چیز را از همه کس بشنوم و باور کنم. خیابان در همین لحظه خالی از ترافیک است و ما میتوانیم در ظرف یک ساعت به هور سهام باشیم. من شخصاً مطمئنم که آن صدا از ماد موازل بنت نبود، اما (بقیه در صفحه ۶۲)

(بقیه صفحه ۶)

یک آزمایش دیگر...

داد و بومیدین گفت که نمیخواهد در کشتی قرار گیرد که در حال حرکت باشد. مراکش ازان به خوشی استقبال نکرده گفت اتحاد یک از مذاکرات عجولانه باین سویه بیان آید قابل اعتبار نیست. اما لبنان

اخیراً ازین فکر به نیکی استقبال کرده و گفت که این اتحاد نه تنها به منافع تونس و لیبیا است بلکه به منفعت جهان عرب میباشد. بهمین ترتیب در سایر حلقه های سیاسی نظرات مخالف و موافقی روی آن ابراز شده است اما برگردیم به این که

به تعقیب نخستین روز اعلام مذکور درخود لیبیا و تونس چه گذشت. طوریکه در اعلامیه امضای الحاق گفته شده بود راجع به این اتحادیه باید بروز جمعه ۲۸ جدی ریفراندمی در هر دو کشور صورت میگرفت. اما بعداً مخصوصاً از جانب تونس اعلان گردید که نه تنها این ریفراندم بروز جمعه صورت نمی گیرد بلکه موضوع ریفراندم حداقل تا مدتی به

تعویق خواهد ماند که تونس قانون اساسی خود را که موادی برای ریفراندم در و د ندا رد مجدداً تنظیم نماید.

و طوریکه گفته شده است این موضوع حداقل چهار ماه را در بر خواهد گرفت. گفته میشود رادیو لیبیا به تعقیب امضای موافقتنامه الحاق و اعلام آن به نام رادیو جمهوریت اسلامی عربی نشرات میکرد اما بالاخره مجدداً به همان نام سابقه خود نشرات خود را ادامه میدهد.

مسمودی وزیر خارجه تونس که طراح و معمار پلان الحاق تونس و لیبیا بوده است از بین رفت و جاه نشین وی گفت یک علت از بین رفتن مسمودی این بوده است که در امر الحاق و اتحاد بطرفداری از قذافی راه عجله را می پیمود. از جانبی هم در تونس گفته شد که الحاق باید به شکل تدریجی و مرحله یی صورت گیرد.

اتحاد به کجا خواهد انجا میزد؟

گرچه زعیم ۷۱ ساله تونس با امضاء و اعلام گفت که این الحاق یک «نقطه چرخش در تاریخ» است و موافقه کرد که یابروز جمعه ۲۸ جدی و اگر شود در اواسطمارچ راجع به آن ریفراندم صورت میگیرد اما دیده شد که بزودی سرد شد و از وزارت خارجه اش اعلام گردید که ریفراندم حداقل بعد از چهارماه صورت خواهد گرفت. یک گفته معروف است که «اگر کار نیک را به تاخیر افکنی شرمیشود» حالاً هم تاخیر کار ریفراندم در امر الحاق تونس و لیبیا ممکن است آنرا به سرنوشت اتحادیه های قبلی بکشاند. از طرف دیگر در ماه دسامبر ۱۹۷۱ پورقیبه گفته بود که بوجود آمدن و تحقق چنین اتحادیه ها اگر مساعی را برای قرنهای ضرورت نداشته باشد مساعی ده سال را که بدون شک ضرورت دارد.

این گفته پورقیبه هم موید آنست که الحاق دو کشور باین سرعت و عجله که حلقه های لیبیایی فکر میکنند صورت نخواهد گرفت.

مردی بانقاب بقیه

شما صر فبه این مو ضوع تو جه کتید که ما باید برای آنها بیکه در بالا در راس نشسته اند را پوری تهیه کنیم . (کلمه مردمی که در بالا نشسته اند نزد الک مفهوم رئیس عمومی و شخص اول اداره اسکا تلند یارد را داشت) و بسیار بد خواهد شد اگر بگویم ما آوازماد مو ازل بنت را از طریق مخبره را دیو یی شنیدیم و بخود زحمت ندادیم تا معلوم کنیم که او در همان لحظه جریان مخا بره را دیو یی در کجا بوده و به چه کاری اشتغال داشته است. دیک متفکرانه اظهار کرد : «شما صحیح میگو یید.» الک به گو شه مو تر خزیده به دریور سمت حرکت را هدایت داد. هوا به تدریج روشن میشد و وقتی مو تر جا ده خیالی هور سهام را به سرعت می نمود . صبح فرا رسید. مو تر به آرامی مقابل عمارت ما یتری تو قف کرد در این عمارت ییلاقی هیچ علامتی از زندگی مشا هده نمیشد . پر ده بسته بود و در هیچیک از اتاق ها چراغ نمیسوخت .

وقتی الک دستش را روی دکمه زنگ در وازه گذاشت . تردیدی در قلب دیک راه یافت گفت : «من مایل نیستم که ساکنان عمارت را از خواب بر خیزانم. نه بنت پیر تصور خواهد کرد که اطلاعات ناگواری در باره پسرش داریم .»

اما آنها ضرور نبود حتما گان بنت را از خواب بکشند . یکنفر الک را صدا زد وقتی الک بطرف بالا دید ، متوجه شد که آن مرد اسرار آمیز به کلکین اتاق تکیه داده بود .

جان بنت با صدای مبهمی پرسید : «آقای انسبکتر ، چه چیزی شما را تابه اینجا کشا نیده است ؟»

الک زیر لب زمزمه کرد : چیزی فوق العاده نیست. ما امر وز شام یک مخابره رادیو یی را شنیدیم و یک صدا بگوش ما آشنا آمد. مثل آنکه آواز ماد موازل ایلا دختر شما بوده باشد .

پیشانی جان بنت پراز چین شد و دیک دید که جان بنت در قبول این گفته تردد نشان داد. دیک هم به تأیید حرف الک اظهار داشت : «آقای بنت ، منم این آواز را شنیدم. مایک

خبر بسیار جدی را با یک آواز آشنا شنیدیم و شرایط و حالات مار مجبور میسازد تا پیر سیم که آیا واقعا با صدای ماد موازل بنت این مخا بره پخش شده است ؟» جان بنت در حالیکه سرش را تکان میداد اظهار داشت : «این یک ماجرای عجیب است» او از اتاق بیرون رفت. اما دروازه رابه روی شما باز میکنم . او در حالیکه کوت خواب کهنه به تن داشت دروازه رابه روی آنها باز کرد و آنها رابه اتاق تاریک نشیمن رهنمایی نموده گفت ، «شما همینجا منتظر بمانید، من ایلا را بیدار میکنم شاید او بتواند بشما ثابت کند که در ساعت ۱۰ شب در بستر خواب بوده است» آواز اتاق بیرون رفت. اما پیش از بیرون رفتن از اتاق پرده هارا از جلو کلکین ها پس زد تا روشنی صبح به داخل اتاق بتابد.

و دیک بایک احساس گنگ و مستربار به انتظار ورود ایلا نشست البته برای حضور خود در آنوقت صبح و نسبت آمدن خود به هور سهام آمادگی برای دادن کدام بیا نیسه نداشت . فوا صلی که بین هر ملاقات در هور سهام پدید می آمد، برای دیک بسیار طو لانی می بود آنها صدای پای جان بنت را شنیدند که از زینه ها بالا رفت. اما فو رابه اتاق پذیرایی نزد دیک و الک برگشت در چهره اش آثار ترس و وحشت خوانده میشد. او زیر لب غم غم کرد : «من اصلا نمی فهمم چه واقع شده است.» ایلا در اتاق خود نیست او در بسترش خواب شده بود. اما ظاهرا دوباره لباس پوشیده و بیرون رفته است. الک زنج خود را خاریده و بخود اجازه نداد به صورت دیک نظر اندازد . و از بنت پرسید : «معمولا ماد موازل بنت سحر خیز میباشند و از طرف صبح گردش میکنند ؟»

جان بنت سرش را تکان داد : «او در سابق هیچگاه اینکار را نکرده است. بسیار عجیب است که من متوجه بیرون رفتن او نشده ام. زیرا امشب اصلا خوابم نبرد. خواهش میکنم یک لحظه مرا ببخشید.» و دیک بایک احساس گنگ و سر او بیرون رفته چند دقیقه بعد

نجوم و احکام نجوم

واژ برابر عقده نزولی در ۱۷ نور الاتفاق می افتد اگر در اینوقت عطارد در مقارنه پایین باشد در خط بین زمین و آفتاب قرار خواهد گرفت و بعبارت دیگر از مقابله قرص آفتاب خواهد گذشت . در ماه عقب سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۲ و ۱۳۳۹ و امسال (۱۳۵۲) و ماه نور ۱۳۱۶ و ۱۳۴۹ این وضع اتفاق افتاده و در ماه عقب ۱۳۶۵ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ و ماه نور سال ۱۳۸۲ مجددا اتفاق خواهد افتاد .

زهره یار امشگر چرخ :

زهره نزدیکترین سیاره رات به زمین است و از حیث بزرگی تقریبا به اندازه زمین است یعنی قطر آن در حدود ۱۲۱۰۰ کیلو متر میباشد و از حیث درخشندگی در میان ستارگان کم نظیر است ، مد اورش از بیضوی بدایره نزدیکتر است و فاصله متوسطش از آفتاب ۱۰۸

بقیه صفحه ۲۸

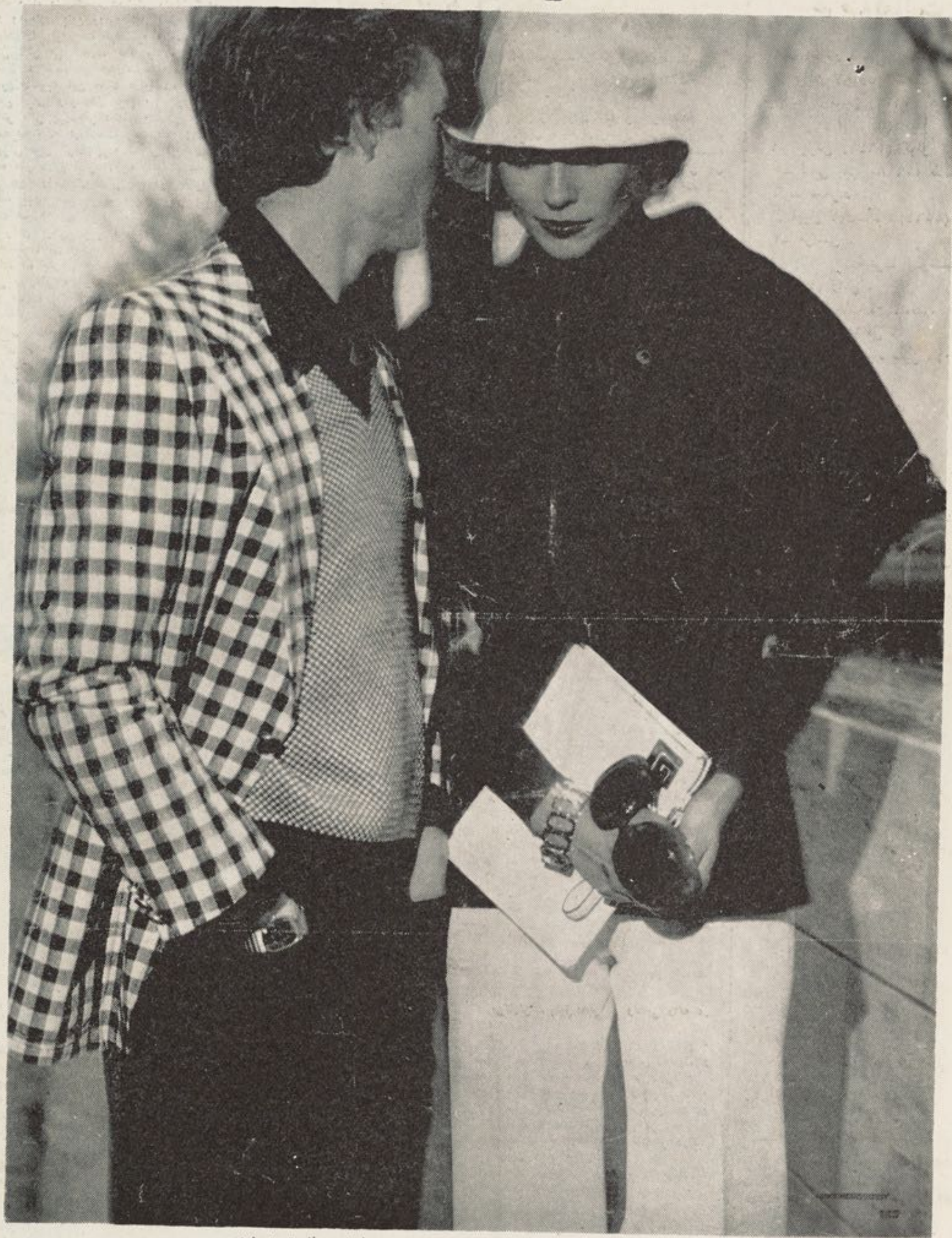
روزنه ای بسوی تاریکیها

بودی . حالا هرچه فکر میکنم قیافه پدرت بیادم نمی آید . هیچ چیز او بیادم نمی آید. نمیتوانم بگویم ، کوتاه بود ، یا بلند ، چاق بود یا لاغر من یگروز همسایه شما بودم و در یکی اتاقهای همین خانه زندگی میکردم ، وقتی پدرت این خانه را خرید ، من هم از اینجا رفتم ، آنوقت وضعم خوب شده بود و توانایی آنرا داشتم که خانه مجلل و بزرگی برای خودم بخرم ، زنم هنوز زنده بود و دخترم بیش از ۱۲ سال نداشت .

لباس پوشیده و برگشت ، در یمن لحظه هوا کاملا روشن شده بود اگر چه آفتاب تا کنون بالا نزده بود جان بنت کمتر از دیک ناراحت نمینمود . در ذهن او هزاران اندیشه ناراحت کننده میچرخید و افکار تردید آمیز فراوان حواسش را بخود مشغول داشته بود از دیک پرسید :

« شما با مو تر تا اینجا آمدید و در سر راه خود کسی را ندیدید ؟» دیک سرش را به عنوان نفی تکان داد . « به نظر شما مناسب نیست که جاده هور سهام را با مو تر گردش کنیم ؟»

مود و فیشن



دو نمونه لباس زمستانی مردانه و زنانه که از بهترین مود های زمستانی تهیه شده *

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library